

فیہ شفاء للناس ورحمۃ للعالمین

بعونہ تعالی کتاب مستطاب مجموعۂ طب و فراست مسمی بہ



کشف حکمت

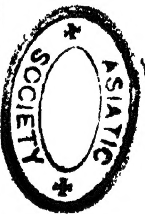
بتصحیح و تنقیح مولوی محمد سعید صاحب [illegible]

در مطبع منشی نولکشور انجلای وافی یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی را سزاست که بقدرت کاملهٔ خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفریده و از آن
اقسام نوع انسان را بتحفهٔ فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشیده و افرادش را
بفحوای فضلنا بعضکم علی بعض یکی را بر دیگری بمرتبهٔ افضل و اعلی نهاد و هر احدی را لعطای صحتیکه
مایهٔ حیات است باموردینی و دنیوی دستگاه وافر داد **قطعه** پادشاهی که پادشاهان را ٭
پادشاهی ز فیض نعمت اوست ٭ این همه عرض و طول حشمت و جاه ٭ ریزه ها از نوال و رحمت
اوست ٭ و درود نامعدود طبیبی را که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم
طب را بر علم منقول و معقول افتخاری پیداست و از قانون اسلام و ذخیرهٔ احکام او علیلان علل ذنوب
و جهول را صحت کامله هویداست **قطعه** رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک ٭ که بر بساط شرف
شهسوار کونین است ٭ زهی بلند کمانی که در صف دعوی ٭ همه نشانهٔ او قلب قاب قوسین است ٭
و صد هزار تحفهٔ تحیات بر اولاد معظم و آل مطهر و ازواج مکرم و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید
العرب و العجم نثار باد **اما بعد** حقیر پر تقصیر اثیم محمد سلیم المتهم بالطبیب ولد حکیم محمد عظیم خان مرحوم
خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان دام ظله متوطن شاهجهان آباد بر خواطر ارباب فراست
و ضمایر اصحاب درایت منکشف و هویدا میگرداند که روزی دوستی از دوستان صادق و محبی
از محبان واثق برای تالیف مختصری که حاوی اکثر مسائل ضروریهٔ طب و مشتمل بر قواعد متعارفهٔ علاج



بعبارت سلیس نگاشته آید ایمائی فرمود حامی اگرچه بمکروہات دوران که هر فرد بشر را تا زمانه حیات مستغرق است هیچ نهج استخلاص از آن نیست پابندی میداشت اما از آنجا که رنجانیدن دل دوستان جلیل است جای معذرت و انکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل محرج الحکمت و قاطع الاسقام و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی و حل الموجز و نفیسی و زبده و اسباب و علامات و شرح آن و حاشیه شرح اسباب و علامات مولفه جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادر زاده جناب حکیم اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعه جناب حکیم اجمل خان صاحب موصوف که این نحیف را سلسله فرزندی و تلمیذی بآنجناب مربوط است و تقویم الابدان و برء الساعة و رساله قبریه و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حیلة البرء جالینوس و سدیدی و زمرد اخضر و یاقوت احمر و دافع العلل وغیره مسائل و معالجات بانتخاب در آورده به **تلخیص حکمت** که سال ۱۲۷۸ **آغازش توان گفت** موسوم نموده دیباچه را مزین و مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور فیض گنجور خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود و الاحسان خورشید فلک دادبخشی و کامروائی کوکب اوج جهانبانی و کشورکشائی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض مرحمت و الطاف معدن جود و سخا منبع کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سرو جویبار تلطف و انعام گوهر عمان عاطفت و نوال یاقوت بدخشان عطوفت و افضال راجه راجگان مهاراجه ادهیراج جناب سری سوائی مهاراجه رام سنگه بهادر دام حشمته و ملکه **قطعه** آنکه فیض ترحم عامش ؛ در جهان رحمتیست یزدانی ؛ نوبهار نظام عالم را ؛ دست او چون سحاب نیسانی ؛ و چونکه این بی استطاعت قلیل البضاعت را سلسله ملازمت بآن بارگاه ثریا جاه مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیه گردد و التجا از مبصران جواهر زواهر علوم و فنون آنست که اگر بمقتضای فعل الانسان لا یخلو عن الخطاء جائی سهو و خطا راه یافته باشد معاف فرمایند **بیت** بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن ؛ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ؛ و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک خاتمه و من الله توفیق للاتمام مطلوب **مقدمه در حد طب** طب علمیست بقوانین که شناخته میشود از و احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و استرداد آن در حالت زوال و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنکه گفته شود در طب که اقسام حمیات سه اند و امزجه نه و عملی آنکه گفته شود در طب که در اورام حاره واجب است که نظر برد در ابتدا از رادع **فقط** میگویند هردو قسم را بنای نسبتی علمی و عملی و از این نسبت این هردو بعلم

طب است وطب علم است پس مغایرت نیست درمیان منسوب ومنسوب الیه ولازم می آید نسبت شی
بنفس شئ واین محال است **جواب** مراد از علمی تعلمی است یعنی شناختن علم عمل مثل علم بفصد ومراد
از عملی نفس عمل است مثل فصد کشادن وداغ دادن پس وقتی که غیریت ثابت شد نسبت کردم علم را
بعلمی وعملی را بنفس عمل **قانون اول در قواعد طب** مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول**
در قواعد قسم نظری وآن مشتمل است بر سه اجزاء **جزو اول** در اسباب وآنها چهار اند مادی
وصوری وفاعلی وغائی ووجه حصر قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند
که حاصل میشود بآنها صحت بدن انسان وازان آنچه بسیط اند ارکان اند وآنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
وآنانکه لطیف اند ارواح اند وآنانکه متوسط اند اخلاط اند واسباب صوری برای صحت مزاج وقوی
والتیام اعضا است واسباب غائی برای صحت افعال اند واین هر سه اسباب را امور طبیعیه نامند
زیرا که طبیعت بمنزله مکین است وبدن بمنزله مکان وبغیر این هر سه اسباب وجود بدن محال و نسبت
مکین بمکان ضروری است ازین جهت این امور را بطبیعت منسوب کردند وبقول بقراط طبیعت
قوت مدبره بدن است بی اراده وشعور واسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر
صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند واگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند
باید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه پس آن اسباب ضروریه اند و
اگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند واگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد
آن انسان اند واگر محتاج اند در بعض ازمنه بعض افراد آن عادات وصناعات اند واگر محتاج
نشوند بسوی آنها بعض افراد ونه جمیع افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب
غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند وگاهی غیر مضاد چنانچه مفصل بیان می یابند **اما ارکان**
وآن اجسام اربعه بسیطه واجزاء اولیه برای موالید اند وهر یک ازان یا متوجه مرکز است یا متوجه
محیط وبر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت جهت محیط است آن
آتش است وآنچه که متوجه جهت محیط است آن باد است وآنچه که متوجه جهت مرکز است آن آب
وآنچه که طالب غایت مرکز است آن خاک است وهر واحد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله دوم
منفعله پس **کیفیات** فاعله حرارت وبرودت اند وکیفیات منفعله رطوبت ویبوست بدانکه
حرارت وبرودت در ضد خود ونیز در رطوبت ویبوست فعل میکنند ورطوبت ویبوست در ضد
خود فعل میکنند لیکن در حرارت وبرودت فعل نمی کنند ازین جهت حرارت وبرودت را کیفیات فاعله

رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است **تعریف آتش** نار
جسمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر است **تعریف هوا**
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش **تعریف آب** ما جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل بر جامد بودن
آب اینست که چون تمازت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد **تعریف ارض** خاک جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل **و بدانکه** اطبا دلیل آورده اند بر حرارت آتش
که آتش که نزد ماست حرارت او ظاهر است پس نار بسیط که در حیز خود است او باعتبار این
اسفل خواهد بود و دلیل یبوست آن نگذاشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع
یا مثلث وغیره را **و دلیل** بر حرارت هوا خفت و لطافت اوست و دلیل بر رطوبت
او سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذاشتن او را **سوال** هوا اگر گرم است ابدان مایان را
چرا سرد محسوس میشود **جواب** هوا اگرچه گرم است لیکن به نسبت ابدان مایان سرد است
از ینجهت سرد محسوس میشود **دلیل** بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنهاست و
دلیل بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و هرگاه فارغ
شدیم از بحث ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا
میشوند **فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر** بدانکه خلقت حیوان
کامل الخلقت حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو
قسم است حیوانی و نباتی پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از مادهٔ
معادن و مادهٔ معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیرا که بخار اجزاء هوائیه اند و مخلوط می شوند با آنها اجزاء صغار مائیه که لطیف بحرارت میشوند و دخان
اجزاء ناری اند که مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند **فصل در
حدوث موالید** بدانکه موالید بقول جمهور به سه قسم منقسم میشود و صاحب مجمع الحکمت مینویسد
که آنها چهار اند **اول** معادن و او منحصر اند در پنج قسم یکی اقسام حجریه دوم زیبق سوم اجسام منطرقه
چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس میشوند آن وقت
و اختلاط می یابند هر دو اجسام باختلاطات المختلفة فی الکیف و الکم پس اگر وقت اختلاط دخان
بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد شد

اعضا مفرد و مرکب مفرد آنست که هر جزو محسوس که از و گرفته شود در اسم و حد بکل مشارک باشد و مرکب
بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و عصب و وتر و رباط و شرائین و اورده و عضل علی
رأی البعض و شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین را اعضای مهویه نامند و عظام
و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها یا اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما بعض از
اعضای مرکبه آلات حیات و تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه حنجره و لهات و دیافرغمه و
بعض آلات غذا اند چون فم و لسان و لوزتین و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و
امعا و ثرب و کلیتین و مثانه و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی
و بعض آلات تناسل مثل انثیین و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا
اما عظم و او عضوی منوی غیر حساس صلابتش بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده
آن استحکام بدن و حفظ اوست و جمله استخوان بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعدد الرحم
۲۴۸ اند اما جمجمه مرکبست از هفت عظم چهار مانند دیوار قائم هریک از هر چهار طرف الا استخوان تنصاب جمیع عظام
پیشانی که بقدام مثل دیوار خمدار قائم است در سر اطفال دو لخت می باشد و بجوانان استخوان واحد
و از استخوانیکه بسوی راست قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بشاخیکه
از استخوان رخسار راست نمودار شده پیوسته است و بهمین نمط از استخوان چپ و یکی بمنزله
سطح است که آن را قاعده دماغ نامند و از و دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگرے
بسمت چپ به نهجی برآمده اند که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را
قحف گویند کما هو مشاهد بینا اما فک اعلی مرکبست از چهارده عظام دو برای حنک و دو استخوان
برای رخسار و پنج برای بینی و پنج استخوان برای خانه های چشم کما رأیت بعینی اما فک اسفل پس برای
آن در اطفال دو عظم اند و بجوانان استخوان واحد و در او سی و دو دندان مرکوز اند کما نظرت
و اختلاف است در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هریک بر اثبات
مطلب خود دلیل می آرد آنانکه استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از سائیدن و تراشیدن
آن الم پدید آمدے و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود مے آرند که اگر استخوان بودی
از ترشے حذر نشدی لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در
بیخهای شان منبسط و پیوسته اند بباعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما غضروف

مرکبست از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکبست اما صدر موافق تحریر
متقدمین مرکبست از هفت استخوان و در آخر شان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل مسمی
به عظم الخنجری می باشد لیکن مولف با طفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان صدر را بچهار
استخوان مرکب یافت که سه ازان استخوان طویله بودند و یکی بفم معده مستدیر الشکل فی الاسفل اما ظهر
مخلوق است از دوازده فقره و بست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن مرکبست
از پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبای متقدمین مرکبست از سه فقرات و بفقرات عجز دو عظم مسمی بعظم عانه پیوسته اند که اطراف
اربعه شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام مسمی است بعظم عانه و جهت خلف مسمی است
بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بنجاصره و جهت اسفل مسمی است بحقفه الورک لیکن مولف بجای
فقرات عجز در جوانان فقرهٔ واحد کلان که مرکب به شش فقرات بود الا درمیان آنها درزی
و فصلی نبود بخلاف فقرات دیگر و با طفال بجای فقرات عجز فقرهٔ واحد کلان مرکب شش
فقرات که درمیان آنها درزها بودند اگرچه جدائی شان کماحقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود
مشاهده نمود اما عصعص مخلوق است به سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد
و ساعد و رسغ و کف و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی
واحد و ساعد مولف است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مولف است
از هشت عظم و کف مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است
از فخذ و زانو و ساق و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است
و برای زانو عظمی مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از
دو عظم که او را قصبهٔ صغرا و قصبهٔ کبرا نامند و قدم از عظم نردی و عقب و کعب و زورقی مرکب است
و رسغ مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از
چهارده عظام اما غضروف واو عضویست شبیه بعظم لیکن الین از و و اصلب از سائر اعضا و فائده
او اتصال عظم است بعظم تا که منع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم دران مفقود است
و جمله غضاریف در بدن انسان چنانچه مولف مشاهده نمود بدین تفصیل اند برای هردو گوش دو
غضروف و برای اجفان هردو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبهٔ ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعدهٔ قلب یک غضروف و برراس اضلاع بست و چهار غضاریف و بر فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و درمیان فقرات

صه
بیان غضاریف و فایده
و تعداد آنها حسب مشاهده
بدانکه جمله غضاریف
دو صد و ... و دو ...
۲۱۲

بیان اعصاب و فایده آنها

دو صد و شش غضاریف اند اما عصب واو عضویست سفید رنگ صلب و در شکستن و لین در انعطاف فائده آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضاء و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم قسم اول از دماغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دویم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است و پوشیده نماند که از اعصاب دماغی اعضاء عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت اعضاء سوای عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت از موخر دماغ رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضاء تنور بدن از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت اعضاء که دران حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته نخلاف آن بظهور میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح نفسانی است و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا ... روح مذکور بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضاء فتور راه یابد

بیان عضلات و فایده آن

اما عضل لیفی است از الیاف و عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که در میان آنها واقع شده بلحم احمر مملو است و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضاء بواسطه تشنج و استرخاء از معاونت اوتار و فائده دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات در بدن انسان صاحب مجمع الحکمت مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند که پانصد و سیزده اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن مولف آنچه مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت عضله چهار برای حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همین نمط و برای اجفان هر دو چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای مری ده و برای حنجره ده و برای صدر هشت و در میان خلل اضلاع شش و بالا معده سیزده و برای مقعد شانزده و برای کتفین دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار و برای هر دو سرین سیزده و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدمین بیست و چهار

بیان غشا و فایده آن

اما غشا جسمیست عصبانی یا رباطی یا مولف از هر دو عریض شدید الرقة صلب القوام سفید رنگ عدیم الحرکت فائده آن ستر و نگاهداشتن هیئت اعضاء و نیز تشدید آن و حبس حرارت

غریزی نماید وفائدهٔ آن بخشیدن حس بر اعضا، عدیم الحس اما وتر جسمیست شبیه بعصب واز اطراف **صـ بیان وتر**
عضل می روید وبا عضا متحرکه برای حرکت دادن ملاقی میگردد اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید **صـ بیان رباط**
رنگ صلب زیراکه از عظم می روید وحس ندارد وفائدهٔ آن وصل کردن عظمی را بعظمی وعضوی را
بعضوی اما شرائین عروق متحرکه مجوفه اند که از بطن ایسر قلب رسته واز لیف عصب مخلوق اند و **صـ بیان شرائین**
آنرا حرکتیست انبساطی وانقباضی بسبب روح وحس وحرکت ندارد ودر جوف آنها روح کثیر ودم
قلیل است وفائدهٔ آن رسانیدن روح از قلب بجمیع بدن وجمیع شرائین دو طبقه دارند الا شریان
وریدی که یک طبقه دارد وبریه رفته اما اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و **صـ بیان اورده**
از محدب ومقعر جگر رسته ودر جوف شان دم کثیر وروح قلیل است وحس ندارد وفائدهٔ آن رسانیدن
روح طبیعی ودم از جگر بجمیع بدن وجمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه
دارد اما شعر منفعت آن آنست که فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض ازان **صـ بیان شعر وفائده آن**
برای زیب بدن اند مثل شعر راس ولحیه وبعض برای منفعت وهم برای زیب بدن اند مثل
اجفان وصاحب مجمع الحکمت می نویسد که مثل ناخن بعد موت نیز می رویند وکیفیت خلقت شعر چنین
است که بخار دخانی که اجزاء مائیهٔ او تحلیل شده باشند وقدری که تماسک اجزای ارضیه بدان
تواند شد دران بمانند پس چون بمسام درآید وزمانی شایسته در وی محتبس بماند وقرار پذیرد
از مستحیل شدن بکیفیت غیر ملائم لهذا انجارند کو منعقد میشود وموسوم میگردد بمادهٔ شعری و
هرگاه رطوبت بدن لنسج وچرب باشد واز عقب مدد رسد از قوت دافعه مادهٔ مذکور
دراز شده برمی آید وجائی که بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد لیکن زمانه شایسته
محتبس نماند که منعقد گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج متبدل بکیفیت غیر ملائم شود
پس درین صورتها قلت تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد نخواهد شد وبدانکه عدم
نفوذ بخار در مسام بچند نوع است اول آنکه مادهٔ آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب
نقصان حرارت ونه روئیدن لحیه در اطفال وزنان ازین سبب است دویم آنکه خون که مادهٔ
بخار دخانی است کم متولد شود چنانچه سقوط موها در ناقهین وپیران بجهت نرسیدن مدد است
سوم آنکه در بدن رطوبت بخاریه زیاده ومادهٔ دخانی کم باشد وظاهر است که تا ناریت غالب
نبود بخار میل بخارج نه نماید چنانچه در صبیان ازین جهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ ومسام بسیار
تنگ وباریک باشند بسبب برودت ویبس مزاج وکثیف ومادهٔ مو نتوانند که از آنها بیرون آید

پنجم آنکه سیلان فضول مانند طمث و دم بواسیر و غیره باعث امالهٔ بخار گردد اما عدم درنگ
بخار دخانی در زمانی که متولد گردد برسه وجه است اول آنکه مادهٔ او بسیار رقیق باشد و بدان
سبب زود تحلیل رود و ظاهر است که تا کثافت که لازم دخانیت است در بخار نباشد قبول
انعقاد مو ها نمی کند زیرا که با انعقاد درنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که
مادهٔ مستعده بزودی برآید و تحلیل رود سوم آنکه ماده و مسام بحد اعتدال باشند لیکن با آن
اسباب محللهٔ مفرطه از امور بدنیه یا خارجیه جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد تحلیل برند اما متکیف
بودن ماده بکیفیت ردیه ظاهر است که باعث فساد تکون است زیرا که نمی گذارد که مادهٔ شعری تحت
جلد درنگ نماید و در مسام نفوذ کند و برآید و نیز از احتباس خلط ردی مادهٔ شعری فاسد میگردد
اما ظفر جسمیست بی حس مشابه غضروف فائدهٔ او محکم داشتن سر انگشتان و چیدن اشیای
باریک و شگافتن بعض اشیا و سبب تکون او فضول ادخنهٔ بدنیه است که طبیعت بسمت
اطراف دفع می نماید و جرم او ذی انعطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب
شگافته نگردد اما لحم جسمیست که از دم طبیعی متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست است
و فائدهٔ او تسخین و دفع کردن آفات ازان و پر کردن خلل اعضا است اما شحم جسمیست سفید رنگ در
اعضاء عصبانی مثل شرب و غیره از مادهٔ مائیهٔ دم متولد میشود و عاقد او برد است لهذا بر اعضا
عصبانی و اغشیه متکون میشود و فائدهٔ او تربیت اعضاء یابسه اما سمین و او مثل شحم است
که از دم و سم متولد میگردد و فائدهٔ او تربیت اعضای یابسه و فرق در سمین و شحم آنست که
در شحم رطوبت و لینیت کم می باشد و سمین بعکس آن اما قلب عضویست رئیس مولف
از لحم صلب و اقسام لیفات و غشاء صلب که بقاعدهٔ قلب چسپیده و از قلب قدری جدا است
بر او محیط گشته و قاعدهٔ او برباطات مضبوط مربوط است و شکل صنوبری دارد و قاعده در وسط
صدر و راس او بجانب یسار است و دو بطن دارد بطن ایمن محاذی کبد که در و خون کثیر
و روح قلیل است و ورید جهت رسانیدن دم لطیف از کبد با و متصل گشته و بطن ایسر اکبر است
از بطن ایمن که در و روح کثیر و دم قلیل است و آن را شغاف القلب خوانند و از دو شریان
یکی شریان وریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده و دیگری شریان عظیم که اصل جمیع
شرائین است طالع شده و در میان بطنین قلب منفذیست مثل قمع جهت تلطیف دمی که از
بطن ایمن بایسر می رود که آنرا دهلیز القلب خوانند و از هر دو طرف قلب اقرب بقاعدهٔ آن

صـ بیان ظفر

صـ بیان لحم

صـ بیان شحم

تمام شد ذکر اعضای مفرده

صـ بیان قلب

از جمله اعضای مرکبه

که موضع دخول نسیم است دو زائده اند که بوقت انقباض قلب مسترخی میشوند و بوقت انبساط منتشر

بیان ریه شش

کشیده می‌گردند و آنها اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب از لحم سخیف و بروی
دو در ذات خود حس ندارد ولیکن غشای قلیل الحس بر وی محیط است و شکل آن مقعر است
و بدو حصه منقسم گشته یکی بطرف یمین و دیگری بطرف یسار حصه یمینی بسه شعبه منقسم گشته و حصه
یساری بدو شعبه و مجموع بجگر و قلب برآمده و فائده آن ترویح قلب است بواسطه جذب هوا و اشتمال

بیان قصبه ریه

هوا حسب مزاج قلب می‌نماید و دفع بخار دخانیه می‌کند اما قصبه ریه عضویست غضروفی مستطیل الشکل
مرکب از غضاریف مدوره که دوائر آن غیر تامه اند و بر دو غشائیست محیط و محلش قدام مری است

بیان حنجره

و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکی از جهت پیش
که مسمی بدرقی و دو دیگر از خلف مری اند یکی را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له می‌خوانند و
دیگری را مکبّی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می‌افتد که در ریه

بیان لهات

نرود و این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او صاف
نمودن هوا از دخان و غبار است و لصوت مدد می‌بخشد اما و یا فرغمه عضویست مولف از
جوهر لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر انبساط و انقباض

ذکر لسان

مدد می‌بخشد و در میان آلات تنفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مولف از
لحم سفید و عصب حساس و شرائین و اورده و غشائیکه متصل است بغشاء مری و در اصل

ذکر لوزتین

او قطعه غددی اند فائده او تقلب طعام و مدد بخشیدن بر بلع و قوت تکلم باو حاصل می‌آید اما
لوزتین دو جسم لحمی عصبی غددی اند که در اصل زبان رسته و فائده آنها منع هوا است از آنکه

ذکر شقشقی و مری

دفعتاً نفوذ کند اما شقشقان عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و
فائده آن مدد دادن بتکلم و حفظ المضوغ در دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و
غشا و از ابتداء حلقوم ابتدا نموده بعظام القفص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ریه است

بیان معده

اما معده جسمیست مستدیر الشکل مولف از لحم و شرائین و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجی لحمی و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد
و از طرف یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل بعظم خنجری است که این عظم از لحم معراست و در

ذکر کبد

قعر معده مائل بطرف یمین قدری لحم است و فائده آن هضم غذا است اما کبد عضویست رئیس
هلالی الشکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد ولیکن غشا ذوی الحس بر وی محیط است

و رنگش شبیه بهم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او بر باطات قویه با اضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و منبت
رگهای اورده و مبدا روح طبعی است و فایده آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج فردنی مثل انگشتان
است که با و معده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آن را باب گویند بعضی از و در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن
را ماساریقا نامند و بعضی از امعاء غذاء لطیف جذب کرده و در شعب داخلی جمع می گردانند تا که
نضج یابد و از محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب وی جهت جذب دم
در نفس کبد متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم میشود
قسمی منشعب گشته با علی بدن صاعد است و قسمی با بط شده با سفل بدن متفرق گردیده
اما طحال عضویست سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشای حاشیه بر و محیط اگر (صح بیان طحال)
چه بذات خود حس ندارد و محلش در میان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس
با اضلاع و مقعر آن مماس بقعر معده و آن ظرف سوداست و فایده آن جذب کردن سودا
از کبد و دو مجری دارد یکی متصل بکبد جهة جذب سودا و دیگری متصل بفم معده جهت
انصباب سودا بر و اما مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از و رگی بیرون (صح بیان مراره)
آمده منقسم بدو قسم شده قسمی بسوی صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بقعر
معده برای انصباب صفرا بر و متصل گشته و فایده آن جذب کردن صفراست از کبد اما
امعاء اجسام اند عصبانی مولف از شرائین و اورده و عصب و شحم و او شش عدد اند یکی (صح بیان امعاء)
اثنا عشری که متصل بقعر معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و لیّنه
نامند چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فایده آن
دفع ثفل طعام است اما کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ صلب قلیل الحمرت و اورده و شرائین (صح بیان کلیه)
و شحم کثیر و مثل نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب
چپ می باشد و حس ندارد و لیکن غشاء حساسه بر و محیط است و فایده آن جذب کردن
بول است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مولف از (صح بیان مثانه)
شرائین و اورده و ذی عنق مخلوق گشته و موضعش در میان عانه و دبر است و فایده آن جمع
کردن بول و اخراج آن اما جلد منسج است از لیفات و شظایا و عصب و خلل او بلحم مملو است (صح بیان جلد)

صه ذکر دماغ

بحس کثیر دارند فائدهٔ آن ستر اعضا است و حفظ هیئت آنها و ادراک ملموسات اما دماغ جوهر
نرم چون مخ سفید رنگ عضوی رئیس مخروطی شکل مرکب از مخ و شرائین و اورده و غشا رقیق که مسمی
بام الدماغ است و غشاء صلب که مماس قحف است و مبداء روح نفسانی است و قاعدهٔ او جانب
پیشانی و زاویهٔ او بطرف مؤخر دماغ است و در طول به سه قسم منقسم کما ذکرنا البطون دماغ گویند و در عرض
بدو قسم منقسم و علت غائیه دماغ معلم اول گوید که وجود هر دو چشم است در او زیرا که بلندتر از مواضع
بدن است و امام داؤد گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید پس علت غائی او تعدیل
قلب است و اگر وجود یکی از هر دو نبود تعدیل صورت نه بندد چنانچه در افعی که حرارت موضع قلب آن
بباعث نبودن قلبش بدماغ رسیده سم قاتل می گردد و نیز در ماهی مشاهده میشود که بسبب
فقدان دماغش تعدیل قلب آن از برودت آب میگردد لهذا بوقت بیرون شدن از آب
میمیرد و صاحب مجمع الحکمت تردیدش مینویسد که سرطان با وجودیکه دماغ ندارد از بیرون

صه ذکر نخاع

آمدن بخشکی نمی میرد پس علت غائیه دماغ ثبوت حس و حرکت است اما نخاع جسمیست
شبیه بجوهر دماغ که متصل دنبالهٔ فقرات منحدر شده تا عصعص رسیده و آن در عرض مثل دماغ
دو بخش است لیکن جدایی این دو بخش بباعث غایت مماس محسوس نمیگردد و برای آن

صه ذکر عینین

سه غشا مخلوق اند اما عینان پس هر واحد از و مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت طبقهٔ اول
ملتحمه دوم قرنیه که رنگی ندارد سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه و در چشم بعض ازرق می باشد و بعد
رطوبت بیضیه واقع است چهارم عنکبوتیه بخلف آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه

صه بیان اذن از گوش

واقع است پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه کما نظرت اما اذن مخلوق است از عصب سامعه

صه ذکر انف از بینی

ولحم و غضروف و فائدهٔ آن قبول صوت است اما الف پس منخرین تا انتهای بینی رسیده
بدو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی میشود جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی
که شبیه بمصفات است تمام میگردد جهت فضلات دماغی و ادراک روائح حاصل میشود

صه بیان انثیین

بدان دو غده که شبیه بدو سر پستان اند و آنرا زوائدتان و حلمتان نامند اما انثیین پس
هر واحد مرکب است از لحم سفید غددی و دو ورید و شرائین و اورده و لیفات مجتمع شده و غشا بر او
محیط است و هر دو در غشا فد مخلوق اند و در منی مجتمع گردیده نضج می یابد و باید دانست که منی از
فضلهٔ هضم رابع متولد میگردد و در انثیین آمده بواسطهٔ بیاض جوهر آن سفید رنگ میشود و چنانچه دم
طمث در پستان زنان و منی در انثیین فراهم شده استعداد تولید پیدا می نماید و انثیین مردان

خایه و نیز رگها بسیار باشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده اما قضیب مرکب است از اعصاب
و شرائین و اورده و عضلات و خلل او مملو است بلحم متخلخل و او بعظم عانه رسته و اصل او رباطیست
و فائدهٔ آن ایصال ماده برحم باشد و حس بسیار دارد و سیما حشفهٔ آن و طول او اقل از شش
انگشت صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و نعوظ او آنست که شرائین آن پر روح
و اوردهٔ آن پر دم و تجاویف پر ریح ممتلی شوند

بیان رحم

اما رحم جسمیست عصبانی ذی عنق تا فرج
منتهی میگردد و در اصل آن دو انثیین اند و از سر او ابتدا کرده و فائدهٔ آن قبول حمل است و در وضع طبیعی
وارد و مثانه بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد
و فوهات عروق بدو متصل شده اند برای فضلهٔ طمثی و تغذیهٔ جنین و مجری دارد محاذی فم فرج
جهت خروج جنین و فضول منویه و بر فم آن غشائی است رقیق که ازالهٔ بکارت بآن کنند و رحم
در ایام حمل فراختر گردد و فضلهٔ طمثی در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را جذب منی شوق
مفرط است و ازین جهت بوقت مجامعت فم خویش کشاده و مائل بطرف فرج میگردد

کیفیت تولد جنین

کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین بشش احوال
متغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در وی غلیان و بروز سوم یک
نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطهٔ قلب است و بروز چهارم نقطهٔ بالایش پدید آید و آن نقطهٔ
دماغست و بروز ششم نقطهٔ دیگر بطرف یمین ظهور می یابد و آن جگر است و بروز هفتم نقطهٔ
چهارم که محیط بر مجموع میباشد مسمی بمشیمه ظاهر میگردد و نطفه موسوم میگردد برغوه و اختلاف است
اطبا را در آنکه اول از همه اعضا کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی که اول تکون یابد
قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبرید یکش صاحب مجمع الحکمت
مینویسد قوله خلافاً للمعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع والاعضاء اللحمیة متاخرة فی الوجود
انتهی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدأ اعصاب است و
رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولید دم است و بدو نشو نمو جنین و تغذیه
آن محال است و نزد بعضی سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در وی و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمثی بآن و این حالت تمام میشود در
چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم
آنکه مضغه گشته صلب گردد در نهم دم طمثی و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این تمام
میشود در نه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابد و
این تمام میشود در پنج روز و بعده به بروز هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز روح
حیوانی متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری از روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد صد روز قدری روح
حیوانی قدری در دماغ میرسد و جنین بواسطهٔ حرارت بی اراده حرکت میکند و درین وقت
حکم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود قوت کامله
و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث بمدت دراز
تمام میشوند پس خلقت ذکور در هشت و سی روز تا چهل روز اتمام می یابد و خلقت اناث در چهل
تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده ازان متولد شود زنده ماند و بخلاف هشتم اکثر می میرد و بعضی
اوقات در رحم دو جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
از شکم پنج جنین بر آمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انثیین بواسطهٔ حرکت جماع معین
واقع شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
دو جنین یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده
بتقدم و تاخر روز ولادت است **اما ارواح** اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد
شده و بواسطهٔ شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند بسه قسم یکی روح حیوانی که معدن
او قلب است دوم روح نفسانی که مرکزش دماغ است سوم روح طبیعی که محلش جگر است و
بدانکه چون از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری ازان
بجگر آید روح طبیعی گردد و **اما اخلاط** جسمیست رطب بالفعل قابل تسییل و تحلیل میگردد و بسوی
آن غذا در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا
که یابس اند آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست یبوست بالقوه است نظر خون را که از بلغم و
سودا را که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحالهٔ غذا
مذکور است **جواب** اولیه باعتبار نوعیه در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط
یافته میشود پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو
تمام اعضا شود بچهار استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول
از زمان مضغ است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیفش براه امعا مندفع گردد

که بریان است و لطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد و هضم دوم در جگر است و آن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند و ازین نضج حاصل میشود شئی مانند رغوه و او صفرا است و شئی مثل رسوب
و او سودا است و شئی معتدل و او دم است و شئی خام و آن بلغم است و فضلهٔ این هضم براه گرده
و مثانه که بول است مندفع گردد و لطیفش بعروق می رود و هضم سوم در عروق است و او عبارت است
از استحالهٔ اخلاط با عضاء و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه فضول بود
و بدن را ازو حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط ناطبعی است و اخراجش میکنند دوم آنکه
بدن را باو حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است دوم
آنکه مستحیل شود بجوهر بحسب مزاج و مقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزلهٔ طل یعنی مثل شبنم
در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضاء باوست هضم چهارم در اعضاء و آن
عبارت است از استحالهٔ رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت طبی بدین طریق که استحالهٔ معده هشتش ساعت و دیگر استحالات بدو دو ساعت منتهی
میشوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط بست و چهار جزو است پس نصف ازان یعنی دوازده
جزو خون خواهد بود و ثلث جزو یعنی هشت جزو بلغم و ربع جزو یعنی شش جزو صفرا و از صفرا ثلث
جزو یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم تر است دوم صفرا و او
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یک ازین هر
چهار طبعی بود یا غیر طبعی پس دم طبعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل قوام طعم او شیرین
و رنگ او سرخ است و فائدهٔ آن تغذیهٔ بدن تنها یا بخلط دیگر و دم غیر طبعی و او چهار گونه است
یکی آنکه زیاده شود در تعداد دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود کف
زرد بر خون پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
سودا و بلغم می باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مائل بسیاهی باشد
و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند چهارم متعفن و سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده
کند و بلغم طبعی طعم او مائل بشیرینی و فائدهٔ آن تر داشتن و با خون ممزوج گشتن جهت غذای
دماغ و خون شدن وقت فقدان خون و بلغم غیر طبعی و آن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی
طعمش نمکین بود و او مائل بحرارت و یبوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای محترق حاصل
می آید و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش و او مائل به برودت

و یبوست است سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود و او نیز مائل به برودت و یبوست است که
سودا با وی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم
تفه که خالص البرد و خام باشد زیرا که مادهٔ آبی برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل
آبگینه بود و غلیظ باشد لیکن رطوبت در و باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی گچی و آن از همه اقسام غلیظ تر
است که رطوبت او بتحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم
مخاطی و دهم بلغم خام هر دو مختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود
خام و صفرای طبعی رنگ او مائل بسرخی و زردی و در جگر بدو قسم می شود یکی همراه خون در عروق
میرود برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد و
تقطیع اخلاط لزجه می نماید قسم دوم بمراره رود و از انجا بامعا ریزد جهت غسل او و صفرای غیر طبعی
و او بر شش نوع است یکی مرّه و موی و آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ
او چون آب گندنا بود و او بذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنگاری گردد چهارم مرّهٔ صفراوی آن
از خلط با بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگ و قوام آن مثل زردهٔ بیضه
مرغ بود و آن از آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز
گویند و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدانکه احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزاء
رقیق و لطیف بتحلیل روند و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبعی و آن درد خون
طبعی است طعمش میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمی
با خون برای تغلیظ دم بعروق رود و غذای بعض اعضا گردد مثل عظم قسم دوم بطحال رود و
از انجا بمعده ریزد جهت دغدغهٔ غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبعی و او بر سه
نوع است یکی آنکه از احتراق اخلاط بود و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برد خارجی
یا داخلی خلطی که از اخلاط منجمد گردد سودای غیر طبعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه در
خون نا طبعی بود و هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد سودای غیر طبعی بود اگر خود سودای طبعی
احتراق یابد پس سودای دموی و این قلیل الفساد است و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور
مائل بشیرینی و آنچه احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد سودای صفراوی و او کثیر الفساد است
لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودای بلغمی آنچه از مادهٔ لزج باشد زود تحلیل نشود

اگرچه عفونتش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی و عفونت سودای سوداوی
آنچه سودای رقیق محترق می شود علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد عفونتش تا آن کمتر
نیز برانگیزد به اعضا کمتر بود بجهت غلظت خود لیکن بقبول علاج عاصی بود و آنچه از سودای رقیق بود
طعمش ترش مائل بعفونت و آنچه از سودای غلیظ بود عفونت در آن غالب و ترشی کمتر باشد
و چونکه اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعهٔ آنها نیز لازم آمد زیرا که علم بوجود شئ کامل نمی شود الا بعد
علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزی را گویند که بآن وسیله کنند بحصول
امر دیگر و در اصطلاح حکما ما یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برای ماهیت بود و یا برای
وجود و این بر چهار قسمت است زیرا که سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود بالقوه آنرا
سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند
مثل صورت سیف که معوج و براست است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب
فاعلی گویند چون حداد و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا و بدانکه
علت غائی اگرچه در وجود موخر است لیکن در ذهن مقدم سبب فاعلی خون حرارت معتدله
است و سبب مادی او اغذیه و اشربهٔ معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب
غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای
لطیف چرب شیرین و تیز و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم
و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری
او نضج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و خون شدن وقت فقدان آن و سبب فاعلی
سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت و سبب صوری او ته نشینی
و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج آنست که حرارت اثر کند در جسم
که تری دارد و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود دیگر داند و واضح باد که هر خلطی را نضج خاص
و اعتدال قوامی است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام تساوی است مثلاً نضج بلغم
بتقطیع و ترقیق و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج نضج نیست پس مقصود بنضج
اعتدال قوام است که تا در مندفع شدن آن قصوری نسازد اعتراض در حد نضج حرارت
ماخوذ است و متفق اند اطبا برای آنکه منضج صفرا باره است پس حد نضج فاسد گشت جواب
منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آلهٔ طبیعت در نضج حرارت غریزی است ازین جهت نضج بحرارت

ثابت شده اما اشیاء بارده در صفرا معاون طبیعت اند زیراکه طبیعت بحسب هر ماده محتاج بمعاون
مناسب اوست میباشد و این قادح مقصود نیست اما مزاج وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و جمع
شود هر واحد باهمدیگر فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت
دیگری را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسطه
و آن مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی دوم معتدل غیر حقیقی زیراکه یا مشتق
است از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آن را معتدل فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست
از عدل فی القسمت بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود ندارد زیراکه اگر هر چهار ارکان
برابر باشند و یکی را بر دیگری غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب صورت نخواهد بست
که هر رکن از ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود خواهد رفت و یکجا
قرار نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است منقسم میشود بهشت قسم
یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوان دوم معتدل صنفی مثل ترکی و هندی سوم معتدل
شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این هر چهار قسم نظر بداخل خود و نظر بخارج خود هشت
قسم گشتند و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است از تکافو هشت قسم است
و این هشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکی حار دوم
بارد سوم رطب چهارم یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یابس دوم حار رطب
سوم بارد یابس چهارم بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل فرضی
طبی است او نیز هشت قسم است زیراکه چهار ازین هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار
مفرد یکی احر دوم ابرد سوم ارطب چهارم ایبس و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب حصه
سوم ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان
سن شباب و اعدل اعضاء جلد انمله سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد
کف پس جلد دست پس جلد مطلق بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم
پس عضل پس طحال پس کلیه پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و بارد در بدن
شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع
پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و یابس در بدن شعر است پس عظم
پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشاء پس شرائین پس اورده پس عصب

شحم که پس قلب پس عصب پس جلد و ترکیب در بدن همین است پس عظم پس دماغ پس نخاع
پس شریان پس ثدی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد
اما قوی مبدء فعل اند بالذات پس اگر صدور فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند
و اگر بی شعور و مختص بحیوان بود قوت حیوانی نامند و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبعی خوانند
اما قوت طبعی کارش تغذیه و تنمیه و محلش کبد است و او خادمه بود یا مخدومه و یا متصرفه
برای ابقای شخص پس متصرفه برای ابقای شخص دو نوع است یکی غاذیه و او آنست که غذا را مشابه
بجوهر عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او آنست که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبعی
و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدومه نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که
جوهر منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را مختص بعضو عضو دوم مصوره و او آنست
که صادر شود از و تخطیط و تشکیل اعضا خادمه بر چهار نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم
دافعه و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است
و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مصوره است **اما قوت نفسانی** که از و حاصل
میشود حس و حرکت و محلش دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه دویم مدرکه و محرکه نیز بر دو
نوع است یکی باعث بر حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم برای
حرکت که فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت
قبض بدین طریق حاصل آید که کشیده شود عضل پس منجذب شود و بعده منقبض گردد عضل
و حرکت بسط بدین نهج است که فراخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم
مدرکه و آن بر دو نوع است یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند
برای مدرکه باطنیه و آن هر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس
اما مدرکه باطنیه و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشباح
محسوسه باو مودی میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دویم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باوی سپرد میکند و جای آن موخر بطن اول دماغ است
سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال موجود اند تصرف
می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه که بمحسوسات
قائم اند میکند مثل صداقت و عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است پنجم حافظه و او

ذائقه
شامه
باصره
سامعه
حس مشترک
خیال
متصرفه
وهم
حافظ

توضیح که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آن را نگاهدارد و او را مانند که نیز نامند زیرا که چیزهای
فراموش شده باز بیاد می آرد و محلش بطن آخر دماغ است **اما قوت حیوانی**
و او قوتیست که مستعد میکند سایر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است **اما افعال**
و آن بر دو گونه است یکی مفرد و دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت تمام شود و مثل جذب
و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود و مثل بلع **اما اسباب ضروریه**
و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است و اگر
عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود ضرورت
آن اعضا را بالواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش بجمیع
اعضا را پس اگر عارض شد نیزش بی اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و
اگر عارض شدن آن فقط بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن
نفس را اعراض نفسانیه است **اما هوا** که محیط است با بدان و محتاج میشود بسوی آن انسان
باستنشاق برای تعدیل روح و اخراج فضلات آن بدر آوردن نفس پس تا وقتیکه هوا
صاف و پاک از مکدرات و معتدل باشد هر آئینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض
و تغیراتش از اعتدال طبعی باشد یا غیر طبعی اما تغیرات طبعیه تغیرات فصول اند و فصول ماورای
خط استوا چهار اند اول ربیع و او معتدل است دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف
و آن سرد و خشک چهارم سرما و او سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند
چنانچه ربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال و صیف مثل وجع اذن و خریف مثل تقطیر البول
و سل و شتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب پیدا میشوند و تغیرات غیر طبعیه یا غیر مضاد اند
طبیعت انسان یا مضاد و پس تغیرات غیر مضاد بچند نوع اند یکی آنکه حادث شوند باسباب
سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره روشن مثل مشتری و زهره وغیره با آفتاب پس
بتجمیع اینها حرارت حاصل میشود دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارض باختلاف نواحی
در ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار وغیره اما نواحی در ریاح پس ریاح جنوبی
و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن سرد و
قریب باعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائره نصف النهار که
واقع است در مقابل آن بلد و میان سمت آن بلد و معدل النهار و بنا بر آنکه اقلیم دوم و سوم

کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال اند و اقلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرودت اند و شناخته
میشود و اما اقالیم بعدد ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتدای آن نهایت درازی روز
دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست
که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت
و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط
آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم پانزده
ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز
ربع کم هفده ساعت باشد و در وسط آن هفده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت
درازی روز هفده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هیژده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس
آن بلد که مرتفع باشد بارد و اصح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه متوسط به بلندی و پستی
بود از هر دو اصح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است
از مشرق اما نزدیکی بحار و او بهر طرف که بود هوا را تر سازد و اما دریای شمالی سرد کننده هوا است
و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر سکند فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا
بکنارهٔ آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد بسبب استغنای هوای آن بلد از موثرات اما اختلاف
ارض بلد پس زمین کبریتیه و رملیه گرم و خشک و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کنندهٔ اعضا و
زمین طینیه ارطب است و زمین نمناک ترا است اما ماکول و مشروب هرانکه وقتیکه
وارد شود شئی در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن
یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود بغذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دوای معتدل
و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و و متغیر گرداند
او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود
دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود دوای مطلق و میگویند که تاثیر آن شی اگر بماده باشد
غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر
آن بصورت باشد نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود
نام نهاده شود غذای دوائی مثل شعیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوای

ذو الخاصیت مثل کاسنی و اگر تاثیر بماده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت مثل روغن زرده و اگر تاثیرش بماده و کیفیت و صورت بود نام نهاده شود غذای دوائی ذو الخاصیت مثل سیب و بدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بنابرین غذا که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود بغذای لطیف و آنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود بغذای غلیظ و آنچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذای متوسط و هر یک ازین اقسام ثلثه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا می باشد و نیز هر یک ازینها صالح الکیموس یا ردی الکیموس می باشد پس بعد ضرب هیژده اقسام می شوند بتفصیلیکه در جدول مندرج است ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

نقشهٔ جدول هیژده اقسام

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچهٔ کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند شبت و هرچه تیز باشد تند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچهٔ گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمیشود لیکن در بدن مانده مثل ترقیق غذا می بخشد تا در مجاری ضیقه نفوذ نماید و ترطیب و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آبیست که بر گل خالص یا سنگ ریزه ها جاری بود و آفتاب بر و تابد و مجری او بسمت مشرق یا شمال باشد لفاصله کثیر و از بلندی منحدر شود و زود گرم و سرد گردد و تیز رو باشد و قلیکه بیاشامند تشنگی نشاند و چیزی را که با و طبخ دهند جلد مهرا گردد و اکثری ازین صفات بآب گنگ موجود اند و بعد این آب موصوفه آب باران بهتر است زیرا که خفیف الوزن و هاضم و سریع الانحدار از معده است لیکن جلد تر متعفن میگردد بجهة لطافت و رطوبت خود و اصلاحش طبخ قرار داده اند و بعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود بهتر است

و آب ذهبی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک و سخت کننده اعضاست و آب گرم مفسد
معده و زائل کننده قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و بصداع بارد و اصحاب صرع شرباً
و نطولاً مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شهوة و مسکن عطش است و باعصاب و باحشا و متورمین
مضرت وارد و آب چاه مثقل است باید که بعد از کشیدن بتبرید اینقدر استعمالش کنند
اما استفراغ و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه
طبیعت بباعث انصراف خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سده یا از ضعف
دافعه یا هاضمه یا از غلظ ماده یا از لزوجت ماده و غیره بود و استفراغ از اضداد اسباب
احتباس حدوث می یابد و بدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف بود و
احتباس مفرط موجب سده و سقوط شهوة و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت
است **اما حرکت و سکون بدنی** پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج بجانب
فعل و سکون بقای ماده بود بر قوة یا بالفعل پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات
و خفت بدنست و سکون بضد آن **اما اعراض نفسانی** که آنرا حرکت و سکون نفسانی
نیز گویند و آن حرکت روح است بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج دفعةً
مثل غضب یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعةً مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم
و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بباعث خجلت اول بجانب داخل بعده
بطرف خارج و ایضاً لازم است حرکت نفسانی را سخونت ما یتحرک الیه و برودت ما یتحرک عنه
و کثرت حرکت نفسانی مهلک است و افراط سکون نفسانی مبرد **اما نوم و یقظه** پس نوم
بتخلیه معده مبرد است و نوم بسیار مفسد لون و مرخی قوی نفسانی و مورث صلابت طحال است
و کسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظه مفرط مضعف دماغ است
اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است بنسبت زنان و مزاج زنان سرد
و تر است بنسبت مردان **اما اسنان** و آن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو و آن پنج نوع است یکی سن طفولیت
و آن وقتی بود که مولود قابل نشست و برخاست نباشد دوم سن صبوبیت و آن بعد
از نهوض و قبل از سخت شدن اعضاء بود سوم سن ترعرع و آن بعد روئیدن دندان
چهارم سن رهاق و آن آنست که مولود ببلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است

تا سی سال و سن وقوف و آن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سن
غلبه می نماید و سن کهولت که آنرا سن انحطاط نیز نامند و او آنست که ظاهر شود درو نقصان لیکن قوت
هنوز ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه
می نماید و سن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند

اما صناعات و عادات پس صناعات مثل حدادی مسخن و مجفف است و
افراطش موجب تحلیل رطوبات و در موسم صیف بصفراوی مزاج مضر و مثل اکاری موجب
یبس است و قصاری بالعکس آن و صباغی در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و معماری بالعکس
آن و عادات پس ترک آن بتدریج لازم است اگر قبیح بود **اما اسباب غیر ضروری**
پس آن مضاد اند طبیعت را مثل استعمال سمومات یا غیر مضاد اند مثل وضع اضمده **فائده**
اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه
نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود
حافظ و بتقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنی اما بدنی و غیر بدنی پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود
یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زیادتی اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و برای
هر واحد از احوال ثلثه سه سبب اند زیرا که سبب امری از امور خارجیه یا نفسانیه خواهد بود
و از خلط و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این خواهد بود نام نهاده
خواهد شد بدنی و بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا خواهد نمود
حالتی را بلا واسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی و اگر پیدا خواهد ساخت حالتی را بواسطه
نام نهاده خواهد شد سبب واصلی اما مثال سبب بادی برای صحت و هم برای مرض مثل خوردن
طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقی برای صحت مثل نضج تام
و بحران جید و برای مرض مثل امتلا جهت حمی عفنی و مثال سبب واصلی برای صحت اعتدال
مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله که ذکر کردیم برای صحت اگر واقع شوند
درمیان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت متوسطه خواهند شد و گاه شئ واحد هم سبب و هم
مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه می باشد

جزو دوم در احوال بدن انسان

جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند یکی صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت
حالتیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال بسلامتی بر مجری طبیعی و مرض حالتیست بخلاف این

وحالت ثالثه حالتی است که نه حد صحت برو صادق آید نه حد مرض مثل حال شیخ وناقه اما مرض واو بر دو قسم است یکی مفرد دوم مرکب پس مفرد بر سه قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج واو نیز بر دو نوعست یکی متفق که ویرا مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی هر دو لفظ اطبا اختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که انچه در جوهر عضو مستقر شود و بمیان اش و در طبیعت مقاومت نماند وحکم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است والا مختلف و جالینوس گوید که انچه در جمیع بدن عام بود مستوی است وانچه مخصوص بعضو بود مختلف است وابو سهیل مسیحی گوید که انچه ایذا نمی دهد مستوی وانچه میدهد مختلف است پس بقول شیخ و مسیحی حمی عفنی سوء مزاج مختلف بود وبقول جالینوس مستوی و مرض نزد شیخ مستو نیست و نزد جالینوس مختلف و پوشیده نماند که سوء مزاج گاه خلقی بود وگاه عارضی خلقی آنست که مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد وعارضی آنست که مزاج در اصل خلقت معتدل بوده باشد وبعده متغیر گردد وسوء مزاج منقسم میشود بمادی وساذج پس مادی آنست که از جهت خلطی حادث شود وساذج آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارجی حادث گردد وسوء مزاج خارجی ومادی بشانزده قسم است چنانچه درین جدول ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد
حار چون تپ دق	بارد چون جمود که از رسیدن برودت خارجی بعضی مے افتد	رطب چون ترهل در ابتدا	یابس چون تشنج یابس که از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب
حار رطب چون استنشاق هوای [illegible]	حار یابس چون دق بدرجه دوم وسوم	بارد رطب چون ترهل مستحکم	بارد ویابس چون دق شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج [illegible]ی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد
حار چون تپ دموی وصفراوی یعنی از هر دو خلط بود	بارد چون فالج	رطب چون استسقاء لحمی	یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب
حار رطب چون تپ دموی	حار یابس چون غب خالص	بارد و رطب چون تپ بلغمی	بارد ویابس چون حمی سوداوی

سوال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطی نیست که آن را کیفیتی احد باشد پس هرگاه خلطی از اخلاط اربعه خواهد افزود بر وکیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود **جواب** در وجود

سوء مزاج افزودن ماده شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده
شود معه حرارتش برحال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم
که خلطی از اخلاط اربعه بیفزود پس درین صورت ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت
او اشتداد نماید و رطوبتش از جهت غذا یا دوا که معتدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که
در خون و صفرا تغیر پدید آید و رطوبت و یبوست هر دو از جهت فعل و انفعال برحال اصلی ماند و
فقط حرارت خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم است
یکی مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت و آن نیز بر چهار نوع اند یکی
امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند یکی
اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم ضیق المجاری
مثل ضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و خشونت قصبه ریه
چهارم امراض التجاویف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه انثیین دوم آنکه کوچک
شود مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک چهارم ممتلی و منسد شود
چنانچه در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان و آن هر دو یا عام باشند
مثل سمین مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس عدد عضو یا کما ینبغی
باشند یا نه اما اگر کما ینبغی نبود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیادتی اصابع و این یا طبیعی
بود یا غیر طبیعی اما طبیعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی و کمی کلی مثل زیادتی و کمی اصابع و
زیادتی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزء اصابع اما زیادتی غیر طبیعی چون ظفره و کمی غیر طبیعی
مثل قطع انگشت و پوشیده نماند که طبیعی آنست که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشد
و غیر طبیعی برعکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی بموضعی بخلع یا بغیره
اما تفرق اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در
جلد باشد خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر متقادم نشده باشد قرحه و اگر متقادم شده
باشد فسخ و اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نیمی بود که دهن رگها کشاده گردد بثق گویند اما مرکب و این
از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و اسمای امراض

مرکب یا بمشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض چون
صرع و پوشیده نماند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از سکون مرض
اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضو
ماؤف طریقی بدو بود یا آنکه میان عضوین یکی خادم و دیگری مخدوم باشد چون عصب و دماغ یا مبدء
فعلش بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو ماؤف چون دماغ و معده یا منصب مواد عضو بود
چون ثقل قلب از مرضیکه به صحت منتهی گردد بر چهار زمانه منقسم میشود یکی ابتدا دوم تزاید سوم انتها چهارم
انحطاط زیراکه آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتدا گویند و وقتیکه بزیادتی بود زمانه تزاید خوانند
و وقتیکه نه خفت پذیرد نه تزاید قبول کند زمانه انتها گویند و وقتیکه خفت و کمی در مرض پدید آید
زمانه انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند و متوارثه پس امراض متعدیه آن باشند
که از شخصی بشخصی منتقل شوند مثل جذام و برص و آبله و قروح عفنه و حمی وبائیه و امراض متوارثه آن
باشند که از والدین الی فرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع مفاصل و سل و جذام
و مالیخولیا و ربو و بواسیر و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است **جزء سوم** در
علامات بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیه اند
که وقوف می یابد طبیب بسبب شان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب را فقط
و آن امور اند که دلالت کنند بر حال ماضی مثل نداوه بدن بتقدم عرق و این مسمی میشود بتذکره
و گاه نافع شوند بمریض و آن امور اند که دلالت می نمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض
و غیره بر حالت موجوده و آن مسمی میشود بدال و گاه نافع هر دو شوند و آن امور اند که دلالت
میکنند بر زمانه مستقبل چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدم المعرفه
نامند و علامات امزجه جلیه بچند نوع منقسم میشوند یکی ملمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد
و میلش بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین بکثرت اینها دلالت
میکنند بر غلبه امزجه اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلاً لحم دلالت بر حرارت بود و سمین دلیل برودت
سوم شعر غلظت و سیاهی و کثرتش دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن بر برودت
و حمرتش دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت
و حمرت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت صفرا و کمودت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی
کثرت و سرعت و قوت آنها دلیل حرارت و سرعت زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها

دلیل یبوست و بلادت شان دلیل برودت و حدت ذهن دلیل حرارت و شدت و عار و عیاد دلیل
برودت باشد ششم انفعال طبیعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال و اگر سریع اند دلیل حرارت و اگر بطیء
اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض و وسعت سینه دلیل حرارت باشد و بخلاف
آن دلیل برودت هشتم نوم و یقظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است و کثرت یقظه دلیل
حرارت و یبوست و کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت انفعال کیفیتی از
از کیفیات اربعه دلیل غلبهٔ آن کیفیت بود دهم فضول مثل قوه شدت رائحه و صبغ آن دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت و کثرتش دلیل رطوبت و قلتش دلیل یبوست است و علامات
امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند و علامات داله بر احوال بدن انسان
از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبهٔ خون حمرت و تمدد و حلاوت دهن و تکدر
حواس و حمرت قاروره و چشم و زبان و ظهور بثورها و دنبلها و سیلان دم از بن دندان و بینی
علامات غلبهٔ بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و لینت لمس و ضعف هضم و
قلت عطش و علامات غلبهٔ صفرا زردی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و خشکی بدن و
منخرین و ضعف شهوت طعام و تلخی دهن و غثیان و وقوع قی اصفر و اخضر و قشعریره و شدت
عطش و علامات غلبهٔ سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکنند مثلاً سن
شیخوخت و سکوت و غواصی و بلد و فصل بارد و تدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است
و گاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات اصفر
بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض یا ترکیبی
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت
بود و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بجمالی مثلاً اگر تناسب اعضا
کما ینبغی باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال از افعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و رداءت
ترکیب است و اگر پراگنده اند دلیل حرارت است و چونکه نبض و نفس و بول و براز از علامات
کلیه داله بودند از جهت شرح هریک لازم آمد اما نبض اما نبض حرکتی است و ضعی
برای اوعیهٔ روح مؤلف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر حال دل دلالت میکند و نسبت

که دیده شود و نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ و مریض بیشتر طبیب بنشست مربع بطوریکه دست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین وغیره چسپیده نبود بنشیند و از حرکات که حرکت نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض ۹ اند اما جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب نخواهد افزود از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و مافوق آن از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محال است

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شده نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه و مجموع بیست و هفت قسم

حاصل آمدند چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثی آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم لعده
اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولی و عریض از قسم عرضی لیس ضم کرده شود
با این دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شوند سه قسم زیرا که طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
یا معتدل وقس علی هذا الباقی پس مجموع ساست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست
که اجزایش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه
ضد این باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزایش موافق مقیس علیه
محسوس شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزایش در قطر عرض اکثر از مقیس
علیه محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط
بینهما و مشرف آنکه اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است
و منخفض ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و
او سه نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر
قوت قوت حیوانی دوم ضعیف و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است
از زمانهٔ حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانهٔ حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او
شدت حاجت نسیم بارد است و این نبض دلالت میکند بر حرارت و بر غلبهٔ قوت حیوانی
دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانهٔ سکون و او
سه نوع است یکی متواتر که زمانهٔ سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویح و ضعف
قوت حیوانی است دوم متفاوت که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است
از قوام آله و آن بر سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد
سوم معتدل متوسط بینهما جنس ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او سه نوع است یکی ممتلی
سبب او کثرت دم و روح باشد دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس
هفتم ماخوذ است از لمس آله و او سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم
بارد که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف
و او بر دو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر
حسن بدن دوم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست
که اختلافش را انتظامی باشد یعنی برای او در چند دور اختلافی واحد بود دوم مختلف مسطح و او آنست

که اختلاف نبض را انتظامی نباشد یعنی بهره ور اختلافی دیگر محسوس شود و تحسس نیز و آن ماخوذ است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن صاحب
نبض و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن و او آنست
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض صبی مثل صاحب شباب باشد دوم مباین
الوزن و او آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که
وزنش مشابه هیچ وزن از اوزان نبض نباشد و این ردی است و چون اجناس بسیطه
نبض ذکر یافتند بیان انواع مرکبه آن لازم آمد پس انواع مرکبه نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم
و او نبضی است که در اقطار ثلثه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد
اوست سوم معتدل متوسط بینهما چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق
و او ضد اوست ششم معتدل متوسط بینهما و این اقسام مرکبه نبض دلالت میکنند بر آن اشیای
که دلالت میکنند بسائط اینها هفتم منشاری و آن نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا
در شهوق و غور در صلابت و لینیت باشد و دلالت میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصبانی
بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی و او نبضیست مشابه منشاری لیکن الین ازو
مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و
او نبضی است مشابه موجی لیکن صغیر ازو و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی و او نبضیست
مشابه بدودی لیکن صغیر تر و متواتر تر ازو و ضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت
قرب مرگ حادث گردد و بعد وضع حمل نیز دال بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار
و او آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی
یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهای خود
رجوع بحالت اولی نماید ذنب راجع گویند و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بجائیکه
حرکتش احساس نکرده شود ذنب منقطع گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غزالی و او آنست
که قطع کند ابتدا را یک بار و باز قطع کند مرتبه دوم یعنی که سکون و رجوع آن محسوس گردد و
دلالت میکند بر شدت حاجت ترویح سیزدهم مسلی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود
این بحالت اول بتدریج بود و عود آن دفعتاً چهاردهم ذو الفتره و او آنست که ساکن شود
وقتیکه متوقع باشد حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد

سکون و دلالت میکند بر شدت حرارت غایت و دهم مطرقی و او آنست که حرکتش چون حرکت
مطرقه باشد یعنی قرع کند اول انامل را و محو کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن
غایت مرکز باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند یازدهم مرتعش و او آنست که حرکتش
مثل حرکت رعشه بود دوازدهم ملتوی است و او آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد
سیزدهم مرتعب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان
باعتبار زنان قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله در عظم و سرعت و تواتر زیاده از آن باشد
که قبل از حمل بود و نبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر تر بود و نبض بالغان قوی تر
از ما سبق و هر قدر که بجوانی رسد قوی شود و نبض کهول نسبت بجوانان صغیر و بطی بود
و در عظم و قوت میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بجمیع امر معتدل بود
الا در قوت افزون و در شهرهای معتدل موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف
باشد و در شهرهای گرم موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شهرهای
مختلف الهوا موافق آن و در شتا بطی بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در سرما قوی تر گردد
و در شهرهای سرد موافق آن و نبض در اول خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود
بیدار شود سریع و عظیم و اگر بیکبارگی از سببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد
که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر
و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد
و هرگاه ریاضت بافراط تمام رسد نبض را دودی یا نملی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده
شود عظیم و قوی و متواتر بود و نبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد و
نبض طعامیکه بسیار کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن بآب گرم نبض را
عظیم کند خصوصا که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را
صغیر سازد و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و باطن
حرارت جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و در خوف
و خجالت بطی و عظیم و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و در فرح سریع و مرتعش و غیر
منتظم و نبض عشق در ابتدا و وجع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم بارد
بطی و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود اما النفس پس نفس غیر طبعی بر پانزده گونه است

یکی عظیم واو آنست که بوقت دم زدن سینه و ششش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و
آن را سه سبب اند یکی بسیاری قوت دوم فرمانبرداری آلات سیوم بسیاری حاجت دوم
صغیر واو ضد عظیم است سوم شدید واین نفس بسبب عظیم باشد و سبب این کثرت حاجت
است و دلالت میکند بر قائم بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم شاهق واو آنست
که طرف زیرین سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله های نیمهٔ طرف زیرین و سبب
او کثرت حاجت است واین قسم در حمی وبائی اکثر حادث میگردد پنجم طویل واو آنست
که حرکت انبساطی دراز تر باشد تا هوای بیرونی بیشتر اندر رود واین قسم بسبب تنگی
آلات تنفس و بسبب ورد دیگه جذب هوا از سبب او دشوار شود می باشد ششم قصیر و
این ضد طویل است هفتم سریع واو آنست که حرکتهای انبساط و انقباض کوتاه شوند و
سبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد که هوای دخانی را زود تر بیرون کند
و هوای تازه را اندرون کشد و گاه این قسم بسبب المی و آفتیکه اندر آلات تنفس واقع
شود می افتد هشتم بطی و آن ضد سریع است نهم متواتر واو آنست که مدت میان دم
زدن کوتاه بود و سببش کثرت حاجت است وگاه این قسم بسبب آفتیکه بآلات واقع شود
میباشد زیرا که از عظم باز دارد و طبیعت بدین سبب بتواتر رجوع کند دهم بارد و سبب
نفس بارد نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت غریزی است یازدهم مختلف
و اختلاف و اسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدهم متضاعف واو
آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم کودکان که هنگام گریستن
می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات یا کثرت حاجت سیزدهم منخری واو آنست که کناره
پرهٔ بینی را بجنباند واین نشان ضعف قوی باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم نتن واو
آنست که بوقت انقباض از تنفس بد بو پدید آید واین قسم دلالت میکند بر عفونت سینه
پانزدهم نفس السر واو آنست که آلات تنفس اندر هوا تصرف بدشواری نمایند اما بول

بیان قاروره

واو دلالت میکند بر حال کبد و مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
ملونات و مغیرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از شش ساعت
تا وقت ملاحظه بر وی نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانیه و بدنیه و طبعیه
و از کثرت نوشیدن آب و قی و جماع اجتناب نماید و بول صبیان نیز غیر معتبر است

واجناس بول هفت اند جنس اول لون است و او منقسم میشود به پنج اصول اصل اول اصفرست
و او منقسم بشش مراتب منقسم است مرتبه اول تبنی و او مشابه بآب کاه یعنی آبیکه در و کاه زرد
خشک تر کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصور
نضج مرتبه دوم اترجی و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال
نضج مرتبه سوم اشقر و او لونست زرد مائل بسرخی مرتبه چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر
بحمرت از اشقر مرتبه پنجم ناریست و او لونست مثل نار مرتبه ششم زعفرانی و او لونست مشابه
بشعر زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است
اصل دوم احمر است و او منقسم میشود بچهار مرتبه اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرت
قریب به بیاض مرتبه دوم وردی و او لونیست مشابه بگل سرخ مرتبه سوم احمر قانی و آن لونیست
که سرخی دران غالب بود مرتبه چهارم اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که بسیاهی زند و این چهار
مراتب بر غلبه دم و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود و او بچهار مراتب منقسم میگردد مرتبه
اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون اصفر زعفرانی بود و بعد
و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند به سودائی مستحیله از صفرا مرتبه دوم سیاهی است
که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از و انتقال نموده سیاه گردد و نیز
دلالت میکند بر سودائی که از دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از سفیدی
حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحیله از بلغم چهارم سیاهی است که
از خضرت حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است
و اسباب سفیدی بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاده
سوم کثرت بلغم چهارم قرحه مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم
سده و تمویه هشتم سوء مزاج بارد نهم حرارت کلیه دهم غلبه عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب
اند مرتبه اول فستقی و او رنگیست پستئی و دال بر برودت مرتبه دوم آسمانجونی و او رنگیست
مثل رنگ آسمان مرتبه سوم نیلنجی و او لونیست مشابه بآبی که نیل در وحل کرده باشند
هر واحد ازین دلالت میکند بر برودت کثیر مرتبه چهارم کراثی و او لونیست که سوادش بیشتر از نیلنجی
و صفرت او کمتر از صفرتش باشد و دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجاریست
او لونیست بخضرت و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم

قوام بول است و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه و کثرت شرب آب
و اشد فاسخ رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و بعد
بنضج دال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر نکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت
بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت
اخلاط و گاه بر ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ
مستوی باشد و قوام کدر بضد آن جنس چهارم رائحهٔ بول و او به پنج نوع است یکی قلیل الرائحه
و این دلیل برد مزاج باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط باید عمل کند
سوم حلو الرائحه و این از غلبهٔ خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بدبو و این از قرحهٔ مجاری بود پنجم
حریف الرائحه و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول
بقاءش و کثرتش بر مادهٔ غلیظ لزجه و بغلبهٔ ریاح دلالت می نماید جنس ششم رسوب است
و او به دو قسم منقسم گشته قسم اول رسوب طبعی است و او آنست که سفید و ته نشین و متصل الاجزا
بود و رقیق که حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و بسرعت نازل نشود و این دلالت میکند بر نضج
ماده و بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبعی است
و او منقسم به یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی از آن قشور عریض رقیق
الجرم سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالت کند و قسمی از آن قشور آگنده سرخ رنگ بخراش کلیه
دال بود و قسمی از آن قشور کمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود و قسمی است از رسوب
خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز قسمی است از رسوب
متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم دشیشی که ویرا سویقی نیز
گویند و او مشابه برنج احمر باشد دلالت میکند بر احتراق دم نوع سوم لحمی و او مشابه بجوهر لحم
باشد نوع چهارم دسمی و او مثل سمین می بود و بذوبان شحم و لحم دلالت میکند نوع پنجم
مدی و او بر شگافتن قرحه خواه از نضج ورم بود و خواه از نضج جراحت دلالت میکند نوع ششم مخاطی
که دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعری و او مثل تارهای مو باشد که از اخلاط
خام و رطوبت انعقاد و استطالت یافته باشد نوع هشتم خمیری و او مثل قطعهای خمیر باشد
و دلالت میکند بضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملی و او دلالت میکند بر سنگ مثانه
و حصاة گرده نوع دهم رمادی و این مثل خاکستری بود و دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم سوبی

واین چون خون منجمد بود پس اگر این رسوب بآب جبن ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر
بعضی آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمام
و او مثل ابر بر بول می ایستد و سبب او قلت نضج و بر آمدن ریح بطرف بالا است دوم معلق و او
در میان قاروره می ایستد و سبب او کمی امرین مذکورین بود سوم راسب و او آنست که نشین شود
این قسم دلالت میکند در رسوب طبیعی بر نضج و در غیر طبیعی بر بدی حال بدن خمس هفتم مقدار بول
کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون و فرط و بر
استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای
رطوبت و سدد و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز
پس افضل ترین براز آنست که سهل الخروج و متشابه الاجزاء و خفیف الناریة معتدل القوام و مقدار
و وقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید بر حرارت
و غلبه صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و سده که واقع شود در مجاری
مراره و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز مدی و قیحی دلالت میکند بر انفجار ورم و این
قسم اکثر بصاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد و براز اسود دلالت
میکند بچیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر از احتراق نبود پس زنجاری و کراثی
دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه و احتباس آنها و گاه بر
ضعف قوت دافعه دلالت میکند و منذر قولنج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بضعف
آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ماساریقا و باکل غذای مزلق و نزلی و سدد
که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و از وجهت قوامش بر اکل غذا لزج و اخلاط لزج دلالت
میکند و اگر همراهش بد بو و سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و یبوست براز بر تحلیل رطوبات
و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت بول و زبد براز
دلیل کثرت ریاح بود و براز بد رنگ و بد بو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از
براز رطوبتی مثل منی بر آید منذر بواسیر بود و چون بحران نیز از علامات دالّه احوال بدن مریض
است ذکر وی باید **فصل در بحران** بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند
و نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو
و بدن را باقلیم و طبیعت را بسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند واگر طبیعت برمرض غالب شود بحران جید تام نامند واگر مرض قدری قلیل
غالب آید بحران ردی ناقص گویند واگر قدری قلیل طبیعت غالب آید بحران جید ناقص خوانند
وگاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران انتقالی
جید گویند واگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند و بحران جید آنست که در انتهای
مرض بنضج وبدفع ماده بود نه بانتقال وبحران که بخلاف بحران جید بود بد است و بحرانیکه بدفع
ماده بود پنج قسم است قی واسهال ورعاف وادرار وعرق و هریکی را ازین اقسام علامات مخصوصه
اند اما علامات قی ضیق النفس وغثیان واختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعاء
وثقل بدن ودرد پشت وقراقر و علامات رعاف ثقل سماع ودوی وطنین وسرخی او
وخارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه وکثرت وغلظت بول و علامات عرق تری بدن و
موجیت نبض وانتفاخ بشره پس بحرانی که بعرق وادرار بود ماده رقیق ازان مندفع گردد
وازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقی واسهال ورعاف بود تام باشد و بحران
در وقت تزاید ناقص ودر انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد
مریض را هیچ نوع تحریک ندهند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برای اندفاع ماده بقی
مستعد بود تدبیر قی فرمایند وقس علی هذا **فائده در تفسیر ایام باحوری وغیره**
روز اول بحران روز دوم خلافی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع
فی الوسط روز ششم بحران ردی روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم
بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز
چهاردهم بحران جید روز پانزدهم خلافی روز شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز
هیژدهم بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم بحران روز بست ویکم بحران روز بست و دوم
مسهل روز بست وسوم مسهل روز بست وچهارم بحران روز بست وپنجم مسهل روز بست و
ششم مسهل روز بست وهفتم بحران روز بست وهشتم خلافی روز بست ونهم مسهل روز
سی ام خلافی روز سی ویکم بحران روز سی ودوم مسهل روز سی وسوم مسهل روز سی وچهارم
بحران روز سی وپنجم مسهل روز سی وششم مسهل روز سی وهفتم بحران روز سی وهشتم
مسهل روز سی ونهم مسهل روز چهلم بحران کما فی مجمع الحکمت و پوشیده نماند که در امراض مزمنه
عدد ماه وسال چون عدد روزهای امراض حاده بود مثلاً در ربیع سوداوی هفت ماه چون

هفت نوبت غب باشد و همچنین بحران بعد یکصد و بیست روز یا بعد هفت ماه یا بعد هفت سال
یا بعد چهارده سال یا بعد بیست و یکسال باشد و بقراط بعد چهل روز بحران بشصتم و هشتادم
و صد و بیستم روز بحران نمی شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بحران می باشد پس لازم است که
بروز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
علامات محموده علامات اند که بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنند که منذر به هلاک
مریض باشند اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتهار و عقل و هوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سهولت برداشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران و قائم
ماندن نفس طبعی اما علامات ردیه دم زود زود زدن و لاغر شدن بن گوش و هوای
سرد از بینی برآمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجامه و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بدون روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمره پیدا شود و سبب
ظاهری آن هویدا نبود و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد صاحبش
بسیزده روز و اگر در رگهای سرطان پدید آید صاحبش بشش روز بمیرد و اگر در ثبات که گیست
در گردن بثره پدید آید صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثره
مثل پشه یا بمقدار دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع
محموم خمره پیدا شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثره
بمقدار دانه باقلا ظاهر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر هنگام وبا بثره براق بانگشت
وسطی دست راست ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاه شوند و در میانش
بثره سرخ پدید آید صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن های سر انگشت ها خارش پدید آید و
رنگ گردن سیاه گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سه بثره یکی سیاه و دو سرخ
رنگ مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز هفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثره نرم سیاه
رنگ مانند گردکان برآید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و همراهش در دست راست بثره سفیدی مائل بیدرد ظاهر شود صاحبش بروز
سوم بمیرد و اگر در ران چپ بثره سرخ باده که ورمی است صفراوی و ایذا دهد و طولش بمقدار سه
انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بیست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سیقروس که ورم است
سخت مثل سنگ ظاهر آید صاحبش در بیست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثره سیاه پدید آید

صاحبش در بیست و چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش
در هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیه بثره مانند دانه باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و
اگر بر صدغ چپ حمره که در بیست از دم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد و اگر در صدغ
سرطان پدید آید صاحبش در سه روز بمیرد والله اعلم بالصواب **فصل در علامات
که دلالت میکند بر اخلاق** وآنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلال از
صورت و هیئت ظاهری بر خلق باطنی بود و اگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند
لیکن احقر بیانش را انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت
و قوت دماغ است و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کتف و گردن علامت
حماقت و بسیاری موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی
زرد علامت حماقت بود و پیشانی فراخ و بی شکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت
خیانت و خساست و پیشانی متوسط با شکن علامت محبت است و ابروی کشیده تا صدغ
علامت حمق و ابروی متوسط میان خوردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خشم
علامت دولت و ابروی پیوسته علامت دزدی باشند و خضرت و کبودی چشم با
سفیدی لون علامت بی شرمی و چشم ازرق علامت بد ذاتی و چشم کبود علامت بیحیائی
و چشم سرخ علامت شجاعت و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان
دلیل بدکاری و چشم بطئ الحرکت علامت نادانی و چشم متوسط میان خوردی و بزرگی و
سرخی و سیاهی علامت هوشیاری و راست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جهل
و درازی عمر و گوش بسیار خورد علامت دزدی و حمق و متوسط بینیا علامت دانائی بود و بینی
باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی
که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکی است و فراخی دهن علامت شجاعت و بزرگی
لب علامت حماقت و اعتدال لب بسرخی و سفیدی علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار
علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت و ذی علمی است و رخسار پر گوشت
منتفخ علامت جهل و رخسار لاغر و باریک علامت حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت
خبث و مکر و گردن باریک و دراز علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق و عقل
بود و لاغری کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست اگر از دست چپ دراز بود

علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز علامت عقل و هوشیاری
بود و پستان تند و خوش قبه سخت پرگوشت که رگهای سرخ بران نمودار باشد علامت
سعادت و دولت و پستان دراز و پرگوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز کم گوشت
علامت افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رائی و عقل و شکم بزرگ علامت
جهل باشد و ناف عمیق و پرگوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شهوتی
و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار بلند باشد و ران
پرگوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران درازی گوشت علامت وقاحت و
حماقت بود و شکم ساق مثل شکم ران است و پاشنه پرگوشت علامت دزدی و پاشنه
دراز در سنج و فلاح متوسط بود و پشت پا خوش اندام پرگوشت علامت سعادت باشد
و ناخنهای دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و مردیکه در راه رفتن
هر دو سرین خود را بجنباند صاحب علت المشائخ باشد و زنی که در راه رفتن بسیار بجنبد و
خم و چم بسیار داشته باشد و چشمان خود را بگوشهٔ چشم بگرداند علامت بدکاری و عیاری
باشد **مقالهٔ دوم در قواعد جزء عملی از طب بر وجه کلی و او منقسم
میشود بتعلیم تدبیر تندرستان و بتعلیم علاج مرضی** قسم اول تدبیر اصحاء
و او منقسم میشود بتدابیر **تدبیر اول در ماکول** بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که
دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن معرا بود و گوشت گوسفند یکساله و بهترین
میوه های انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود تناول نمایند
که مضرت بشکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشند بالای آن شیر یا نعناع نخورند و اگر گندنا
یا پیاز خورده باشند عقب آن برگ خرفه نخورند و اگر غذای غلیظ مثل هریسه و نان فطیر و
حلوای نشاسته خورده باشند و سده حادث گردد پیاز لسبر که بخورند و سکنجبین ساده بلیسند
و تقلیل غذا نمایند و گوشت یخنی پلاو بزمستان نباید و تابستان اولی است و وقتیکه اشتها
غالب شود طعام بخورد و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد و اتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن
طعام کثرت افتد روز دوم تقلیل غذا کند و بهتر آنست که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده
شود و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بهر انحدار غذا بهتر است و خواب حمد هضم و بعد خواب
که بیدار شوند قدری جوارش معتدل المزاج باید داد و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند

یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود اول بخورند و بعضی گویند که غذای کثیف و غلیظ دیر
هضم اول از اکل اشیاء لطیف بهتر است و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر و ماهی نباید
خورد زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسی
را که غذا و بد گوارد بران اعتبار نه نموده بتدریج ترک آن کوشد و بوقت اکل طعام نباید خورد
زیرا که لقمهٔ اولی هضم شود و لقمهٔ ثانی دور افتد و هضم ناهموار گردد و شخصی را که معده گرم بود باید که
علی الصباح چند لقمهٔ نان با شراب لیمو یا غوره یا انار بخورد و بعده بریاضت پردازد و مرد
پیر و آن را که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید و صفراوی مزاج را غذای سرد و تر
مثل کشک جو و کدو و سوداوی مزاج را اغذیهٔ حار رطب چون کشک مرغ فربه و بیضهٔ مرغ
و سرد مزاج را اغذیهٔ گرم و لطیف مناسب اند و شخصی که اغذیهٔ غلیظه بهر قوت تناول نماید باید که
بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوش کند تا بخوبی هضم گردد و اغذیهٔ یابسه و شور و تیز
شهوت طعام و چشم را زیان دارد و باید که غوره با دوغ و آلو با شفتالو و برنج با سرکه و گوشت
مرغ بجغرات و آب یخ بمیوه و عسل بخربزه و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه
با مرغ و هر چه زود هضم بود با دیر هضم نباید خورد و مرغ را که با دوغ و حموضات را که در ظرف
مسی پخته باشند مضر دانند و از و اجتناب ورزند و در زمستان غذائی که مائل بحرارت
و نیز بالفعل حار بود و در تابستان غذائی بارد که بالفعل بارد بود مناسب است و در ربیع و
خریف غذای معتدل باید خورد **تدبیر دوم در مشروب** بدانکه وقت نوشیدن
آب عطش صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب
اجازت است و در طعام و قبل از طعام آب نباید خورد الا کسی را که عادت بود و خوردن آب
بعد خواب و حرکت عنیفه خصوصا جماع و حمام ممتنع بود و بر فواکه تر و مسهل قوی و بوقت عطش
کاذب آب نباید نوشید و آب نهر و آب چاه و آب باران و آب نهر ممزوج نه نمایند
و آب معتدل البرد از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیمگرم بسبیل علاج باید نوشید
و آب بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب ملحی باعث [illegible] و اعضاء تنفس و اعصاب مضرت
دارد و چونکه ذکر الخمر خمس الاذکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد **تدبیر سوم**
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و دلک پس
ریاضت وقتی باید که غذا از معده گذشته باشد و وقت [illegible] در حرارت [illegible] و در [illegible] معتدل الهوا

و ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید افتد و با امتلاء معده و خلو او مضر و قبل از عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضاء شامل بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناتوانان مثل آهسته رفتن و بزورق نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون افکار که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت چشم است و ریاضت آلات تنفس بآواز بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی از ریاضت است و دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگی زائل کند و کثرتش هزال آرد و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کمتر و بزمستان بضد آن مفید بود و همچنین بصبیان ریاضت قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و بکهول و مشائخان را لطیفه طویله مناسب است و ریاضت با بدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد تدبیر

چهارم در نوم و یقظه پس بهترین وقت خواب آنست که غذاء از معده منحدر شده باشد و بهترین خواب آنست که مستغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست بخسبند تا غذا بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه تسخین آن هضم کامل حاصل آید و بعد از این به هیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا بکبد اسهل بود و بشکم خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید و خواب بخلوی معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیرش بتدهین دماغ و بمشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر

پنجم در استفراغ و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که هر روز دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدابیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند تدبیر

ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید که وقت جماع را گروهی که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بران اعتبار نباید نمود زیرا که آنوقت جوع است و جماع وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و اوعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی و نعوظ بکثرت بدون تخیل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم به پشت بخوابانند و مرد بالای

او بیاید و پایهایش را بر داشته و سرین ها را بلند ساخته هر دو پا با هر دو پهلویش چسپاند و زن
بالشی بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سر پستان بنرمی اندک مالد
و نیز مساس عصبی که بر سر فرج زن واقع است لذت تام می بخشد و بعده سر آلت را به دهلیز فرج
بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند کشد پس هرگاه
این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم ناکرده
کار را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت و شدت
اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده آب
دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بسنت
والحاح و با زنان حائض و نابالغه و پیر و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد
و جماع با محبوبه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبه موجب ضعف **تدبیر هفتم**
در حمام پس حمام معتدل نضج دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و کشاینده
مسامات است و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد
و جمعی گویند که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار
و آب او شیرین باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود
باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیمگرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزبانه معتدل
جسم صاحب حمام عرق آلوده گردد و بدانکه خانهٔ اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر
و سوم گرم و خشک و استحمام بخلو معده احداث یبوست کند و به پری آن فربهی آرد الا
حدوث سده کند پس لازم است که قبل از استحمام سکنجبین و غیره بنوشند و بحمام
خروج و دخول بتدریج بعمل آرند و تا مدت طویل دران قیام نه پذیرند و قرشی گوید که یابس
مزاج را آب اکثر از استعمال هوا واجب است و در رطب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و
تفرق اتصال و غیره را استحمام لازم نیست و اغتسال بآب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و
تشنج و اوجاع مفاصل را نفع دارد و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت
ظهر بعد هضم غذا جوانان و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال بآب سرد صاحب ضعف
معده و تخمه و نزله و شیخ و صبی را مضرت نماید **تدبیر هشتم در فصول** در شروع فصل
ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و مسکنات مواد و ریاضت معتدل و

اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم حمل آرند و در فصل صیف بقی در تسکین طبیعت مبادرت
فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیزند و استعمال اغذیهٔ لطیفه و فواکه رطبه مفید
و در فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع و قی و از آب بارد شرباً و غسلاً پرهیزند و مسهل غیر
قوی و فصد تنقیهٔ بدن کنند و استعمال اشیاء قلیل الرطوبت و حرارت و غسل بآب
نیمگرم و در مکان بارد خواب نمودن بهتر است و در فصل شتا از فصد و قی پرهیزند و
استعمال اغذیهٔ غلیظهٔ قویهٔ حاره و لحوم مفید است **تدبیر نهم در فساد هوا**
هرگاه که فساد در هوا پدید آید از اغذیهٔ رطبه پرهیزند و تریاق مثرودیطوس احتیاطاً باستعمال
آرند و اگر مزاج بارد بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیه در بدن جمع آید
بتنقیهٔ بدن متوجه شوند الا از تحریک تسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عرقیات معطر
دارند و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل و غیره بویند
تدبیر دهم در صبیان و شبان و کهولان و مشائخان و مسافران اما صبیان پس غذا
و جمیع تدبیرشان سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیرشان
بارد و رطب باید اما کهولان پس غذا و جمیع تدبیرشان گرم و تر باید اما مشائخان پس اگر
از اعراض ظاهریهٔ آنها برودت و یبوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما
مسافران پس کسیکه اراده سفر کند اول تنقیهٔ بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بریاضت و
بیداری و تشنگی و پیاده رفتن و مثل آن بچیزیکه در سفر حاجت افتد عادت کند **تدبیر
یازدهم در زن حامله** پس وقتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از
جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سرپستان و غیره ظاهر شود
از فصد و قی و اسهال و حمام و از آواز دهشتناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه
پرهیزند و بعد چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم
اجتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که درین وقت جنین قریب خروج میباشد
و ازین امور بوی خستگی حاصل می آید و نزد ایام ولادت غذای لطیف زود هضم و
گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از عانه تا بزانو روغن کنجد بمالند **تدبیر دوازدهم
در مولود** وقتی که از رحم مادر بدر آید نافش از بالای چهار انگشت قطع کنند
و باهستگی و نرمی کثافتش را دور نموده رشته بران پیچید و پنبه تربیت

نوده بالای آن گذارند و مولود را بآب نمک بشویند باحتیاط لیکه آب در گوشش وبینی نبرد و بعده از آب
شیرین نیمگرم غسل دهند و قدری شهد خالص بلیسانند و بجامه پیچیده هر عضو را بر جای خود
بوضع شایسته بدارند و بخانه تاریک پرورشش نمایند و از هوای خارجی اجتناب کنند
لیکن بتدریج باو عادی کنند **تدبیر سیزدهم** ۱۳ **در مرضعه** پس مرضعه را باید که
از جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه پرهیز دو
و مرضعه باید که جوان خوبصورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام
و از زائیدنش چهل روز نگذشته باشند **تدبیر چهاردهم در شیر دادن**
بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب مادرش متعذر بود
تا مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعه پنبه بشیر تر کنند و در دهنش
گذارند تا باعضای دهن آن مضرتی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و
پوشیده نماند که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده در اصلاح
شیر** پس اگر شیر غلیظ بود ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل
استعمال نمایند و اگر رقیق بود اغذیه مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود
تقلیل غذا نمایند که از فساد امین باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن پردازند و بدانکه بعد
دو سال طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد قوی الاثر و
حامض ترسند و اگر هنگام شیر دادن دوا طفل حاجت استعمال خوردنات افتد
تا اول معده را از شیر پاک کنند بعده باستعمالش پردازند **تدبیر پانزدهم
در برون آمدن دندان** پس وقتیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود در
آن وقت روغن بابونه و عسل بر لثه بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز بر گردن و لثه مالیدن
خوب بود و اگر انگشت بسیار بخاید دهنش بعسل و نمک بشویند و قطعه اصل السوس مقشر
کرده بدست او دهند و بدانکه اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق انکه الجنس
بذکر بالجنس معالجات امراض که اکثر بطفلان لاحق می شوند مجملاً بیان کرده می آید

فصل در امراض اطفال و علامات و معالجات آنها

ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود و
انان سبب طفل دست و پای خود را می پیچد و کف بدهن آرد **علاج** در وقت

حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا بچربی خشن بمالند و بعد گذشتن حالت
اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرط نمایند و بعد کم از دوا و غذا تلیین طبیعت
کنند و بمرضعه غذای خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد مگر بتنقیه مسهل گرم کنند لیکن از غاریقون
و تربد پرهیزند و جدوار با شیر مادر سائیده دادن مفید است و بمرضعه جوارشات و معاجین
گرم توان داد و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد **عطش متواتر**
اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تپ یا حرارت نیز یار بود **علاجش** چون
علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود که بسر رسیده باشد اطلیه حاره بکار برند
عطاس بضم عین مهمله ورمی است حار که بدماغ صبیان حادث شود **علامت**
آن عدم سیری از آب و زردی چشم و درد آن **علاج** تبرید و ترطیب دماغ نمایند از
کدو و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز
و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت و آب عناب مفید بود و مرضعه را تقلیل
غذا کنانند و هرچه در وی قبض بود بخورانند **اجتماع الماء فی الراس** گاه باشد
که رطوبت مائیه در سر اطفال داخل قحف بالای غشاء صلب جمع آید و علامت این قسم
آنست که چشم باز ماند و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف
زیر جلد سر بسبب خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و ازین سبب دهن
رگها کشاده شود و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع گردد علامت این قسم آنست که
جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و بانگشت
فرو نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو
نه نشیند و وجع محسوس شود ورم باشد **علاج** نظر کنند که رطوبت قلیل است یا
کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در ان مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر
محصور است علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند که
اول موی سر تراشند بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم با آب بجوشانند
و نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک مثل زعفران وغیره ضماد کنند و در صورت ورم
علاج سرسام باید نمود **تشنج** اگر بسبب یبوست بود بعد استفراغات و حمیات
واقع شود علاج آن از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند و

اگر از بیخوابی بود تدبیر نوم کوشند و اگر بر وقت بر آمدن دندان بسبب الم واقع شود تدبیر آن کنند
و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذاء مرضعه و طفل بعمل آرند **کثرت البکاء** اگر
درد گوش و ورم چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند و اگر بسبب فساد شیر و
در معده بود علامت آن از قی راحت یافتن **علاج** اصلاح شیر و تنقیه معده کنند
الفزع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود علاج آن بحیله تا لیستمانه از نوم
نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند
و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد و علاجش مثل علاج کابوس است
زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند **حول** و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن
و بعد صرع لاحق شود **علاج** جامه رنگین بطرف مخالف میلان چشم آویزند **احتباس الشیء**
فی مجری الانف علاج آن اول از روغن بینی را چرب کنند بعده چیزی که عطسه
آرد ببویند **قلاع** علاجش مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی النوم**
و آن مرضیست که طفل در خواب دندان میخاید **علاج** بعد از نضج مسهل گرم دهند و عاقرقرحا
در شهد سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید **ورم لثه**
آن بوقت بر آمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر بر آمدن دندان نمایند **استرخاء**
لهات علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات مالند **سعال** و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند **ذبحه** ورمیست
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند **علاج** منضجات و مسهلات تنقیه بلغم نمایند
و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار نضج نکشند و خون
خرگوش در عرق گاوزبان نوشانیدن مفید است **فواق** علاج آن جوز هندی با شکر
سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است **قی شدید** اگر بسبب فساد شیر بود اصلاح کنند
و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست علاجش تنقیه نمایند
اسهال و آن بر وقت بر آمدن دندان حادث شود بند نباید نمود و بوقت ظهور مضرت
تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد اطباشیر و زهر مهره حبس جایز است
مغص چون باطفال عارض شود خود را می پیچند **علاج** نمک و زیت و آب نیم گرم
بمثانه گاو انداخته بر شکم طفل تکمید کنند **تولد دیدان** یعنی کرمها که در مقعد طفل متولد میشوند

علاج حضض و کمیله همراه آب بدهند و دخان سنجد یعنی دخانیکه در سقف مطبخ می‌باشد و ناس هموزن [illegible]
هموزن آمیخته در مقعد پر کنند و از دست مقعد را اندک بزنند **خروج مقعد** اکثر
اطفال را مقعد بیرون می‌آید پس باید که اول او را از دست رد کنند و اگر مشکل شود از روغن
موم و پیه گاو چرب کنند تا نرم و باز گردد و خشت گرم بر او گذارند **البول فی الفراش**
طفلیکه بول در فراش کند علاج آن کندر و خولنجان و حب بلوط و گلنار همه هموزن کوفته بیخته سفوف سازند
و استعمال کنانند و مشک و جندبیدستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه ضماد نمایند.
و معجون فلاسفه مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد پرهیز **حمیات** اطفال را
اکثر تپ خلطی حادث میشوند پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تپ دموی
اگر طفل زیاده از شش ماه بود بر سر گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلو چسپانیدن
نیز بهتر است **جدری و حصبه** باید دانست که مادهٔ جدری خون است و مادهٔ حصبه
صفرا پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر چسپانند و حجامت
مع الشرط بعمل آرند و تنقیهٔ بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر بلغم غالب طبع با
گرم و بلغم را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید و همی جدری
حدوث یابد در برآوردن آن کوشش کنند و از حدوثش نترسند مروارید کوچک
بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند که تمام و کمال برآید و چون
نمودار شود شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان نبات سفید خاکشی بقدر
مناسب بطفل دهند و اگر طفل ضعف باشد عرق کیوڑه نیز باید داد و اگر جدری در بر
آمدن دیر نماید در روز چهارم بگذرد بدوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ
اضافه نمایند و تفتیح مسامات درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و
مروارید مناسب است و اگر خارش که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بهوج [illegible]
بخور کنند و دود شب بدن طفل رسانند و اگر بیهوشی عارض گردد تقویت دل
کوشند و غذا بر وقت برآمدن برنج بشکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و
دال مونگ و عدس بدهند و بموسم سرد عرق گاوزبان بجای آب باید داد و اگر
آبله های جدری بسیار برآید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدری کافور در روغن [illegible]
حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچه دستی درین باب مفید است و روغن کنجد نیم گرم

مالیدن ازاله خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید مرداسنگ وسفیده بران
پاشند **حمیقا** و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه بر نمی آیند از قسم جدری
می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدری کنند الا
سبکتر از و **حمره** یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود بمرضعه مصفیات خون مثل
شاهتره و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب سرخباده در شیر مرضعه سائیده
بطفل دهند **صفته** رسوت صندل سرخ هریک ۲ ماشه نرکچور ۳ ماشه چاکسو چار ماشه
افیون یک ماشه مرداسنگ ۳ سرخ زردچوب حنا هریک یکیک ماشه برگ نیب برگ
بکاین هریک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب بقدر نیم ماشه حب بندند
و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند **شعفه** یعنی گنج سر وقتی که حادث
شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا البعجل آرند **صفته** آمله سوخته نیله تهوته
سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ همه را باریک سائیده
در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلای روغن
سیاه که دران کمیله سوخته باشند مفید است **قسم دوم در علاج مرضی**
بدانکه علاج مرضی منحصر است بسه اشیاء یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
اما تدبیر و آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزی که استعمالش اکثر وقتاً
ونوعاً و مقداراً واجب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس ازان
ز احکام اند که مختص اند بغذا مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهاء
مرض در امراض حاده حذر کند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد
از غذا باز ندارند و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذاء
غلیظ بطی النفوذ وقتی که تبلید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود
از غذاء مذکوره بپرهیزند و گاه احتیاج بدادن غذاء لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت
و بدن مریض قادر به هضم غذاء بطی النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذاء غلیظ بر غذاء
لطیف سریع النفوذ نباید و در امراضیکه زمانه انتهاء آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند
بخلاف امراض مزمنه و گویند که اگر غذاء صدیق برای قوت بود عدو اوست بسبب
صداقت مرض که او عدو قوت است پس در استعمال غذاء مریض بقید ضرورت

لازم است و شخصی را که بدن از کثرت اخلاط خالی و هضم و اشتهاء او قوی بود آن را غذای کثیر المقدار
و کثیر الغذا را شاید و آنرا که حالش بخلاف این بود حکم غذا آن نیز بضد آن باشد و کسی را که
حالش مشترک بین الحالتین المذکورتین باشد حکم غذا آن متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاقی
نویسند و وقتیکه اراده بحفظ قوت مریض کرده شود آن وقت لازم است که از غذا چیزی بمریض
عطا نمایند الا رعایت هفت امر مرعی دارند یکی نظر کنند بطبیعت مرض پس او حاد یا مزمن
یا متوسط خواهد بود و پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع
خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد بحرانش بروز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
خواهد بود و پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتها قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا
منع کنند و علیل هیچ نخورد الا شیء قلیل از جلاب که از شکر تیغی که نوشش و طعمش بکثرت
نبود و تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار
گرم بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب فقط سکنجبین
اقتصار نورزند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا بشربت
بنفشه دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود و آب انارین باید داد و در بروز ششم قدری آب
انارین و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند و وقتیکه عطش غالب آید تسکین بگلاب
فرمایند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین نهج بود که بحرانش بروز هفتم و چهاردهم واقع شود
بیک روز دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر درین قسم شهوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر
و بوقت شب مزوره اسفاناخ خورند و این را تدبیر لطیف گویند و اگر مرض اسکن بود تدبیرش
تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه مرغ نیمبرشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود و بمرض تدبیر
غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس در مرض اسکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده
باشند بحدیکه بوقت انتها از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر
لطیف ممتنع بود و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که بوقت انتها لطیف نمایند
و تدبیری که تقویت قوت و رد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیری که ضعف قوت و نقصان
مرض کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
بجوهرش حسنه بود بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض مزمنه بود و
تدبیر لطیف بمرض حاد که قوت در آن قوی بود و مرضیکه در امتلاء نباشد و قوت قوی بود

تدبیرش لطیف کنند در مرضیکه باستفراغ و با قوت ضعیف بود و تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید در
مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلا باشد و قوت ضعیف تدبیر
معتدل مناسب است دوم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود و فقه
مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتداء نوبت و نه در تزاید نوبت و نه در انتها و نه در امراض
حاد باز ندارند زیرا که از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد و خصوصاً اگر صفراوی المحبة و
ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا ضعیف و نحیف میشوند ممانعت
غذا خطر عظیم دارد و شخصی را که در معده خود بوقت تاخیر غذا احساس الم شود آنرا بوقت تاخیر
غذا ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر
رقیق بقدر قلیل و آب انارین دهند سوم نظر کنند بجثهٔ مریض اگر بشرهٔ علیل رقیق و متخلخل باشد
ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشهوت مریض پس
اگر طبع مریض بشئی که نفعش قلیل است راغب باشد و کراهیت بپذیرد بچیزیکه نفعش کثیر است
تا درینصورت لازم آنست که چیزی که طبع مریض با و راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض
بچیزی که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشئی دیگر ممکن باشد راغب بود تا
نظر کنند که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس درصورتیکه مضرت قلیل بود آن
را اختیار کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت
و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا
بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود از
اکل غذا باز ندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا ممانعت
نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر بتفاریق و حال کهل و شباب را سیان حال طفل
و شیخ متوسط دانند هفتم باسباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء یا معده ثقل فضلهٔ غذائی بود
بعد از انحدار ثقل و فضلهٔ غذائی غذا دهند و گاه بمریض استفراغ برای احتیاج بمسهل یا فصد
یا حقنه می افتد پس درینصورت بعد از استفراغ بغذا رخصت است اما **استعمال**
ادویه و او بر دو نوع است یکی از داخل و دیگری از خارج اما استعمال دوا از داخل یا جهت
استفراغ یا تغیر مزاج دهند یعنی تعدیل مزاج نمایند یا تنقیه و حبس و از خارج یا زیاده میکند مثلاً
دوای منبت یا ناقص میکند در بدن چون دواء حاد یا منع میکند چیزی را از خروج که بر می آید

از بدن مثل دوای رادع یا تغییر دهنده بد مزاج را چون دوای معتدل و باید دانست که اگر دوا از خارج ضماداً
یا طلاءً بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو ساعت
موضع را از دوا پاک نمایند و بآب بابونه بشویند و بعده روغن خیری مالند و اگر برای علل کبد
و طحال استعمال کنند بخلو معده بهتر است و اگر برای علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه را
در لعوق و منجز نمایند و اگر استعمال برای حرارت قلب و دماغ بود خرقهٔ آن را بر وقت گرم شدن
تبدیل نمایند و خرقهٔ دیگر آلوده بنهند و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ
و اقسام استعمال خارج غیر از ضماد و طلا که مذکور میشوند بر چند نوع اند یکی لخلخه و او دوا مرکب است
که ببویند و گویند که لخلخه ظرفیست که میاه مناسبه مثل ماء الورد و غیره در آن بیندازند و ببویند
دوم قطور و او دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطوری که
در گوش استعمال نمایند لازم است که نیم گرم باشد سوم شموم و او آنست که چیزی
تر یا خشک ببویند پس اگر چیز تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که ذکر یافت و اگر چیز خشک
است شموم نامند چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمند و اکثر استعمالش
بوسیلهٔ انبوبه می شود پنجم سعوط و او قسمیست از قطور و اکثر استعمالش در تنقیهٔ دماغ
از مسهل و حقنه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند
بعده سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور و او آنست
که چیزی سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
اکثر در امراض دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان بمالند نهم کحل
و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شب باید و بارد مزاج
را در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند
یازدهم برود و او آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
و او چیزیست تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله و او آنست که چیزی طویل را در دبر یا در
قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست که لته را
در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمولی است که مخصوص
بفرج زن باشد شانزدهم غرغره و استعمالش بعد تنقیهٔ بدن باید و در زمانه انتها کنند
هفدهم کماد و او بر دو نوع است یکی کماد رطب و آن نیز بر دو نوع است یکی آنکه چیزی

رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند دوم آنکه چیزی رطب
اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید از قسم اولی قوی‌تر است لهذا بجگر و
معده اگر حاجت تکمید افتد بجز تکمید مثانی استعمال نتوان کرد دوم کماد یابس و او آنست
که چیزی خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان
رطب و هوای رطب تکمید یابس بهتر است **هیژدهم تطول و سکوب** پس تطول
آنست که چیزی سائل را بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند و سکوب آنست که چیزی سائل را بر
بدن متوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو علیل را تاب تطول نبود یا مریض
طفل بود و تحمل او در از تطویل نه نماید و بر جگر و معده عند الضرورت غیر از سکوب تطول را بکار نبرند
زیرا که تطول قوی‌تر از سکوب است **نوزدهم بخور** و او آنست که ادویه مفرده یا مرکبه را در مجمر
نهند تا بویش بدماغ رسد و اگر بخور بعضو مخصوص کنند مثل گوش و دندان و مقعد و رحم دهند
پس بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش وغیره دهند بوسیله
قمع در و دود رسانند و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن ظرف جوف دار
مثقوب الوسط گذارند و مریض را فرمایند که بران ظرف بنشیند تا از ثقبه دود بموضع مقصود رسد
بستم انکباب و او آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند و خود را در جامه پیچیده و بر و
سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن آب در گوش و بینی رسانند
بدین طریق که ادویه مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند و دهن آن بند نموده از قمع آن
بخار در گوش و بینی رسانند **بست و یکم آبزن** و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت
انسان بنا می‌کنند و با آب خالص یا با آب ادویه آنرا مملو نموده مریض را دران می‌نشانند و گاه
مثل آن از نقره وغیره آبزن تیار می‌نمایند تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا
سرپوشی بران می‌پوشند و بقدر برآوردن سر دران سرپوش سوراخ نهند تا مریض در آبزن
بنشیند و از ان سوراخ جهت جذب نسیم سر بیرون دارد و بالجمله هرچه توصیفش گفته شد
اگر چنین میسر نیاید تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند **بست و دوم**
وضع الاطراف فی الماء الحار و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلی
باسفل می‌کنند و در افراط حرارت حمی نباید الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف صداع شدید
سرسام بود لازم است که آب نیمگرم باشد و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا نیمه ساق فرو رود

باستند و اطراف را یکساعت دران بگذارند و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و انسب
آنست که دوای خفیف پیش روی مریض بگیرند تا بخار آب بمحل دماغ نرسد بیست و
سوم تشدید الاطراف و استعمالش بهر جذب ماده از اعضای رئیسه و شریفه و برای
دفع کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غثیان و صرع العجل می آرند و باید که دست را از بغل و پا را از بن
ران بستن آغاز کنند و کشادن بخلاف آن و اختلاف است در آنکه فقط اصل دست و پا
بربندند یا دست و پا را تمامه پس جالینوس گوید که پا را از بن ران تا کف پا و دست را از
بغل تا کف دست بربندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست زیرا که در طریق
جالینوس خطر عظیم است برای آنکه دران صورت ماده منجذبه را امکانی نمی ماند که دران بگنجد و
بدین سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران تا بزانو و دست
را از بغل تا آرنج بربندند و باقی را بدستور بگذارند بیست و **چهارم شافه** و آن آنست
که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدارند و شافه در طول بقدر
شش انگشت مریض باید و شیاف در امراض معاء مستقیم کثیر العمل اند و شیافات مخدره
بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند و در اصل شافه
رشته محکم بربندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده احداث
بواسیر می نماید ازینجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند بیست و
پنجم حقنه و آن آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در امعا رسانند و
استعمالش برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال
حقنه حاده در قولنج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام احشا حقنه لینه مناسبست و آب
دوای محقنه زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دوای مخدر مثل
افیون و دواهای عواصر مثل هلیله در حقنه داخل نکنند و تکثیر در قرابادین و حالیات نیز نه
نمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده صاف نموده
در محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید البته آنست
که در قولنج مثل برقت بود و در سحج مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی هیچ چیز مثل ملح نیندازند
و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از احتقان چیزی
مثل گلقند و مصطگی باندک شوربای که دران توابل باشند بخورند تا حقنه در خلو معده واقع نشود

که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه وغیره بیمار را مستلقی دارند و سر پیش بر بالین نهند تا
پشت بر زمین نچسپد و در قولنج و درد ناف وغیره بیمار را بزانو خوابانیده شکم را آویخته دارند
و سر و سینهٔ آن بر بالش نهند و در تنهیج تکیه بسوی پشت داده بیمار را مستلقی دارند و سرین
آن را مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل العنق معوج المنقار که بسیار خوار است
و دائم جهت ازالهٔ ثقل خود را بآب دریای شور احتقان میکند مشاهده نموده حقنه را رواج
داده است و در ابتدا رواج بآب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند بعده
حسب حاجت ادویهٔ مسهله دران افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و ربط و کی اما جبر استخوان شکسته
یا از جای بر آمده را بستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیرش آنست که عضو را بنرمی
همی کشند و بهیئت اصلی آرند و عصابه که هموار و مطابق عضو مکسور بود بر بندند و از تخته هائی که از
چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده برو گذارند و بر بر چهار طرفش ریسمان محکم
بپیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا درین
وقت مزورهٔ خروس بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائدهٔ عظیم بخشد و مومیائی
پارسی نیز سریع الاثر است و تخته ها را پیش از دو روز نکشایند مگر بضرورت که او ورم
و خارش است زیرا که درینوقت کشادن و قدری در هوا داشتن عضو را لازم است
و تنطیل بآب گرم مفید است و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت
بر بندند و بعد از چهار و پنج روز میکشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درین وقت تناول
هریسه وغیره مناسب است و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک
اندک حرکت داده باشند و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری
متحقق شود احتیاج بآن نباشد و هرگاه ورم با کسر یار بود غیر مربوط دارند و اگر ربط ضرورت بود لفافت
نرم بندند و بروزی دو بار بکشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر
کوفته باشد بر زخم شرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن امین باشد و اگر کسر بجراحت بود
مقام جراحت مکشوف دارند و بحوالی آن رفاده و تخته ها بنوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر کسر
نشده باشد و استخوان از جای خود بر آمده باشد تا تدبیر خلع اینست که اگر خوف حدوث
ماده بدانجا بود فصد کنند و طبع نرم سازند و گل ارمنی یک مثقال خورند و غذا مزوره با
روغن بادام دهند و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج

خلع کوشند و اگر خلع در عضوی بود که بآسانی درست شود پس در عضو پس التفات بورم و غیره
نه نمایند و تدبیر بجا نشاندن عضو آنست که آنرا بتدریج بهیچ بسیار اندک اندک حرکت دهند پس
آنرا بکشند و بگذارند تا که بجای خود نشیند و موضع آنرا بعصابه بربندند و باید که گل ارمنی در آب
برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده بربندند اما بط شگافتن را گویند پس باید که تا ورم نیک
نضج نشود نشاید شگافت و شگافتن ورم آنجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر باشد و بط
در طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول نشگافند بلکه در عرض
موافق عضو و ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز اگرچه ذی شکن است لیکن در بط هم
آن رعایت عضو نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفها او در طول است
و شکن تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند و عضله جبهه
بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بط باید که از اوضاع الیاف و عروق و عضلات
هر عضو واقف بود و بعد بط از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزی از چرک و غیره نماند و بعد آن دمال از
اسفیداج و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت و غیره مرهم سازند و بکار برند اما کی
معنی آن داغ دادن است و او به پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بکوا که آله مخصوص است برای
این کار کی نمایند و مکوا باید که فضی بود قسم دوم آنکه از اشیاء سیال مثل روغن گرم کی
نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه در ام الصبیان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه
از ادویه حاده چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمی است از کی
که در هند اختراع یافته بر طحال و در عرق النساء وغیره استعمال میکنند لیکن باید که در عرق
النساء یکی بر ورک و دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه
خرقه که بقدر چهار انگشت باشد اسماء شیخین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش
قطعه دیگر از خرقه بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک برگ درخت لرزان دارند
و قطعه پنبه که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از میان بطول دو پاره سازند و قطعه از آن
گرفته بران برگ نهاده اخگر یا چک دشتی در وی گذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند
پس هرگاه بر طحال مریض آبله نمودار شود قطعات را از وی بردارند و آبله را بدستور بگذارند
که بعد یک دو روز خود بخود منفجر آید و چرک و رطوبت از و مندفع گردد و بعد ازین مرهم
مناسب استعمال نمایند و فایده تحریر اسماء متبرکه آنست که از برکت آنها قطعات گرندی

نرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که بعلاج ادویه چند امر را ملحوظ دارد امر اول آنکه
اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند
و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند
و در رطوبت و یبوست را بهمین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض نظر
کنند مثلا در ورم حار در ابتدا رادع نهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته و در انتها
فقط محلل و بهمین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بسبیل اعتدال و در انتها
زیادتی تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود بلا انتظار نضج استفراغ
نمایند والا اول مشغول نضج شوند و بعده مسهل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند پس اگر
مریض بدوای قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض بدوای ضعیف
عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقی و اسهال عادی بود بوقت
عادت آن رجوع بقی یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا
شیخ بود مسهلات قوی و ادویه قوی البرد مثل کافور استعمال ننمایند اگرچه مرض لایق آن بود امر
پنجم آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مرعی دارند امر ششم آنکه
بقوت مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند
و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب
مرض بوند قوت حاصل آید الا اگر اتفاقا باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیه خفیف بتفاریق
بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض نظر
کنند پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا تبرید قلیل نمایند زیرا که سبب
ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد
و مرض بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضرری
دیگر عاید شود درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه
بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا و فصل بارد تسخین پوشیده
نماند که بسیار استفراغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح واجب است امر نهم آنکه
نظر بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند امر دهم
بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی ندهند زیرا که

فضول چنین کسان اکثر تحلیل میروند و تدریجاً تقلیل در بدن می ماند امر یازدهم آنکه طبیعت عضو
نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول مزاج
عضو صحیح را قیاس کنند و بعده بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغیر در مزاج اصلی راه یافته
پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف
مثل کلیه و عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا دوای قوی باید و برای عضو متخلخل
چون ریه و عضو مجوف چون عروق دوای ضعیف باید و برای عضویکه در تخلخل و کثافت
متوسط بود دوائی باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که
شریف بود و فائده آن برای تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف
مثل چشم و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوای قوی و
شدید البرود و دوائی که مزمن مضرت بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا
بغیر از آمیزش دوای قابض نه نمایند و دوای مثل زنجار برین اعضا نه نهند و استفراغ
مواد اینها بدفعات بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو
بدین نهج در علاج فائده می بخشد که دانسته شود که بکدامی عضو بچه طور دوا خواهد رسید
چنانچه در تیج در امعاء عالیه دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعاء اسفل بطریق حقنه و
معرفت عضو در علاج بسه نوع فائده می بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود با دویه
قویه مثل کلیه و عضو قریب با دویه ضعیفه مثل مری و بدانکه گاه حاجت بآمیزش دوای
دیگر می افتد مثلاً آمیخته میشوند در ادویه اعضاء بول مدرات و در ادویه قلب زعفران
دوم آنکه عضو صحیح بسبب مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مشمومات خوشبو در
غشیان سوم آنکه ماده را از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب
مقعر کبد ماده جمع شود مسهل از راه امعا استفراغ کنند و وقتیکه ماده در محدب کبد جمع
شود استفراغ بمدرات از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکی آنکه عضو
خادم عضو دیگر بود مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی مبدء فعل عضو دیگر بود
مثل حجاب برای ریه در تنفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ
چهارم آنکه عضوی طریق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکه عضوی مقابل
عضو دیگر بود مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جای انصباب فضله عضو دیگر بود

چون نعل برای قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ و بدانکه ماده اگر در
انصباب باشد از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن
خلاف خواه قریب بود خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب اینست که شخصی
را از بن دندان خون بکثرت آید پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای
آن از عروق اسافل اخراج دم نمایند جذب بخلاف بعید بود و واجبست که جذب خواه
بطول بود خواه بعرض الا بقطر واحد باشد مثلاً مادهٔ دست راست را بدست چپ یا
بپای راست جذب نمایند اما جذب در قطرین جایز نیست مثلاً مادهٔ دست راست
را در پای چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم
بر ثدیین برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است مثلاً فصد باسلیق
و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند و در علل طحال بسمت چپ و وقتیکه ماده در
عضوی جمع آید و عهدش قریب بود یعنی سه روز بر و نگذشته باشد تا ماده را از
موضع بموضع دیگر که از و قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین
جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو اخس جذب کنند و اگر عهد شر
بعید بود یعنی سه روز بران گذشته باشند و ماده کثیر بود استفراغ از نفس عضو
نمایند و اگر ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس
عضو کنند و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو ماوف نبود جذب بلا استفراغ
بعمل آرند و الا فلا نیز انکه مادهٔ قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر استفراغ کافیست
و مادهٔ کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب باستفراغ و واجب است که اگر در عضو ماوف
درد باشد اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی
بعضوی بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماوف بود بر بندند یا بر وضع
محاجم کنند یا ادویهٔ حادهٔ جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بسبیل ریاضت
دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول تسکین وجع نمایند
و بعده وضع اطراف بماء حار یا دلک آنها یا شد آنها بعمل آرند چنانچه در امراض راس
مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بمعده یا صدر اراده انصباب
نماید آن وقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون بیان امراض ترکیب و تفرق اتصال

در کلیات متعذر بود لهذا ازین جهت از و اجتناب ورزیده به بیان علاج سوء المزاج پرداختم پس سوء المزاج
یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از و یا حار بود یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج
ساذج تعدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر باستفراغ
ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و بابتدا
عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن باشد و تخفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند
که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بالظهور که هنوز ظهور نیافته باشد یا ابتدا ظهور یعنی ظهور یافته باشد
الا مدتی برو نگذشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالقصد باشد مثلاً علاج حار با دویه بارده
کنند و علاج بارد بخلاف آن و علاج سوء مزاج که بالظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء
مزاج که با ابتدا ظهور بود مثل علاج مستحکم است الا ازو اضعف باید و هرگاه بطبیب شک افتد
که مرض حار است یا بارد پس اگر ببارد شک افتد دوائی که در درجهٔ اول حار بود مثل
شکر استعمال نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت
ندارد زیرا که حرارت بروح مناسب بود و اگر بحار شک افتد دوا که در درجهٔ اول بارد بود
استعمال نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض
که تدارکش ممکن است ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض
در باب علاج مرعی دارند زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و
هرگاه امراض مجتمع شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدانش موقوف بود مقدم
دارند مثل ورم و قرحه که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر
بود مقدم دارند مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض
دیگر اغلب بود مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه
عرض خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و
فصل بمریض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبعی و غیر طبعی اما طبعی
و او نیز بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و
مخاط و طمث و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی و او بر چند نوع است یکی اسهال
بدوا و حقنه و شیاف دوم اخراج دم بفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث
و نفاس سوم قی چهارم ادرار بول پنجم اخراج مواد از راس ششم ادرار عرق هفتم اخراج

محافظ و براق و بدانکه طبیب را لازم است که درباب استفراغ سه امر مدنظر دارد یکی آنکه
استفراغ موافق میل ماده بود نه بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود ماده را بقی مستفرغ
سازند دوم آنکه استفراغ ماده از مخرج طبعی باید مثلاً ماده محدب کبد را از راه اعضا ربول مستفرغ
نمایند سوم آنکه ماده را از عضوی معلول بعضوی که اخس و مشارک بود نقل کرده مستفرغ
سازند **فصل در منضجات** بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که خلط غلیظ رقیق
و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکه بمسهل حاجت افتد اول نضج ماده نمایند که استفراغ کما حقه
بلا ضرر حاصل آید و انتظار نضج بامراض مزمنه واجب است و در امراض حاده جائز زیراکه
در هیجان ماده حاده قبل نضج مسهل باید داد که درینوقت با انتظار نضج خطر عظیم است و خون محتاج
بنضج نیست لهذا در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا هرگاه فاسد خون از آمیزش خلط
دیگر بود نضج آن لازم است **فائده** صفرای خالص بسه روز و صفرای غیر خالص به پنج روز
و بلغم که از اقسام غلیظه و رقیقه نبود به نه روز و اگر از اقسام غلیظه و رقیقه بود به نه روز یا بتقدم
و تاخر و سودا به پانزده روز نضج می یابد **منضج صفرا** گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی گل
سرخ آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کرده
بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعده مالیده صاف
کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
صاف نموده بنوشند و اگر خواهند که تمام قوت دوا برآید نقوع نموده بجوشانند و آنجا که
در مزاج مریض حرارت بود یا شهر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیرجات باید نمود
زیراکه دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبخ همه ادویه را یکبار نه نهند زیراکه
بعضی آتش کمتر خورند مثل نیلوفر و عناب و تربد سفید و افتیمون و بعضی بسیار مثل بنفشه
و سنا و نیلوفر را بدست نمالند که بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند **منضج بلغم**
گاوزبان مویز منقی بادیان نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شکاعی
مطبوخ یا نقوع نموده خمیره بنفشه یا عسل خالص بعمل آرند و نخود آب منضج بلغم اثر تمام دارد
لیکن در تپ نباید داد و هرچه معدل بلغم است منضج اوست **منضج سودا** گاوزبان سپستان
عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیمکوفته اسطوخودوس نقوع یا مطبوخ نموده شربت
مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل اوست منضج اوست و اگر بخلطی خلط دیگر

یار بود در رعایت آن مرعی دارند **ادویهٔ مفرده معدلهٔ خون** تخم کاسنی تخم کاهو
تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب
شیشم **ادویهٔ مفرده معدلهٔ صفرا** تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی
تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو بهیدانه اسپغول **ادویهٔ مفرده معدلهٔ بلغم**
بادیان انیسون اصل السوس مویز منقی سنبل الطیب تخم کشوث خبازی **ادویهٔ
مفرده معدلهٔ سودا** گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان تخم خربوزه اصل السوس
افتیمون **فصل در مسهلات و ملینات** بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده و از اعضای قریبهٔ آن
بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و در مسهل شرط آنست که بروز
مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل در ضعف
معده و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در گرما
بعد یک پاس روز برآمده و بگرما بوقت سه ساعت شب باقیمانده و در ربیع و خریف بوقت
صبح مسهل بخورند و در کثرت سده و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و انچه که گفته شد
لحاظش بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالای حبوب مسهله قدری آب بنوشند که
آنرا بگذارد و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را
در معده نمی گذارد که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل
جرعه جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند
که مسهل را از معده بدر آرد و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود
آب نیم گرم بنوشند و اگر در مسهل تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است
و بمحرور مزاج نیز آب سرد جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا
بالای مسهل قوی خواب کردن ممد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید
و دران قرار گرفته کما ینبغی عمل خود می نماید و بمحل محفوظ باید نشست و از حرکات عنیفه اجتناب
ورزند و اگر مسهل عمل نکند مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه بشافه و باشیاء دیگر مثل شربت
ورد مکرر و شربت دینار مدد نمایند و آنجا که مسهل داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد
زود قی کنانند و اگر کفایت نکند و مانع دیگر نبود فصد باسلیق و اکحل کنند و اگر قوت

عمل حرارت بعده و امعا پدید آید لعاب اسپغول مسلم و لعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض مطلوب باشد حبوبات با برنج بخورند و اگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند و آنجا که بدانند که مسهل بقی خواهد بر آمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد الفراغ مسهلات از حمام و جماع و حرکات درشتی که قوی القوت یا قوی الطبع بود تا چهل روز اجتناب ورزند و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم و سودا کرده اند بنا بر آنست که ویرا بیشتر بیرون آرد **ادویه مفرده مسهله صفرا** تمر هندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس **ادویه مفرده مسهله بلغم** شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بیدانجیر و بدانکه غاریقون نباید کوفت زیراکه دردی جسم سخت مانند ناخن سمی می باشد لهذا بغربال موئی می مالند که اجزاء صغیر مستفرغ شوند و آن جسم سمی بالای غربال بماند **ادویه مفرده مسهله سودا** هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنا مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفایج وغیره و باید که افتیمون را در پارچه بسته در طبخ اندازند و در تب قبل از دو هفته استعمال ملینات نکنند الا بوقت ضرورت بعد اصلاح **نسخهٔ ملینین مبارک** که با کثر امزجه و ضعیفان و زنان حامله و اطفال و بجمیع امراض باطنه و ظاهره و تپیات و اورام احشاء موافق است **ص** مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت با آب کاسنی سبز مروق یا بشیره تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشاء با آب عنب الثعلب سبز یا برای نفخ معده بشیره بادیان با اضافهٔ روغن بادام شیرین و گلقند بنوشند **فائده در ترکیب طبخ ادویه مسهله** اول در آب یا عرق اصول و فواکه نیم کوفته را جوش دهند و بوسط طبخ بزور نیم کوفته داخل کنند و بعده حشائش و شگوفه ها بیندازند پس وقتیکه ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس و ترنجبین وغیره داخل کنند **فصل در حقنه و شافه** و بیان هر دو گذشت **فصل در فصد** و آن استفراغ کلی است زیراکه اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم ماه و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش فصد نکنند و از روزهای اسابیع فصد در روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بروز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از

بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است و بعده ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هرکه را معده و جگر
ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد نفصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان حائضه
و حامله و قولنجی را و بروز بحران زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای آن حاجت
بفصد آید و سه روز بران نگذشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشند
در جانب موافق و اگر در سر حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و جگر را بعد از زوال آفتاب
و اگر از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندلین و کشنیز ضماد نمایند و بشرط قوت از جانب مخالف
فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد زود کندر و دم الاخوین بسفیدی بیضه مرغ سرشته بجراحت نهند و
بربندند و بعد سه روز بگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد بهمین نمط تدبیرش بعمل آرند و علامت
رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ و جهنده از فصد برون آید و بدانکه اکثر عروق اورده و شرایین برای
فصد مخصوص اند الا درین مختصر بیان آن اورده که اکثر بگشادن آنها حاجت می افتد تحریر می یابد رگ
پیشانی برای گرانی سر و صداع مزمن میزنند و طریق کشادنش آنست که جامه بگلو بربندند تا رگ پدید آید
و از نشتر که مخصوص برای رگ پیشانی است بگشایند **چهار رگ** عبارت از آن چهار رگ است
که دو بر لب بالا و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می گشایند برای امراض لثه و دهن
فائده می نماید **قیفال** سر رو را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و رو در وسط دست
میزنند **اکحل** هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می گشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند **باسلیق** برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط دست برای
علتهای تنور بدن و جلد می زنند **حبل الذراع** در بعض دست با رگ باسلیق و در بعض دست
با رگ اکحل مشتمل میباشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است **ابطی** برابر خنصر است و آنرا قریب خنصر
برای علتهای احشا میزنند و آنرا اسیلم نیز می نامند **صافن** بر شتالنگ برابر انگشت واقع است [illegible]
را از سر فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است **عرق النسا** رگیست [illegible]
که بساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است **فصل در حجامت و ارسال
علق** اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ از جوهر عضو باشد و اولی آنست که
بتاریخ پانزدهم ماه حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است و بهترین وقت یک پهر
روز بر آمده و تا وقتیکه تنقیه عام نکرده باشند متوجه به تنقیه خاص نشوند و حجامت پس سر
را پاک کنند و بر قمحدوه اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه اکحل باشد

لانسیان آرد باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانه‌ها خلیفهٔ باسلیق بود اما معده را فربه
دارد و خفقان آرد اندکی بالا باید و بر ذقن و دندان راسود و بر پشت و بر فخذ از قدام اورام خصیتین
را نافع و بر ساق و کعب ادرار طمث نماید و حجامت بی شرط برای آنست که ماده را از جهتی
بجهتی بوسیلهٔ آن جذب کنند اما علق اینجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل شرط زدن
نبود و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشد و مثل دنبالهٔ موش بود و پشت
او سبز و شکمش سرخ بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز بدین
نهج باستعمال آرند که اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد
بعده علق بران گذارند **فصل در رعاف** گاه در امراض دماغی باو حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که بسوی اشیاء سرخ نظر کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بران بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی درشت
بخارند که رعاف حادث گردد **فصل در طمث و نفاس** و ادرارش
گاه بمدرات طمث وگاه بفصد صافن وغیره حاصل می آید **فصل در قی** و بسوی
آن در امراض مزمنه مثل نقرس و مالیخولیا و استسقا و رعشه وغیره حاجت می افتد
و کثرتش موجب ضعف بصر و سمع است و اوجاع وغیره را مضرت دارد پس هرگاه بقی
حاجت افتد یک روز بیشتر غذاء نرم خورند و روغن خوشبو بر بدن مالند و بروز قی
چیزی ملایم بخورند و بعد زمانی شایسته مقیات حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را
که قی بآسانی نیاید باید که سه روز بحمام رود و تدهین نماید و غذای مختلف و ملایم بخورد پس
بخانهٔ گرم یا بحمام قی کنند اگر هوا سرد بود اما هنگام قی رفاده بر چشم بندد یا او دست بر دو
چشم را محکم گیرند و این برای آنست که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را
دیدم که هنگام قی رفاده بر پشت چشم نه بسته بود پس در چشم آن نزول الماء پدید آمد
و نابینا گشت و اگر از مقیات شورشی در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این
که گفته شد وقتیست که قی اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک
گردد **مقی صفرا** سکنجبین ساده ده مثقال با پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند
مقی بلغم تخم شبت دو درهم بآب جوشانیده عسل خالص آمیخته بنوشند
و قی کنند **مقی سودا** اترب را بشکافند و خربق سیاه دران پر کنند و آن

ترب را در سکنجبین ساده یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و بآب مدد کنند تا قی حادث
شود **فصل در بول** پس در اوجاع مفاصل و اوجاع پشت و استسقا ربا و حاجت
می افتد و ادرارش از ادویه مدره حاصل می آید **فصل در عرق** و تدبیر ادرارش
چنین است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود
را بجامه بپیچند و بخار آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل در بزاق** و تدبیر
که جا قرحا یا شئ دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل در مخاط** پس
ادرارش از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک می نماید پس تدبیر آن آنست که سر و گردن را
از جامه بپیچند و چیزی که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیری که ممکن بود بعمل آرند
قانون دوم در کلام کلی باحکام ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باوست
و آن مشتمل است بچند احکام **حکم اول در ادویه مفرده** بدانکه هر چیز که وارد بدن
میشود و منفعل بحرارت غریزی میگردد پس اگر آنوقت اظهار کیفیتی نشود دوای معتدل
گویند و اگر اظهار کیفیتی شود الا کما حقه محسوس نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیتی شود
و نیز کما حقه محسوس گردد درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتی بضرر بود درجه ثالث است
و اگر اظهار کیفیتی بحدی بود که بهلاکت انجامد درجه چهارم است و هر درجه را سه مرتبه دانسته
اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط سوم اسفل و پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت
مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی
بود مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود
مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده حادث میشوند مثل حرارت و برودت
مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد مثل ذهب و گاه از و ضعیف بود که از
سوختن جدا گردد نه از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه و محلله آن در طبخ جدا نمی شود و گاه از و
ضعیف بود که بطبخ جدا گردد نه از غسل مثل عدس که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه از و
ضعیف بود مثل هندبا که از غسل اجزاء لطیفه آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود فقط مثل
بصل که ضماداً مقرح باشد بخلاف اکل یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلاً بخلاف ضماداً قاتل
است و یا هم خارجی و هم داخلی بود مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود
مثل کشنیز که ضماداً محلل است و اکلاً برودت و غلظت می نماید و مزاج ادویه بتجربه و

قیاس بود استه می شود اما تجربه پس باید که دوا و واحد که از جمیع کیفیات عارضی معرا بود در
علل متضاده بسیطه که قوت دوا نیز موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس و او بچند وجه
دلالت میکند وجه اول لون و استدلال بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید
و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت
آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن دلیل برودت وجه سوم طعم است و او مختلف
میشود باختلاف فاعل و ماده پس ماده یا کثیف بود و یا لطیف یا متوسط و فاعل یا حرارت
بود یا برودت یا اعتدال پس دوای کثیف حار تلخ و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل حلو
و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض و لطیف معتدل دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض
و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم سرعت و بطور انفعال دوا است و او چنین است که
دوای واحد که بدوای دیگر به تخلخل و لطافت و کثافت مساوی بود هر دو را نزد موثر
بارد یا حار بفرق مساوی دارند پس هر که از هر دو اثر موثر جلد قبول کند در و کیفیتی که
بآن موثر موجود است غالب خواهد بود و طبیعت و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر
می یابد انشاء الله تعالی **حکم دوم** در ادویه مرکبه مشتمل بچند فوائد **فائده اول** در ترکیب
ادویه و به ترکیب آنزمان حاجت می افتد که از دوای واحد مطلب حاصل نگردد پس بعضی
ادویه نافع کلیه و بعض نافع طحال و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقطع خلط
و بعض مرقق آن و بعض مغلظ آن و بعض منقی معده و بعض منقی صفرا و بعض منقی بلغم
و بعض منقی سودا و بعض منقی امعاء و بعض منقی مواد مفاصل و بعض منقی دماغ و بعض منقی
مواد صدر و ریه و بعض منقی مواد عضلات و بعض مدر و بعض حابس و بعض مسکن
خلط و بعض مقوی قوی وغیره و بعض مضعف اند که ترکیب بعض آنها به بعض حسب ضرورت
بعمل می آید و ترکیب گاه حسب اوضاع اعضاء بود مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه و قلب
وغیره بود که نفوذ دوا بآن محال است به ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیخه و انیسون
حاجت می افتد و اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دواء
محلل حاجت افتد تا ترکیب دوا قابض مثل مصطگی و دارچینی واجب است که قوت
عضو ساقط نگردد و گاه بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده
وغیره بود دوای مخدر بیامیزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیه بود دوا منقی مثل

تخم خیار بیامیزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر مثل معده و دماغ بود دوائی که موافق هر دو بود
بیامیزند و گاه ترکیب حسب اختلاف طبع دوا بود مثلاً بدوای بدمزه دوای صالح الطعم و
بدوای بدبو دواء خوشبو ضم کنند که معده متنفر نگردد و بدواء غثیان آور دواء حابس
قی و بدواء مضر معده مثل سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی و بدواء مضر قلب مثل اسپغول
دواء مصلح آن مثل زعفران بیامیزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دواء بود پس برای حدت
کیفیت دوای مکسر آن مثل کتیرا با سقمونیا و برای قوت کیفیت دواء مقوی آن مثل زنجبیل با
تربد می آمیزند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدواء حار دوائی حار
و بوقت حاجت برودت زائده بدواء بارد دواء بارد ضم کنند. و گاه ترکیب حسب ضرورت
مرض بود مثلاً در قرحه که اندمال و دوری چرک مطلوب است و دواء واحد نیست که این دو فعل
متضاد از و حادث شوند پس بالضرور ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت
افتد یا آنکه دواء واحد یافته نشود الا در یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل
بابونه که در و قوت تحلیل قوی است و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج
قوت قبض دواء قابض با او ضم کنند و گاه باشد که بدواء سریع النفوذ که در موضع
معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید دواء ماسک آن بیامیزند تا که دواء سریع النفوذ
از مدد آن در عضو مؤوف قرار گیرد و مطلوب حاصل آید فافهم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه
آنست که بدوائیکه حاجت اکثر بود یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار
دوای دیگر گیرند و در خلاف آن بالعکس بعمل آرند **فائدهٔ دوم در مقدار شربت
مرکب** باید که اوزان ادویهٔ مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده از اوزان جزء
اسمی که بعدد شربات بود بگیرند و او مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم و اعداد
شربات پنج عدد اند پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان
پنج درم و اعداد شربات بست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود
فائدهٔ سوم در معرفت درجهٔ مرکب باید که درجات اجزاء حاره و
بارده را جدا جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را بر اعداد اسمی شربات ادویه
قسمت کنند و خارج قسمت را درجهٔ مزاج مرکب دانند مثلاً کندر که در سوم گرم و خشک
دو شربت است و بنفشه که در دوم سرد و تر و او نیز دو شربت است پس بعد نقصان

اقل از اکثر یک درجه حار بماند پس وقتی که درجهٔ واحد با برا عدا اسمی شربات ادویه که چهار اند
قسمت نمودیم مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت **فائده چهارم در تحقیق**
معاجین اول دارو ها را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار وغیره صاف و
پاک نموده جدا جدا کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر
که شستن محتاج باشند باید شست و ادویه که بسوختن و بریان نمودن محتاج باشند
آنرا سوخته و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران وغیره باشند بگلاب
حل نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف برد ازند و بقوام مناسب
آرند اول زعفران محلول را بیندازند بعده جواهر و مجربات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش
فرود آورده بقدر معتدل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت سازند و از ان بعد
ادویه طیبه وغیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بیندازند و در ظرف چینی نگاهدارند و یک
شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه در و افیون بود بعد شش ماه و اقل درجه
بعد چهل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن اجازت است
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی تلخ
را گویند و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب در
خلو معده بعسل و آب گرم لازم است و سفوفاً و حبوباً و معجوناً استعمال میکنند پس سفوفاً
قوتش تا سه ماه و حبوباً قوتش تا شش ماه و معجوناً قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن بادام با و ممزوج بود از دو سال زیاده
قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است **جوارش** قوت آن تا دو ماه باقی
میماند الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
باید **حبوب** قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب مهبی شش ماه و قوت حب
جدوار و فرفیون تا دو سال است **ادهان** تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
جائز است اما روغن بلسان و قسط هر چند کهنه شود قوی گردد **سفوفات** قوت آن ها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن سفوف
لذیذ سریع النفوذ باک ندارد **سکنجبین** منقی معده ملطف خلط غلیظ مسکن حرارت
و غلیان دم و بعلل بارده و حاره نافع و عسلی از سکری بهتر است و بزحیر و بعد

مسهلات و برعشه و بواسیر و فالج و وجع رحم و بضعف مثانه و تقطیر البول و شقاق مقعد منفعت
وارد **جلنجبین** مقوی و منقی معده و دماغ و سکری حار در درجه دوم و معتدل برطوبت و یبوست
و بعد دو سال ضعیف گردد عسلی گرم و خشک در درجه دوم و قوتش تا چهار سال باقی
میماند و آنچه بافواه مشهور است که جلنجبین هر چند کهنه شود قوی گردد اصلی ندارد **اقراص**
اکثر اقراص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص کوکب که استعمالش بعد شش
ماه جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطه در اقراص آنست که بسایه خشک
کرده شوند **تریاق کبیر** شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی
بعد چهار ده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کهل و بعده ضعیف میگردد
و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست که چون در شیر حل کنند
شیر بسته گردد و اگر در دهن افعی اندازند بمیرد و اگر هنگام نزل شدن بقدر باقلا بخورند
امساک کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر بقدر باقلا در طشت که از خون جامد پر بود
بیاندازند جمله خون گداخته شود و اگر بدین صفات موصوف نبود خالص نباشد **فلونیا**
و **بیرشعثا** قوتش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه باستعمال می آیند
مثرودیطوس قوتش تا هفت سال باقی می ماند و بعد شش ماه بعمل می آیند
معجون خیارشنبر و سفرجلی قوتش تا دو ماه باقی میماند **معجون اثاناسیا**
استعمالش بعد شش ماه جائز **مادة الحیوة** بعد دو ماه استعمالش جائز
و قوتش تا چهار سال باقی می ماند **انقردیا** قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش
بعد سه ماه بشرطیکه در شعیر دفن کرده باشند **دواء المسک** استعمال آن بعد
دو ماه جائز و قوتش تا سه سال باقی است **مراهم** قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی
ماند و قوت بعض مراهم تا مدت ده سال قائم باشد **حکم سوم در اغذیه مرکبه**
فاضل گوید که درجات علاج سه اند اول علیا که علاج بغذا بود و او مختار اطبا حذاق است
دوم سفلی که علاج بغذا و ادویه مرکبه باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج
بغذا و دواء مفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه **اسفیدباج**
طعامی است که گوشت را بمصالح مناسبه بپزند و شوربای آن بکار برند و گاه اسفاناخ
در آشش مقشر و کدوی و پیاز داخل میکنند لطیف و مرطب و صالح الکیموس است

وباکثر امراض سر مثل مالیخولیا وجنون سوداوی وسبات مفید ما والشعیر غذائیست بسیار
موافق که در امراض حاره توان داد وطریقش آنست که شعیر چند مقشر در آب شیرین وصاف
باتش ملایم بپزند وکف بردارند تا که پخته شود پس آن آب صافی ساخته را بکار برند و
شیرین نمودن آن بشیرینی مناسب ضروریست وگاه در امراض صفراوی لیمو نیز داخل
می‌کنند ودر موازنه آب اطبا را اختلاف است بعضی گویند که از شعیر ده چند باید وشیخ نیز
برهمین مؤید است وبعضی بیست وچهار چند قرار داده اند ونزد جمهور چهارده چند قرار یافته و
این را ماء الشعیر محض گویند واگر در ماء الشعیر سپستان وعناب ومانند آن داخل کنند ماء الشعیر
مدبر خوانند واگر تقویت زیاده مطلوب بود پاره‌ای گوشت بماء الشعیر میدازند وبماء الشعیر
سکنجبین ساده نباید آمیخت **شسله وکهچری** طعامیست بهند مشهور وبرای مریضان
نیکو غذا است واکثر همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع ومربای تمر هندی
بخورند **زیرباج** شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند وبزعفران خوشبو کنند
نخود آب غذائیست موافق امراض بلغمیه وبه نزول الماء نافع وترکیبش معروف
زرشکیه برای علل صفراوی ودموی نافع ومقوی معده حار وبحرارت کبد
مفید وترکیبش آنست که زرشک را بآب بپزند وچیزی گلی گرم نموده دران میدازند
که عفونت آن زائل گردد وبعده روغن گاو وروغن بادام انداخته به شکر سفید
بقوام آرند **تمریه** طعامیست ملین لطیف ومفید اعلل صفراوی ترکیبش آنست که
تمرهندی را طبخ نموده به شکر سفید بقوام آرند **خشکه** طعامیست بهند مشهور اگر
همراه تمرهندی تناول نمایند بامراض صفراویه مفید واگر بجغرات استعمال کنند
برای حبس اسهال نافع **شیربرنج** طعامیست سریع الهضم مقوی باه وافزاینده
شیر الا باصحاب سنگ گرده ومثانه مضر **پلاو** غذائیست صالح برای حفظ
صحت الا العطش است **ماء الارز** که بهندی پیچ گویند تسکین صفرا نماید
هلیه وکهچری مسمن بدن ملین طبع وبامزجه بارده بسیار مفید وقلیه از کهچری بسبب اجزاء
خود حرارت قوی دارد **دال ماش** که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم
صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن **نان** پس نان خمیری سریع الهضم
کثیر الغذا مسمن بدنست ونان فطیری سده وقابض ودیرهضم **مطنجن** طعامیست

سوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصل و دارچینی و روغن گاو و روغن بادام
و قدری زیره سفید بیندازند بیضهٔ نیمرشت مبهی است و نفث الدم و خشونت حلق و
ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله غذائیست
که گوشت مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویه خوشبو ترتیب دهند و منافع او
تابع اجزای اوست حلوا سوهان ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه و با ضعاف
سوداوی بعده نافع هریره مقوی دماغ و ترکیبش مشهور هریسه طعامیست که گندم
و جو و گوشت مرغ و روغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن
است و مقوی گرده و عصب و باه و دیر هضم و دسته است مصلحش در محرورین سکنجبین
و در مبرودین انگور هلام بضم ها و فتح لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از
پختن با آب و نمک در جائی گذارند که آب آن بچکد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره
یا بارده را در سرکه پخته گوشت مذکور را در آن بیندازند و بقول را بر دارند و بکار برند
و مزاجش مثل بقول مطبوخه باشد اماال بفتح همزه و بای مهمله از جمله اغذیه بلغمیست
و از شوربای گوشت و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند و گاه
در آن ترشی نیز داخل می نمایند و در اضمال مثل بقولات مدخله باشد طفشیل بفتح
طاء و سکون فاء و کسر شین غذائیست از اغذیهٔ قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر
را در سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون و صفرا است و قاطع سلس البول و حیض
نافع مضر بامراض سوداوی و اعضاء عصبانی و باه و مصلحش او شیرینی است حکم چهارم
مشتمل بر چهار فائده فائده اول در بعض احکام ادویهٔ مفرده بدانکه در اخذ ادویه
شرط آنست که هر چه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج در فصل بهار بعد از ذبح بلا فاصله باید
گرفت و آنچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب
نبود و از خاک و دیگر کثافتها پاک و صاف باشد و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و
قبل از سقوط و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام
و گلها و شگوفه ها را بعد از شگفتن و قبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن و
و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت
ریختن برگ و صموغ و عصاره ها را اول ریختن شگوفه باید گرفت و دوائی بری از بستانی

قوی بود و جبلی قوی تر و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن
ادویه رعایت چند امور مرعی دارند یکی آنکه همراه دوا دوائی دیگر را کوفته نگاه ندارند دوم آنکه
دوائی که از تنها داشتن متعفن یا کرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا با دوائی دیگر که بالخاصیت
حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون با شبت و فلفل با باقلا و زعفران
با زرده بیضه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش بموم سفید بسته
باشند نهند و تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت
و رطوبت و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان و هوا نیز خالی بود دوا را در آن
بدارند پنجم آنکه ورد و نیلوفر و بنفشه وغیره را با ادویه قوی الرائحه مثل حلتیت و مشک ندارند
فائده دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه مفرده بر سبیل اختصار **ابریشم**
گرم و خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو
کننده رنگ رخسار و ابریشم محرق از مقرض در اشربه ضعیف بود شربت از یکدرم
تا نیم درم بدلش مروارید مضر گرده مصلحش اسارون **ابهل** گرم و خشک در دوم مدر
حیض و در اسقاط جنین و قروح خبیثه مفید و قطور روغن تخم آن که در ظرف آهنی در
روغن کنجد جوشانیده باشند برای قوت سمع نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز بوا
مضر معده و حلق مصلحش عسل **اترج** بفارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک
در دوم و لحم آن اگر شیرین بود سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک و تخم
آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن
قی صفراوی و مقطع صفرا و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی نافع شربت از خشک
تا پنج درم و از مربای آن تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه **آلو** سرد در اول
و تر در دوم ملین مضر دماغ و معده مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش
تمر هندی **اذخر** گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده کبد مدر
بول و حیض و آبی که در و اذخر تر کرده باشند آشامیدن آن برای قی بلغمی مجرب و
مضر بگرده محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال **اسفیداج**
سفیده را گویند با ادویه چشم جهت درد و بثور و قروح آن نافع و حمولش جهت قطع خون
حیض و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون پنج گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ سفیده
بدلش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال **اسطوخودوس**
دراول گرم و خشک محلل و مفتح سدد و آشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید
بدلش در تنقیه سودا افتیمون مضر ششش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنجدرم
اسبغول سفید آن سرد در سوم و تر در دوم و سرخ آن تر در اول و سیاه آن
با یبوست و از سیاه آن اجتناب بهتر آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و
گویند که اگر کوفته آنرا بیاشامند غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش
قی فرمودن بماء العسل بدلش در تلیین و خشونت سینه و سرفه بهیدانه و در تبرید تخم
خرفه و مقدار شربت آن از دو درم تا ده درم **اسفاناخ** در آخر اول سرد و تر و گویند
معتدل است ملین طبع سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقولات مضر بمبرودین
و مصدع مصلح آن روغن بادام یا مسکه گاو بدلش خرفه **اشنه** چیزیست مثل ریسمان
پیچیده بدرخت صنوبر و سائر درختها متکون می شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت
آن تا سه درم طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قومی گرم در اول و خشک در دوم
دانسته **اصل السوس** در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن
تشنگی و حمیات بارده را بالکیف مفید مضر گرده و سپرز و مصلحش کثیرا و گلسرخ شربت
تا پنجدرم **افسنتین** گیاهیست مشابه ببابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض
و مفتح شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم بدلش در تقویت
معده اسارون مضر معده مصلحش در محرورین آب انار و در مبرودین انیسون **افتیمون**
گرم و خشک در سوم مفتح و مسهل سودا و بانفته مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت
آن بقول شیخ چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا **اقاقیا** عصاره
الیست غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در
دوم مجفف و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات
حاره و سده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس
و طریق غسل او آنست که در آب بسایند و هرچه بالای آب بایستد بردارند و قرصها ساخته
خشک کنند **اکلیل الملک** در اول گرم و خشک و بعض مرکب القوی دانسته اند

و محلل و ملین اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بهراد بار و کثرت منی نافع مضر مثانه مصلح آن انجیر و مویز شربت تا دو مثقال بدلش هموزن آن بابونه **امرود** سرد و تر مسکن حدت صفرا و خون **انجره** در اول سوم گرم و خشک در تخم و ثمرش جهت تخفیف زخمها نافع و آشامیدن مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کتیرا شربت تا سه درم و زیاده ازین مهلک روغن آن در عمل باه عجیب الاثر **آملج** در دوم سرد در اول خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و مقوی قلب آشامیدن نقوع آن مانع ابخره بمعده مضر سینه مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنجدرم و مربی او خواص قریب بمربی هلیله دارد و طبع را ملایم کند **انجبار** در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن قی مضر مبرودین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصارهٔ آن یکدرم و از برگ آن پنجدرم **انیسون** در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع مضر امعا و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنجدرم بدلش نیز رازیانه **انزروت** صمغ درخت خاردار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و محلل ریاح و بهترین مسهلات بلغم است و گویند پنجدرم سائیده آن بسبب چسپیدن با حشاء و تسدید مسام کشنده است مصلح آن روغن بادام شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش صبر **اهلیلج اصفر** در آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع مضر ثقل مصلح آن عناب شربت تا پنجدرم **اهلیلج اسود** در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا مضر جگر مصلح آن عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی **اهلیلج کابلی** بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال می دانند مسهل بلغم و سودا مدر بول و مربای آن که زیاده از یکسال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدهٔ بلغمی شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بیست مثقال بدلش هلیله زرد و مضر دماغ و مصلح آن عسل **حرف الباء** بالنگو در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفقان مفید و جهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان **بابونه** در دوم گرم و در اول خشک محلل و مفتح و مقوی دماغ مدر بول و حیض مضر حلق مصلح آن عسل شربت آن سه مثقال **بادرنجبویه** در اوسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل و حافظ و معده و جگر و مفرح

و مفتح سده و نافع بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازهٔ آن تا بیست درم و از خشک
آن تا ده درم **بقلهٔ حامضه** در دوم سرد و خشک شکم به بندد و حدت صفرا را سود دهد مضر
بمبرودین مصلح آن عسل **برنگ کابلی** در آخر دوم گرم و خشک مخرج و مسهل بلغم
و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعاء و مصلح آن کثیرا **پرسیاوشان**
معتدل مائل بگرمی مفتح و محلل و مطبوخ آن جهت اسهال سودا و صفرا و بلغم نافع مدر حیض
و بول مضر سپرز مصلح آن مصطگی و بنفشه شربت تا هفت درم بدلش نصف وزن آن
اصل السوس **بنفشه** در اول سرد و در دوم تر مسهل صفرا مسکن تشنگی بوئیدن
تازهٔ آن منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری انیسون بدلش نیلوفر شربت
تا پنج مثقال **بصل** در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک مقوی شهوت طعام و باه و مفتح
سده دافع مضرت هوای وبائی کثرتش نسیان آرد و محرورین را زیان دارد مصلح
آن شستن بآب نمک و بسرکه خوردن شربت یک مثقال **بسفایج** جید است در
آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظ مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان
شربت از یک درم تا سه درم بدلش نصف وزن آن افتیمون **بسد** آنچه مشهور است که
بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ سوراخ دار مثل خانهٔ زنبور در اول سرد
و در دوم خشک مفرح و قابض و دافع وسواس مضر گرده مصلح آن کثیرا بدلش جهت
حبس خون بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال **باقلا** در اول سرد و تر
و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک منفخ و محلل و سریع الانحدار از معده اما
اختلاج و نفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب **بسباسه** در دوم گرم
و خشک مفرح و مقوی معده و باه و زیاده کنندهٔ منی مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت
تا سه درم بدلش جوزبوا **بهمن** و او دو قسم باشد یکی سفید و دوم سرخ سفید
آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم در سوم و قوی تر از سفید مقوی باه و دل و سمن
بدن زیاده کنندهٔ منی مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت دو مثقال بدل هر دو موصلی
سفید هم وزن آن

حرف التاء

تخم کرفس در دوم گرم و خشک مدر بول
و حیض شکننده ریاح شربت سه درم **تخم شبت** در اول
گرم و تر مقوی باه و نفاخ و ادرار شیر نماید شربت از پنج درم تا هفت درم بدلش هم وزن

آن تخم شلجم **تخم خرفه** در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ های حاره را نافع
و برای سرفه حار مجرب مولف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش نصف وزن آن اسپغول
تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض و بول بهق و برص را نافع
شربت دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان **تخم کتان** بهندی تخم السی گویند
در اول گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی
تخم کنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن گلنار بدلش بوزن آن تخم
کتان **تخم کشوث** در اول گرم و در دوم خشک وبعضی گویند در گرمی و سردی
معتدل است مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو
درم بدلش بوزن آن افسنتین **تخم خربزه** در اول گرم و تر وگویند سرد و تر
دفع عطش کند و سرفه گرم را مفید مدر حیض مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم
تا پنج درم **تخم ریحان** در اول گرم و در دوم خشک مفتح سده دماغی و محلل اورام
شربت یک مثقال اطبا در معالجه زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که لعابیه آن که مطلوب
است از کوبیدن زائل میگردد **ترنجبین** در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیر
لطیف تر وجهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین
شیرخشت استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار قولیت مضر محرورین و سپرز
مصلح آن تمر هندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت **تمر هندی**
در اول سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر هندی را بسیار در آب
نمالند که غثیان آرد و سده پیدا می کند و نفاخ و بطی الهضم است مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب
و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا شش مثقال بدلش آلو بخارا و زرشک **تفاح**
سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک
مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال
و اولی آنست که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نماید **توت** شیرین
آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر مفسد
معده مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل **تودری** در دوم گرم و در اول

مبهی و مغلظ منی و مسمن بدن و نقوط تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار عجیب الاثر است
شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ و رفع اذیت او و به قاله نماید شربت در
رفع سموم از سه درم تا پنج درم **حرف الثاء المثلثه ثلج** بعضی سرد در سوم و خشک
در دوم و بعضی گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد و مخدر و معطش مضر
باحشاء ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل **حرف الجیم جاوشیر** صمغی است گرم
و خشک در سوم محلل ریاح مفتح سده و مقوی اعصاب ضعیف و مضعف اعصاب صحیح
شربت آن یک مثقال **جدوار** طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مفرح و مقوی
قوی و اعضاء رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب جهت دفع سمیت
مار سفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مضر محرور و
یابس المزاج مصلحش سکنجبین **جزمازج** در آخر اول خشک و در اول گرم **جلنار** در
اول دوم سرد و خشک قابض و مقوی اعضا سده و مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم
تا دو درهم **جنطیانا** در هندی پکهان بید گویند در اول سوم گرم و خشک مفتح سده و محلل
و قابض و مسکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال **جندبیدستر** در آخر سوم
گرم و در دوم خشک مفتح سده و محلل اورام شربت آن یکدانگ بدلش مثل آن
و نیم یا نصف آن فلفل **جوز** در دوم گرم و در اول خشک مقوی حواس باطنه خصوصاً
باموینر منقی و جهت فالج و لقوه نافع است **جوز بوا** در آخر دوم گرم و در سوم خشک
مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن نفث شربت تا دو مثقال **چوب چینی**
خوبی نیج چوب چینی آنست که عرقی بود و کرم خورده نباشد. باطن آن سرخ از ظاهر
آن بود و مثل کمان بسیار کج ندارد و در لینیت و صلابت معتدل باشد و مزاجش
نزد قومی گرمتر است و حکیم عماد الدین هم بر نیست و هرگاه قصد بخوردنش نمایند
اول بفصد و مسهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت بر یکی اکتفا نموده آید و گاه فصد
مسهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند و این دوا با امراض سوداویه مزمنه بسیار
نافع است و قبل از استعمال چوب چینی عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت
شروع قدری قلیل از نمک باقی ماند و برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب
است و در زمان آن ایام خوردن از آب سرد و حموضات و بقولات و نباتات و فواکه

رطبه و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن
فراغ شوند همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع
بعادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دوا است اینست که یک مثقال
چوب چینی عمده بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته
عرقهای مناسب که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش
ملایم بپزند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف وا کنند و یکدام وقت
صبح و یکدام وقت شام با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای
آب صرف کنند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و پلاو و کباب بی نمک و حلویات مناسبه
و گوشت بچه مرغ و دراج و دیگر غذاها لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از
کارد ریزه ریزه نموده در دیگ با ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند
آتش موقوف کنند و دهن ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در شستن
و طعام پختن و استنجا و مثل آن صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را
دران رنگین سازند و آن لباس را تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را
از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز یک یک ماشه هر روز در هر دو جا افزوده
باشند و باید که سرپوش دیگ را بزنجیر گرفته در ترازو وزن نمایند بعده در اثنا طبخ وزن
کرده باشند هرگاه بوزن مطلوب برسد از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را
باشد هر روز تعریق کرده باشند ورنه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق
تعریق آنست که علیل را بر کرسی بید باف نشانده زیر کرسی دیگ را دارند و بخارش
بگیرند و باید که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس کشاده دارند و قدر آب جوشانیدن
بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب
زیاده نگاهدارند و در مزاج بارد بخلاف این بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب
با آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند **حرف الحاء** **حب الآس** در دوم سرد و خشک
قابض و حابس اسهال مقوی دل و معده و مدر بول و لسرفه نافع شربت آن تا سه درم
مضر بزکام مصلح آن بنفشه **حب القطن** یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه و ضیق النفس
را مفید شربت آن هفت درم **حب الر[illegible]** سرد در اول و خشک در دوم قابض است

حب النیل در سوم گرم و خشک مفتح سده جگر مسهل قوی بلغم و باسقمونیا مسهل صفرا قدر شربت
از یکدانگ تا نیم مثقال **حب السلاطین** در اول چهارم گرم و خشک مسهلی است
قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند
شربتش در ابدان قویه با مصلحات یکعدد تا دو عدد و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلاحش
آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا برون آورده در پوتلی پارچه بسته در شیر گاو
دو سه جوش داده بکار برند و یا در آب لیموی ترش سازند و بر آورده استعمال کنند و یا با دیگر
مصلح مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا هم کرده بسایند و بکار برند و بعضی بدین
طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوتلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب حل کرده در ظرف
گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت پس بر آورده با آب گرم شسته
باستعمال آرند **حب الرمان** یعنی انار دانه در اول سرد شکم بند و مسکن صفرا است
حب القرع در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم
حجر الیهود در اول گرم و در دوم خشک مدر بول اکتحالش با خون خفاش جهت ریاح
مژه مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ **حلبه** در دوم گرم و خشک بخورش مدر حیض و جهت استسقا
و امراض بارده مفید و تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مضر انثیین و مصلح آن سکنجبین
حلتیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض بارده را مفید مضر
جگر مصلح آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال **حمص** یعنی نخود در اول گرم و خشک
مفتح سده جگر است **حنا** مرکب القوی مصفی خون مضر حلق مصلح آن لعاب اسبغول
شربت تا یک مثقال **حنظل** در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل اقوی بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند که استعمال
آن سجار مزاج و در گرما جائز نیست **حضض** معتدل در دوم خشک قابض در ادع و
محلل و مدر حیض و اکتحالش جهت رمد نافع **حرف الخار** خار خسک مرکب القوی
مدر بول مسکن درد مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال **خبث الحدید** در دوم
گرم و در سوم خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حمل و حیض مضر تشنه
مصلح آن کتیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین مجوز نیست **خبث الذهب**
طبیعتش از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی

خبث الفضه سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت
مفید خبازی دراول سرد و تر معتدل الهضم ملین طبع مفتح شده کبد زیاده کننده شیر
مدر بول مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت پنج درم بدلش تخم خطمی
خطمی بقول جالینوس سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیم گرم
با شکر جهت سرفه مفید مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل
در چهارم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فالج
مفید و آشامیدن آن با عسل جهت سرفهٔ مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین
مصلح آن کاسنی شربت آن سه درم خشخاش پوست آن دراول خشک و در دوم
سرد اگر پنج درم با آب سرد صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد
اسهال و موی و صفراوی مفید افتد و تخم آن در دوم سرد و دراول تر منوم و منضج مواد
رقیقهٔ صفراوی و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف
بید مشک را گویند بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع
که از بخار مواد حار باشد و عرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی خل
طبیعت انگوری آن مرکب القوی گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رساننده
تاثیر ادویه باعضا و بوئیدنش بمنزلهٔ گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداو
جهت قتل کرم معده مجرب مضر پیران و سوداوی مزاجان و نیز باعصاب و باه مصلح
آن شیرینی شربت تا هفت مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه
و احشاء و باه و کاسر ریاح ماسک بول و جهت تصفیهٔ صوت مفید مضر دل و سینه
و محرورین مصلحش صندل و طباشیر شربت تا یک مثقال خیارشنبر دراول گرم و تر ملین
طبع و محلل اورام و بادویهٔ مناسبهٔ هر خلط مسهل آن مثلا با تمر هندی مسهل صفرا و با ترید
مسهل بلغم و با آب شاهتره و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطگی و انیسون
و پیدا کننده مغص است بسبب چسپیدن خود بامعا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج
مثقال تا بیست مثقال خاکشی نوع صغیر آن دراول دوم گرم و دراول تر و نوع کبیر آن
در آخر دوم گرم مبهی و مشتهی و مقوی معده و نیکو کننده رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه
و جدری را نافع و تحمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربهٔ متاخرین رسیده مقصد

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر ثلاثه مثقال **خیارین** در دوم سرد و تر است
آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حاده و یرقان نافع مدر بول مسکن حرارت صفرا
و خون و تخم آن قوی تر از وی **حرف الدال** **دار فلفل** در آخر دوم گرم و خشک محلل
مواد بارد و ریاح منفخ شستهٔ جگر مضر سپرز مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال **دار چینی** در آخر
دوم گرم خشک منضج اخلاط عفنه مفرح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین مقوی باه مضر مثانه
مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا پنج درم **درونج** بیخیست عقربی شکل در سوم گرم و خشک
محلل بلغم و سودا و مقوی هاضمه و مسکن وجع رحم مضر بحار مزاجان مصلح آن رازیانه و رب غوره
شربت یک درم تا دو درم بدل آن عاقر قرحا **دم الاخوین** در سوم سرد و خشک آشامیدنش
جهت حبس خون جمیع اعضاء باطنی مجرب مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت از نیم درم تا یک
مثقال **دهن بلسان** خالص آن در اول سوم گرم و خشک مقوی دماغ و اعصاب
و بامراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع
سمیت مفید شربت تا نیم مثقال **حرف الذال المعجمه** **ذهب** معتدل مایل ب
مفرح و مقوی قلب و دماغ و لضعف معده و باه و سپرز و یرقان نافع مضر مثانه مصلح آن
عسل و مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است **حرف الراء المهمله**
رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود پس بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر
اول خشک مفتح سدد مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبخ تخم آن جهت خفقان و غشی
با گل گاوزبان مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع مضر محرورین مصلحش
سکنجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال و طبیعت بری
آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع **رمان**
مطلق آن بارد رطب و رمان شیرین سرد باعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی کبد و
یرقان نافع **حرف الزاء المعجمه** **زرشک** سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید **زبد البحر** بفارسی کف دریا گویند
در سوم گرم و خشک هاضم اطعمه مضر بصوت مصلح آن صموغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج خصیت در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه و
قصبهٔ ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل **زراوند طویل** در سوم گرم و در

دوم خشک محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با فلفل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال **زعفران** در دوم گرم و در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و مدر و مفتح سدهٔ دماغ و جگر مضر باعصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سدهٔ جگر مبهی و باتربد مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام **زوفای یابس** بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر مصلح آن صمغ عربی
بدلش صعتر **زوفای رطب** در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال **زیت** در دوم گرم آشامیدنش چهارده
مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قولنج است **حرف السین المهملة** **سادج** برگ
درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض مضر
مثانه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال **سپستان**
در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند مضر جگر است
و مصلح در مبرودین گلسرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال **سقمونیا**
در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ تا دو دانگ
زیاده ازین مضر معده و دل و کبد و امعاء و کشنده جنین است **سفرجل** حلو او در حرارت
و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش حفظ
جنین از اسقاط نماید مضر احشاء ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و به
قریب الاعتدال است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
شکر سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در
اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است
و هر قدر که تصفیهٔ آن نمایند قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتداء
حمیات محرقه مفید مضر اصحاب سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام
و شیر تازه شربت تا سی درم **سلیخه** پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک
ملطف و محلل اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا

دو درم مضر گرده و امعا مصلح آن کتیرا و آب پستان سماق بهندی تتری گویند سرد و خشک
در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و قی و غثیان مفید مضر جگر بارد مصلح
آن مصطگی شربت پنجدرم بدل آن سرکه سنا مکی در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل
اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب و خاشاک و بروغن بادام
چرب کردن سنبل الطیب در آخر دوم گرم و خشک مفتح سده و دماغی مقوی دماغ
و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت تا یک مثقال بدلش
اذخر سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل اقسام بلغم از اعضاء بعیده و جاذب
اخلاط از عمق بدن و بعرق النسا و وجع مفاصل مجرب شربت آن مفرد آبا زعفران یکدرم
و مرکبا با ادویه دیگر از نیمدرم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل لوزن آن حنا مضر معده مصلح آن
کتیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل بیار کنند که مقوی فعل اوست ❊ ❊
حرف الشین المعجمة شبت در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل منضج
و مفتح سده و هاضم و مدر بول و حیض مصدع است مصلح آن سکنجبین و آب لیمو و طبیخ آن مضعف
دماغ مقلل منی و مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن شاهتره مرکب القوی
است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته
و این قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است و مصلح آن کاسنی شربت از
سه درم تا پنجدرم و تخم آن معتدل الحرارت اند شقاقل بهمنیت در اول گرم و در دوم
خشک مهیج و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت تا پنجدرم شونیز
تخم تیانیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و مجفف رطوبات مضر گرده
مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون شکاعی در دوم گرم و خشک و با قوت
تریاقیت است و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن دو درم و
صاحب تقویم الابدان پنجدرم گفته شیرخشت در آخر اول گرم و برطوبت و یبوست
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح و قراقر در معده و مرقق منی و مصلح آن
روغن بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین حرف الصاد المهملة
صبر در دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل ریاح و با خلاط ثلثه مسهل قولیست سه درم آن
منقی اخلاط فاسده و یک و نیمدرم مسهل است صعتر در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سدد و مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال **صمغ** در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و لسبوزه مفید حابس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا **صندل**
سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در سوم
سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض محلل اورام حاره و جهت خفقان
مفید مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال بدلش نصف وزن آن کافور و صندل سرخ در
افعال مذکوره شرباً از سفید ضعیف و طلاءً قویست و قرشی گفته که در زمان ما صندل سرخ
در اضمده و صندل سفید در مشروبات استعمال می یابد **حرف الضاد المعجمة**
ضفدع در سوم سرد و در اول خشک مضمضه مطبوخ نهری آن جهت درد دندان مفید و گویند
که ران ضفدع را بریسمان بربندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدان
چسپیده برون می آید **حرف الطاء المهملة** **طباشیر** در دوم سرد و در سوم
خشک مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن مصطگی
شربت تا دو درم بدلش بوزن آن تخم خرفه **طحلب** در دوم سرد و تر حابس دم
از هر موضعی که باشد و محلل اورام حاره **طین ارمنی** سرد در اول و خشک در دوم قوی
قلب حابس دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم **حرف العین المهملة**
عاقرقرحا در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمت گفته که در اول چهارم گرم و خشک
مفتح سدد و مالیدن آن بزیت برای استرخاء و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن
ادرار عرق کند و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت
جماع برانگیزد و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یک درم بدلش دار فلفل **عدس**
در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن و
قابض لطیف الهضم نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد
و طبخ **عنب** رسیده آن در آخر اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال صدر و ریه
مسمن بدن زیاده کننده پیه گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازند مورث
تشنگی است مصلح آن سکنجبین **عنب الثعلب** در دوم سرد و خشک مسکن حرارت
و تشنگی و محلل اورام حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر
مثانه مصلح آن قند شربت پنج مثقال **عناب** در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد در اول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و احشا و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد بدل آن سپستان
عنبر در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبعی محرک شهوت
طعام و باه و بفالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ شربت یکدانگ بدل آن
مشک و زعفران **عود** در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده مفرح و مقوی
اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گرده و محلل ریاح و زائل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران **حرف الغین المعجمة** **غاریقون** در اول گرم و در دوم
خشک مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت
در مطبوخ تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم **حرف الفاء** **فجل** طبیعت تخم آن
مذکور شد و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل است
و بری آن از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و آلا خود غیر منهضم است خصوصاً برگ
آن و بیخش قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک
فضه در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت
از یکدانگ تا نیم درم **فلفل** سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه
آن در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب
مجمع الحکمت هم برین قول است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع آروغ ترش
و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت
تا یک مثقال بدل آن زنجبیل **حرف القاف** **قاقله کبار** گرم در اول و خشک
در دوم مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت تا
دو مثقال **قاقله صغار** در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر
صدر و ریه مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا یک مثقال **قرع** در دوم سرد و تر مولد خون صالح
مفتح سده و سریع الانفعال یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد **قرنفل** در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارد و رطوبت مائیه مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی **قسط** در سوم گرم و خشک مقوی

ریه آشامیدن نیم درم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه مصلح آن انیسون شربت
از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا **قصب الذریره**
در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل و مقوی دل و جگر و دافع استسقا مضر کمرگاه
مصلح آن انیسون شربت تا دو درم **قنطوریون کبیر** نباتیست در آخر دوم گرم و خشک
محلل و مدر طمث و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم **قنطوریون**
صغیر در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن **حرف الکاف**
کاهو بستانی او در اوائل دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع ضرر هوای وبائی و مخدر
و کثرتش مضر باه و سل و مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم سرد و خشک و خواص
ترکیب با کاهو دارد **کافور** در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ و دافع تشنگی و حمی
دق مفید و لصداع حار مجرب مضر معده و باه و لصاحبان ضعیف المزاج مصلح آن عنبر و مشک
شربت تا یک دانگ **کاکنج** در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن جهت قروح مزمنه گوش
مفید مخدر مصلح آن گلقند شربت از پوست و دانه آن پنجدرم بدلش عنب الثعلب **کثیرا**
در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه حاده و مصلح ادویه سمیته مضر
ثقل مصلح آن انیسون شربت از یکدرم تا پنجدرم **کبابه** در دوم گرم و خشک خائیدن آن خوشبو
کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطگی شربت تا یک مثقال بدلش دارچینی و قاقله **کبریت**
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مضر دماغ مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال
کرفس نباتیست در اول دوم گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و درد
پهلو و برودت احشا مفید مضر محرور مصلح آن انیسون شربت تا سه درم **کمون** در دوم گرم و در
سوم خشک مسخن و محلل و مقوی معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کثیرا شربت دو درم **کهربا**
در گرمی و سردی معتدل مقوی دل و حابس دم و قی و اسهال و موی مضر سر مصلح آن بنفشه
شربت نیم مثقال بدلش دو وزن آن طین ارمنی **کشنیز** مرکب القوی است و الغالب در
دوم سرد و خشک گفته مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و رافع خفقان و حابس اسهال
و جریان منی شربت پنجدرم تا یک اوقیه **حرف اللام** **لسان الثور** تازه آن در اول
گرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه
و مسهل اخلاط سوخته و ملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم

تا پنجدرم و در نقوع از پنجدرم تا ده درم **لیمو** در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه و تسکین
خمار نماید و قاطع صفرا مسکن غثیان ولعب خالص نافع مضر باعصاب و سرفه مصلح آن سکر و عسل
حرف المیم **مامیثا** نباتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع و محلل مضر سپرز
مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است **مال کنگنی** در سوم گرم و در دوم خشک
آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آنرا بروغن خالص
بریان نموده یک کفدست هر روز تا چهل روز بخورند باه را بحد ی بیفزاید که تاب ضبط آن
نماند **مامیران** در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتح و اکتحال آن بهتنه ناخنه مفید مضر گرده مصلح
آن عسل شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه **ماش** در آخر اول سرد مایل
بخشکی مقشر در تری و خشکی معتدل و از حبوب ماکوله است مواد خلط صالح کثیر الغذا مضر
بدندان و باه مصلح آن در محرورین حموضات و در مبرودین قرنفل و قاقله **مرزنجوش**
بهندی دونه مروا نامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مطبوخ آن
رافع صداع بارد رطب مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی بخم [illegible] **مرجان** [illegible]
دوم سرد و خشک آشامیدن نیمدرم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن [illegible]
مفید **مشک** گرم در سوم و خشک در دوم ملطف و منضج با لخاصیت مفرح و مقوی [illegible]
و رافع خفقان کثرت [illegible] باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیمدرم بدلش یک
[illegible] ان و نیم ساذج هندی **مویز** طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد آنچه از انگور
سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ
[illegible] ملین مقوی دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش **میده**
در آخر دوم گرم و خشک مقوی اعضا رئیسه و معده و قوی شربت تا یک مثقال **حرف النون**
نارجیل تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم
گرم و در اول دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن و مولد خون صالح **نارجیل**
بحری مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد و سمیت
را دفع می نماید و بعده تحریک قی نمی کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط **نوشادر**
در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و منضج و جاذب مواد از عمق بدن [illegible] آن
بتقطیع احشا کشنده علاج آن قی نمودن و آشامیدن چرب خوردن **نیلوفر** در دوم سرد

و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی دل و
دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه مصلح آن نبات شربت
از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال **حرف الواو** **وج** در سوم گرم و در وسط
دوم خشک قاطع بلغم و مفتح و محلل ریاح مضر سر مصلح آن رازیانه شربت یک مثقال **ورد حم**
بستانی بفارسی گلسرخ گویند مرکب القوی است و نزد قومی در اول سرد و در دوم خشک
مقوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باه مصلح آن انیسون شربت
از تازهٔ آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم بدلش بنفشه بوی آن محرک نزله است ؛
حرف الهاء **هند با** طبیعت تازهٔ آن در اول سرد و تر مسکن تشنگی و حدت صفرا و
آشامیدن آب مروق آن بسکنجبین جهت حمیات مفید مضر اصحاب سرفه مصلح آن سکر و
شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل **حرف الیاء** **یاقوت** در حرارت و
برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی
دماغ آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ
فائدهٔ سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه **رواد عات** ادویه را
گویند که مادهٔ اورام را باز دارد و بجائی دیگر نقل دهد **قابضات** ادویه را گویند که طبع را بند
سازد **ملینات** ادویه را گویند که طبع بکشاید **مفتحات** ادویه را گویند که سده را بکشاید
ملطفات ادویه را گویند که تلطیف خلط نماید **منضجات** ادویه را گویند که اورام و
صلابات و اخلاط را نضج دهد **محللات** ادویه را گویند که صلابت بتحلیل برد **مسهلات**
ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه اسهال دور کند **مقیات** ادویه قی آور را گویند
مخدرات ادویه را گویند که عضو را حس نماید **مسکنات** ادویه را گویند که وجع را ساز
و تسکین حرارت و تشنگی وغیره نماید **مفتتات** ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ
کلیه را بریزاند **مقرحات** ادویه را گویند که عضو را ریش کند و آنرا دوای اکاله نیز گویند
مدملات ادویه را گویند که زخم را پر کند **مدرات** ادویه را گویند که ماده را از راه بول
و حیض بردن آرد **فائدهٔ چهارم در ذکر اسامی اوزان متعارفه** که اکثر
در طب بکار می آیند **اوقیه** هفت و نیم مثقال است **برنج** چهار خردل است **دانگ**

چهار طسوج است ثابانک چهار و نیم ماشه توله دوازده ماشه جو چهار برنج درهم سه و نیم ماشه دام
چهارده ماشه دام پخته بست و یک ماشه ماشه هشت سرخ سرخ هشت برنج رطل
نود مثقال است و فی زماننا مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته سیر شاهجهانی
چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته طسوج دو جو میانه قیراط دو طسوج
مثقال چهار و نیم ماشه من دو رطل است **قانون سوم در اسباب و**
علامات و معالجات امراض که بعضو عضو مختص اند و آن مشتمل است
بسه باب **باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست**

قواعد

پس بدانکه صاحب صداع را از اغذیه مبخره و دیر هضم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر
وغیره پرهیز ضروریست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج
است و در بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن
مفید آید و در صداع مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقن
حاده باشد و هرگاه ارادهٔ اطلیه و اضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند و
صداعی که بانزله باشد تبرید و تدهین در رو روا نیست و برای معده و عین قی ضارترین
اشیاست الا در صداعی که بشرکت معده بود مفید و اغذیه حامضه صاحب صداع
را ندهند مگر در بعض قسم مثل صداع معدی و هرگاه که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت
بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد
بفصد تعجیل فرمایند و بعد فصد قیفال فصد جبهه زنند و بخانه معتدل هوا که از اشیای منفخه
و براق خالی باشد سکونت ورزند و در مسکن مشمومات بارده مثل نیلوفر و کافور وغیره
بدارند و باید که مردم ظریف و شفیق و حسین جلیس مریض بود و اگر ممکن بود مبالغه به
فصد نفرمایند که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه حرکات مضطرب ساکن
شوند از ادویهٔ کثیر البرد اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدابیر است
و در علاج مالیخولیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود و بتفریح کوشند و
بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر ریختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن اشیای حریف
و مالح و شدید الحموضت اجتناب کنند و به تنویم کوشند و بهر مرضیکه ماده در دماغ
متمکن شود در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ طرب

از مطولات و ادهان سوم تقویت قلب و اگر عروق از سودای دموی ممتلی باشند رگ اکحل
از طرفیکه ثقل راس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج در اوائل استعمال
ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چهاردهم استفراغ با دویه قویه
مناسب بود و ملقوه و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد و اگر برداشت کند تا چهاردهم و در
محرورین بفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز نکنند گوشت
کبوتر با ابازیر مناسبه این مرض بدهند و سرکه مضر است و وقتیکه اشتباه در امراض عصب
افتد که رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعة واقع شود رطب است و الا یابس و نیز اگر
روغن بزودی خشک شود بدانند که یابس است و الا رطب و در علاج کزاز مبادرت
از علاج تشنج زیاده کنند و لکن حمی که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را زائل میگرداند و اگر
بدن مکزوز عرق کند از صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سرد شده ضرر رساند
و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکوره از ادویه بارده
و نفاخه اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیه غلیظه و حلویات و دسومات و
بقولات و اشیاء منجره حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ
صحت چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر
و امتلاء و اغذیه غلیظه و منجره مجففه و قرائت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصا حجامت
پی در پی و دیدن اشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم دردناک نرساند بلکه
ادویه را در شیر یا در شیئ دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای
لطیف بمقدار معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزی که در گوش تقطیر
کنند نیمگرم باید و گوش را از دخول آب و حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا شیخ الرئیس
گوید که در سوراخ گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در
گوش احتیاط کنند و اگر ظهور آن شود زود تدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و
خواب در امتلای معده و قی و حرکات عنیفه و خوردن منجرات بسبب ضرر دادن و استعمال
مخدرات در گوش کمتر بوقت ضرورت جائز و کسی که سعوط استعمال نماید باید که دهن
آنرا آب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دوا را بزور بالا
کشد تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی

سخت و آنچه شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرهیزد و دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل
در میان دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد و تا وقتیکه
از چوب مسواک واقف نباشد استعمال آن نکند و باید که در علاج آماس کام و نواحی
حلق اول ماده را از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب
نفث الدم را باید که هرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرهیز
واجب دانند و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیاء سرخ و کثرت شراب و استعمال منفتحات
مثل کرفس اجتناب باید و اغذیه مسدد و مبرد دم استعمال کند و وقتیکه در دل علتی حادث
شود از افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائی دیگر نازل نشود و چون
اکثر ادویه مسهله بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه آن لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سوء
مزاج حار فرمایند اقتصار با دویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه آن یار سازند که از مضرت
محفوظ باشند و در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر یبوست بسبب
برودت هم باشد با دویه و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب
حمام قبل از طعام و ریاضت معتدله مفید است و اگر رطوبت با حرارت باشد از حمام
منع فرمایند و مریض را بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن
دوا فرمایند تا دوا زود منحدر نگردد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه
آبیکه از چشمهٔ آهن برآید و طعامیکه در دیگ آهن پخته باشند مفید است و استعمال حموضات
مضر بود و در علاج حمیات روغن باعث کثرت عفونت است ازو احتما ورزند لاکن
روغن بادام مضرت نمی کند و از اغذیهٔ غیر حامضه پرهیزند زیرا که هر شی خصوصاً شیرین
در صفراوی مزاج بی حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد
و اگرچه رعایت روز بحران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیرا که
بارها مشاهده شده که مسهل بروز بحران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته
و هرگاه اتفاق میشود که در روز غیر بحران نوبت می آید و یوم راحت روز بحران میشود
پس درینصورت روزهائی که در آن به بحران احتمال قوی نیست مثل روز نهم مسهل دهند
و قاعدهٔ دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دو پهر می آید مسهل بوقت یک و نیم پاس شب
باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد لیکن باید که طبیب

مزاج مریض واقف بود چراکه در بعض امزجه بعد یکپاس یا دو پاس یا سه پاس مسهل عمل میکند و
همچنین اگر طبیب مناسب داند بعد گذشتن وقت نوبت استعمال مسهل عمل آرد و بهتر است
که مسهل بعد هفت روز داده آید مگر آنکه ماده در هیجان نباشد و خوف سقوط قوت هم نبود
و صاحب جذام را روغن گل مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیزد

باب دوم

بیان بعض از چند دوای مفرد

طبیبان ماهر فرموده اند که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه
کثیره روا نیست ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات بحسب تحقیق و تجربه خود
قبل از معالجات معموله تحریر می یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماداً بشقیقه و صداع
بارد مفید و توکوی ساییده سعوط کنند برای صداع یک مرتبه کافی است و کافور شموماً و طلاءً
بصداع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب ساییده و کبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید افتد و صبر در آب شفتالو ساییده در بینی چکانند بصداع
دودی مفید و دود را بکشد و آبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند برای قطرب
مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند ترطیب دماغ
کند و بقطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید و سعوط روغن
گل که دران موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع و حلتیت با سکنجبین
خوردن برای صرع مفید و گندش ساییده در خرقه بسته بوییدن تنقیه دماغ نماید و استخوان
سوخته انسان سعوطاً صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف دانگ جدوار بشیر مادر
ساییده خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا زیت برای استرخاء و سدر طلا کنند
و آشامیدن دارچینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کننده نسیان است و مداومت
خوردن وج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن خیری بمؤخر سر نسیان
را نافع و خوردن تریاق فاروق لفالج مفید بود و بوییدن بادرنجبویه مفید دماغ و در ابتداء
درد چشم حار عصفص بشیر دختر ساییده بچکانند و لعاب اسبغول طلاءً اوجع چشم را نافع
و برای درد رمد سبب را کوبیده ضماد کنند و برای سیلان آب چشم که از حرارت بود تخم
کاهو ساییده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف مامیثا در شیر عورت
در روغن گل سوده نیم گرم بچکانند و نخاله طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است و نا
که در بول طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و حنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند کرمی که در گوش بود بمیرد و همچنین آب
برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده انداختن کشنده کرم است و اگر قدری سقمونیا
اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود نافع و روغن بادام
تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و طلاء آن نیز نافع و تقطیر آب چقندر در بینی منقی سده
باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است و عفص گلی بگیرند و در
خرقه بسته بسوزند و در بینی دمند رعاف بند کند و سرگین خر فشرده در بینی چکانیدن برای
حبس رعاف مجرب و برای بواسیر انف جوز السرو و انجیر مساوی کوفته فتیله کرده
در بینی نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بند کند و سریش را بگدازند و
بر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را از بنا گوش تا بنا گوش
دیگر بچسپانند و چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند و هرگاه از رعاف خلاص
گردد پارچه ها را از آب نیمگرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف گل مجرب دانسته
اند و آرد ماش بر سر طلا کردن بر رعاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند و بدستهٔ آهنی
سائیده نگاهدارند درد دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کتهٔ سفید با
شورهٔ قلمی هموزن سائیده برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند
انفع شود و پوست درخت لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب
و تخم گندنا و تخم پیاز بر آتش نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و سوخت ناب
لیمو سوده برای بثور زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای
استحکام آن مفید بود و مغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند و برای ضیق
نفس و سعال مزمن بادرنجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند و تهنکری بر آتش نهند و با
فلفل دراز بسایند برای سرفه نافع و کاکراسنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر
فلفل حب بندند و استعمال کنند و شیر بز همراهی طباشیر برای سرفه که از حرارت و یبوست
بود نافع و مسکه گاو با نبات برای سرفهٔ خشک مفید و چغندر را گل حکمت نموده در تنور
بریان سازند و بعد پختن پوست آنرا دور کرده دو پاره کنند و استخوانش بر آورده در
ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک
و نبات سفید پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع دهد و موافق آید از این مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب مجرب است
و عطر گلاب برای وجع فواد و طلاء آن مفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق را نافع باشد
و پوست سنگدانه مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست پسته برای قوت معده نافع
و جدوار نیم مثقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرنفل ها را در سیب داخل نمایند
بطریقی که سر آنها بیرون ماند و باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند و تا چند روز در سایه نگاهدارند
این قرنفل برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده مجرب است و سیب نیز و آب کاسنی و عرق
و آب خیارشنبر نوشیدن کرم معده را نفع بخشد و کمیله سائیده در گلقند آفتابی آمیخته بخورند
معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردنش شیر گاو دو سه روز نوشیده باشند نفع تمام
دهد و عرق گندنا بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بتدریج تا چهار سرخ بیفزایند صلابت
سپرز دور کند و اشتهای طعام افزاید و سهاگه بریان یک حصه و خردل سه حصه کوفته بیخته
بقدر یک ... برای ... سپرز بخورند و برای استسقاء جدوار در آب عنب الثعلب سبز
طلا نمایند و برگ حناشب در آب ... آب صافی آن به یرقان بنوشند
موصلی سیاه کوفته بیخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند ... نیز برای بواسیر مفید
است خوردن و طلاء آن و جدوار در سرکه ... بگذارند نبات سوده ... آلوده اگر حب
... کند مفید افتد و ... اشب در شبنم نگاهدارند و علی الصباح بخورند بواسیر را
زائل کند و شوره قلمی یکماشه خوردن حبس بول را دفع کند و در ظرف پر آب نشستن نیز
مفید است و برای ... ورم بلغمی و ورم بارد و ورم ... مفید ... گاو ... ضماد نمایند
و برگ یاسمین کوفته بجوشانند ... سوراخ قضیب را ... ساعت در آن اندازند و بعد
از ان بول کنند دو سه مرتبه این عمل سوزاک را دفع ... و شیره برگ تیهپهوری که ...
هندی است ... نیز مشهور است و آن ... است که در سنگ خارا می روید برا
سوزاک مجرب ... قدری در آب ... تر کنند و بسایند و بر قضیب طلا کرده ...
کنند اسقاط حمل گردد و شهد را با قدری کافور و زهره گاو حل کرده در گوش حامله چکانند
حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب تر کنند و ... در شهد کف گرفته تا هشت
روز نگاهدارند و هر روز یکدرم برای قوت باه خورده باشند و افیون مصری قسم اول
را در آب حل کرده مغز پنبه دانه را در آن بسایند و بر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای مخلوق

مفید بود و مغز سر گنجشک نر بیست عدد در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب
و کف پا بمالند نعوظ تمام آید و بیخ سہولی را در روغن گاو بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب
طلا کنند لذت وافر بخشد و طلا کردن سورنجان بآب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید
و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده ضماد بندند و برای وجع مفاصل بخورانند مجرب است
و برای صرع هم مفید و مورچهٔ کلان که از قبور بر می آیند در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند
لیکن اول موضع برص را خراشیده بآب بادنجان شسته بعمل آرند و این عمل پس از
مسهلات بعد چهل روز استعمال باید نمود و غنچه جهیا بآب سائیده برص و طلا کردن تیرگی رو
را زائل کنند و طوطیا بگلاب سائیده بر کاسهٔ سفال نو بمالند و عود را در مجمر نهاده کاسهٔ مذکور را
بر بخار عود گذارند تا خوشبو گیرد پس طوطیا را گرفته در بغل بمالند بد بوی بغل را مفید بود و آب
شاهتره مروق برای تصفیهٔ خون بے عدیل است و ترتیبش آنست که شاهترهٔ مروق روز اول
چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همچنان تا ده توله رسانند و
بعده بهمین نمط یک توله کم کرده تا چهار توله رسانند باب سوم در اسباب و علامات
و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول فصل اول در امراض سر صداع
اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بہیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر داخل
کرده بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل سفید
هر یک یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده لخلخه نمایند
و بویانند و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشی انداخته بویانند و اگر از سردی ساده
حادث شود و علامت آن تقدم سبب است علاج بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب
سائیده قدری روغن بابونه اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند و مشک و عود بویانند و از چیزهای
گرم مثل بابونات که در آب گرم تر کرده باشند تکیه سر کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابی در عرق گاو زبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن
سرخی رو و چشم و گرمی سر و شیرینی دهن علاج فصد قیفال زنند و شربت آلو و تمر هندی
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و یا تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت در عرق گاو زبان
و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را بگشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار

و عنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر سر
طلا سازند و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن تلخی دهن و شدت عطش علاج شیرهٔ مغز تخم
آب آلوبخارا شیرهٔ تخم کاسنی در آب برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حلکرده بنوشند
و گل بنفشه و گل نیلوفر و عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده نطول نمایند و اگر حاجت به
تلیین افتد تمر هندی و شیرخشت در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند
و آش جو و کهچری و دال مونگ با خشکه و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو شیرین
بخورند و اگر از غلبهٔ بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاوزبان
اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده عسل
خالص حل نموده بنوشند و از غرغره بوییدن و اگر موسم گرما بود شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ
تخم کشوث در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه یا شربت
اسطوخودوس حلکرده بنوشند و زنجبیل بروغن بابونه سوده طلا کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود
علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج گاوزبان عناب تخم کاسنی اسطوخودوس
در آب جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه حل نموده بنوشند و چوب انجیر در روغن
سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند سرسام دموی و آنرا قرانیطس گویند
علامت آن تب دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خندیدن علاج فصد قیفال زنند
و برای نرم کردن طبع شیرهٔ آلوبخارا شیره عناب آب تمر هندی در آب برآورده صاف نموده
ترنجبین دران مالیده صاف کرده بنوشانند و روغن گل و سرکه بر سر مالند و بآب کدو و
خیار و کشنیز تر و سرکه و روغن گل لخلخه سازند و گل بنفشه و گل نیلوفر ببویند و بوقت هذیان
گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا
ماء الشعیر و اسفاناخ و کدو بخورند سرسام صفراوی و آنرا قرانیطس خالص گویند
علامتش شدت حرارت تب و سبکی سر و فساد عقل و بدخلقی علاج گل بنفشه گل
نیلوفر عناب آلوبخارا تمر هندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صباح مالیده صاف نموده
شیرخشت دران داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر ترطیب و تبرید آب کدو
آب انار شیرین گلاب بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند
و قدری کافور بران پاشیده ببویند و در طحلب قدری کافور آمیخته بر سر ضماد کنند و درین

قسم از تبرید و ترطیب بتر سند بخلاف وموی که در آن چندان دلیری نشاید سرسام بلغمی
و آن را لیثرغس نامند علامت آن تپ دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل علاج بیاودهان
بیخ بادیان اسطوخودوس ازهر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند عسلی داخل کرده
بنوشند و اگر حاجت افتد بروز مسهل مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون
زنجبیل روغن بیدانجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته بر سر مریض شکم آن چاک
کنند که خون آن بر سر مریض بیفتد پس بر سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام حار نیز فائده
میکند الا طریق این دودمان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز بتجربه رسیده
در آمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان و لهات و زوال
عقل علاج گاوزبان بسفایج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بادرنجبویه
حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک بویانند و چونکه ماده پخته شود حبوب و حقنه منقیه سودا
بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفایج افتیمون سقمونیا
از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بیخته بآب کاسنی حب ساخته استعمال کنند سدر
و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان
نماید که چیزها می گردد و دوران می نماید علاج قی کنند و هر خلط که از معده برآید موافق
آن خلط علاج کنند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع
ماده و علاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سبات
خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ کنند
و اگر از برودت و رطوبت بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تعدیل کیفیت
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالای آن
عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی
ساده یا بماده که سودا باشد یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفرا باشد علامت
و علاج آن در بحث صداع آنچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی
و چشم عارض گردد و شقی از وی کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند
و اگر نفخه زند از یک جانب برآید و باشد که لقوه بهر دو شق روافتد علاج جوز بویه در
دهن دارند و در روز پنجم شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم

گاوزبان بجکاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس
مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوش
خفیف داده صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشانند و بعد هفت روز ادویه مسهله مفصلهٔ
ذیل افزوده مسهل دهند انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده
زنجبیل روغن بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج فیقرا
با دام حب نموده بوقت چار گهری شب باقیمانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب
کنانند و بوقت صباح نیم پخته مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند
صفت حب ایارج سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون
زعفران از هریک یک سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هریک یکدرم شحم
حنظل نمک هندی از هریک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صرع و این مرضیست
که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی رگهای زیر
زبان لازمهٔ اوست و نوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک باشد علاج
در وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف بر بندند
تا اضطراب نکند و تخم حنظل و جندبیدستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دمند یا فقط عاقرقرحا
سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه خلط نمایند اگر از فساد
خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل حار که گذشت و اطریفل
اسطوخودوسی با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و تریاق کبیر
مداومت کنانند فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول بی حس و حرکت گردد و سبب
او فرو ریختن فضله رطوبتی بود از بطون دماغ باعصاب علاج در بلغمی تا چهار روز او را دوای قوی
ندهند و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان پرسیاوشان
افتیمون سپستان بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بجکاسنی نیمکوفته بیخ بادیان
نیمکوفته انجیر زرد کمی شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده
بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف
خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که در منضجات

در داخل کردن حشائش و از بار و اصول و بزور و فواکه ترتیب ملحوظ خاطر دارند و برین امر
اکثر اطبا را نظری نیست مگر اکثری بسبب سهل انگاری غیر ملتفت اند و بعد از تنقیه بروغن قسط
و مانند آن تدهین نمایند و آنجا که فالج با حرارت باشد نخست ازالهٔ حرارت باید نمود و اگر
خون غالب باشد فصد زنند **ترکیب ساختن ماء العسل** عسل خالص یک جزو
با آب یا عرق بادیان یا عرق گاوزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک
ثلث بماند از آتش فرود آورده بکار برند **نسیان یعنی فراموشی** و این بیشتر از
غلبهٔ بلغم باشد و بسبب سوء مزاج حار ساذج نیز می باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی
تنقیهٔ عام نموده بحب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و در سوء مزاج حار ساذج بهر تعدیل ادویهٔ مبردهٔ
مرطبه بکار برند **تشنج** یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی
گویند و نشان وی آنست که بیکبارگی افتد و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس
گویند و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین باستفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق
شده باشد **علاج** در امتلائی بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند
سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی ماند باید که در چشم
مریض نگاه کنند اگر عکس ناظر در قرهٔ باصرهٔ آن ظاهر گردد زنده است والا مرده و این علت
از دم و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پری رگهای
گردن و رگهای سر **علاج** رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات
غلبهٔ بلغم پیدا باشد **علاج** آن سنا رکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک بوره حقنه کنند
رعشه اگر از مادهٔ بلغم باشد آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب بود
تقدم سبب علامت اوست **علاج** در بلغمی تنقیهٔ بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند
و در رعشهٔ جماعی روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضهٔ نیم برشت بخورند **مالیخولیا**
و آن مرضیست که از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد **علاج** اگر از غلبهٔ خون بود فصد زنند و محاجم
مع الشرط بعمل آرند و انوشداروی لولوی اول بخورند بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلو بخارا
شیرهٔ تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب و گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و اگر از بلغم با سودا باشد گاوزبان بادرنجبویه بنفشه خطمی خبازی پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک با اصل السوس عناب شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بر روز مسهل گلسرخ بسفایج فستقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف خراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیرخشت روغن بادام بیفزایند و اگر به منضج حاجت کمتر بود
بعد دو مسهل درمیان منضج داده مسهل دیگر دهند و بر روز تبرید اسطوخودوس سائیده در هلیله مربی
سرشته آمیخته اول بخورند بالایش شیره گل گاوزبان و شیره عناب در آب برآورده خمیره
بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند و عشق نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب دوائی
ندارد و اگر خام بود بتدابیر شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی اگر سبب او ورم حار مراقی
باشد علاج آن کنند و حجامت مع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر خر نافع و اگر ماده سرد بود گل بابونه
اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و درین قسم تنقیه از ادویه
شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات بخورند و از غذا زرده بیضه مرغ اختیار کنند
و علامت مالیخولیای مراقی اشتهاء مفرط و غثیان و تهوع و درد درمیان هر دو شانه باشد
و در مالیخولیای صفراوی استعمال ماء الجبن بسیار مفید است **ترکیب استعمال ماء الجبن**
بطور معمول دودمان احقر بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم
و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد
و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف آن از
عنب الثعلب و خیار و تره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال ماء الجبن و پس در ظرف
نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند و هنگام جوش
در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری یکتوله یا آب لیمون یا آب غوره
و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود بعده ظرف را از آتش فرود آرند و از صافی
شسته بگذرانند و قدرے نمک انداخته باز یک دو جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر
یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثناء جوش لازم است که از چوب انجیر یا چوب
خرما پوست دور کرده و سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر میکرده باشند و هر روز
یک یک دو دو دام بیفزایند تا به یک رطل یا یک نیم رطل رسد و بحسب قوت و ضعف
مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بست یک روز یا کم ازین برای
طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته
و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شبت

معموله وسفوف چوب گز همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود دواء المسک
وخمیرهٔ مروارید وخمیرهٔ گاوزبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بسبب اتفاق تنقیه تمام نشد پس بروز
هشتم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شیرخشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود و بعد ازان سفوف
وحب وشربت بکار برند وگاه بجاء الجبن گلقند هم میدهند و اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن
شیر از اشیاء مذکوره باشد پس از چشته بز شیر را ببرند و طریق اینست که چشته را از بز
شست صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند پس قدری چشته را
سائیده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد ازان از کارد قطع قطع کنند و نمک
اندازند و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد ازان بسیج جوشانیده
کف گرفته صاف کرده بخورانند و باید که ماء الجبن را سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و در راه رود
بقدری که نزدیک عرق آمدن گردد و بعد ازان دو حصه باقی را همین طور بخورد و باید که بگرم
بنوشانند و غذا بعد چار پنج ساعت بخورانند و از غذا شوربای قلیه با خشکه یا مشله
اختیار کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان ترکرده شسته پخته بخورند تا شده
بیارد و نان در اثنای استعمال ماء الجبن نخوردن بهتر است و از لبنیات و مغلظات و حلویات
و حموضات شدیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفه و عوارض نفسانی اجتناب
ورزند و اگر شیر بز بهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر جهت استسقاء
نافع بود و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد
و پوشیده نماند که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال **صفت سفوف**
لاجورد و حجر ارمنی مغسول لاجورد مسحوق از هر یک ۴ ماشه هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله
زرد از هر یک ۳ ماشه افتیمون بسفائج از هر یک ۷ ماشه سنا مکی گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر سفید چهل و هشت ماشه کوفته بیخته
بعمل آرند شربت یک مثقال **فائده** در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر را بسیار نرم
سائیده در هاون یا مثل آن کرده آب بر و ریخته باهستگی برهم زنند تا هر چه مثل غبار با آب
مخلوط گشته باشد او را باهستگی در ظرف دیگر باید ریخت و دُرد او را باز سائیده آب
داخل کنند و همین نمط بچند مرتبه کنند تا که غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود
بعد ازان روی ظرف را پوشیده بر جائی شایسته بگذارند تا غباری در وی داخل نشود و

ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده باستعمال آرند صفت حب افتیمون محموده مشوی
یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق هریک دو درم تربد سفید
شش درم کوفته بیخته حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت معموله گاوزبان
گیلانی هفت درم و نیم بنفشه ربع کم دو درم بادرنجبویه دو نیم درم گلسرخ یکدرم و ربع گل نیلوفر
تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق
سنا مکی از هریک دو نیم درم نبات گلاب هریک پاو آثار شب ادویه را بخیسانند صباح
بطریق متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است
صفت سفوف چوب گز پوست هلیله زرد ۳ ماشه هلیله کابلی سی ماشه بلیله یازده ماشه
آمله ۵ ماشه سنا هژده ماشه چوب گز یازده ماشه گلسرخ ۶ ماشه ریوند چینی ۵ ماشه برگ سنا مکی
۲ ماشه هلیله سیاه ۹ ماشه شکر سفید هموزن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف سازند شربت یکدام
و این سفوف برای سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است و پوشیده
نماند که نوشیدن آب دوغ که بهندی چهاچهه گویند برای مالیخولیا همراه شربتهای مناسبه
و مفرحات نیز مفید است لیکن مناسب آنست که اگر احتراق قوی و معده نیز قوی بود عمل
آرند و طریق نوشیدنش آنست که از هفت توله شروع کنند و یک یک توله افزایند تا پاو آثار
پس بگذارند کابوس و این مرضیست که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او نشسته است
نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند برآورد و مشابه باشد بکسی که
گلوی او بفشارند و این مرض مقدمه صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظ است
بر سینه و گاهی از غلبه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل گاوزبان
و گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم کاکنج نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته اسطوخودوس مویز منقی
عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان تر دارند صباح جوشش
خفیف داده مالیده صاف نموده گلقند آفتابی داخل کرده بنوشانند بعد نضج بروز مسهل در
نسخه منضج مذکوره سنا مکی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفایج فستقی
مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند میان روز نخود آب آخر روز شله کهچری
غذا دهند قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان بنوشانند و
بعد از غذا آب و بروز تبرید هلیله مربی یا آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالای آن

لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله بر آورده شربت بنفشه حلکرده اسبغول مسلم
پاشیده بنوشند و بعد تنقیهٔ عام بحبوب تنقیهٔ خاص کنند و بعد تنقیهٔ دماغ در بینی هلاس کشند
صفت هلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه تنباکو سورتی شش ماشه فلفل سیاه
مرچ سرخ نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بیز کرده هلاس سازند **خدر** و آن بطلان
است در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
حس ناقص بود و در عضو مخدر نشان دریافت کنند حرکت شبیه بحرکت مورچه و سبب آن
آنست که قوت حاسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و این حالت
گاهی از سبب ضغطه عارض شود که ازان سبب هیئت عضو تغیر یابد **علاج** تدبیر وی مشغول
شوند و استخوان را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی
از خارج که موجب تشدید اعصاب گردد باشد **علاج** آن ازالهٔ سبب ست برفق و مالش
عضو با دهان حارهٔ مقویه یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی
بحسی و سفیدی رنگ عضو **علاج** منضج و مسهل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب
انسداد عصب از خلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و یبوست موضع و خیالات
فاسده پیش آمدن **علاج** آن فصد باسلیق کنند و چوب چینی با ماء الجبن باستعمال
آرند و ترتیب ماء الجبن در مالیخولیا و ترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت
اختلاج جستن اندام باشد و ابرو و چشم و روی و لب بیشتر می جهد و سبب این ریاح
غلیظ باشد علامت ریح بارد سردی موضع و از بالا به پائین آمدن **علاج** آن منضج و مسهل
بلغم باید کرد علامت ریح حار سوزش موضع و از پائین ببالا رفتن **علاج** آن منضج و مسهل
صفرا باید کرد **زکام و نزله** و آن عبارت ست از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ
فرود آید اگر بسوراخ بینی آید زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت
آن سرخی یا زردی چشم و انتفاخ و داجین و عظم نبض و سیلان اشک باشد و سوزش
مخاط و تلخی یا شیرینی دهن بران گواهی دهد پس اگر از خون بود **علاج** آن اول فصد قیفال
زنند بعد ازان عناب سپستان در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب جوش داده صاف
نموده شربت نیلوفر حلکرده لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو اضافه کرده بنوشانند و اگر از غلبهٔ
صفرا بود عناب ولایتی آلو بخارا شیرخشت در آب مالیده بنوشند و اگر تپ لاحق باشد

گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب بشب در آب گرم تر دارند صباح جوش خفیف
داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بروز هشتم ادویه مسهل افزوده مسهل دهند
غذا شله بی روغن و اگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم شدن
و در وقت سردی زیاده گشتن علاج آن گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته سپستان
پرسیاوشان عناب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت
زوفا حل کرده بنوشند و اگر تپ بار بود بروز هشتم ادویه مسهله افزوده مسهل دهند و افیون و زعفران
و گوند کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده در سپیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده
سوزن زده ادویهٔ مذکوره بران مالیده بر صدغین بچسپانند و این نسخه نزلهٔ حار و بارد هر دو را
فائده می بخشد و تجربه پیوسته **فصل در امراض چشم** رمد و آن ورم حار باشد که
در ملتحمه حادث شود پس اگر از غلبهٔ خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد و
رمص و پری رگها بران گواهی دهد علاج فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب
اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و گاوزبان
حل کرده بنوشند و شیاف ابیض با سپیدهٔ تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان
آمیخته نیم گرم ضماد کنند و غذا شله کهچری بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان
اشک و خلیدن سوزنها و تلخی دهن و تشنگی بران گواهی دهد علاج فصد قیفال کنند لیکن
خون کمتر برآرند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در
عرق ... حل کرده بنوشند و غذا شله و دال خشکه و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشه
گل نیلوفر پوست هلیله زرد نیمکوفته آمله خشک سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر
دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد دو پهر آب مونگ
و بوقت شام قلیه با خشکه روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر
در عرق شاهتره حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایای رمد و دمعه و تقویت بصر معمول این
دو دمان است **صفت کحل** صدف سوخته سه ماشه توتیای کرمانی مغسول ۲ ماشه نبات سفید
۲ ماشه همه را کهرل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند **عشا** و آن شب کوری بود و
سبب او آنست که بخار غلیظ در دماغ گرد آیند و روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
طلوع آفتاب لطیف شده در روز مانع الابصار نمی شوند علاج منضج و مسهل بلغم بکار برند

وطحال بز را بر تابهٔ آهنی نهاده قدری فلفل سیاه سائیده بران پاشند پس آنچه ازان برآید
در چشم کشند **نزول الماء** عبارت از رطوبت بود که در طبقهٔ عنبیه ریزد و مابین طبقهٔ قرنیه و رطوبت
بیضیه سبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه و سقطه که بدماغ رسد یا بعد از درد سر دائمی علامت
آن خیالات مثل پشه پیش چشم آمدن و یا له بدور چراغ معاینه شدن و گاهی این خیالات
بسبب تبخیر نیز می باشند و فرق آنست که اگر تبخیر بود خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول
بود در یک چشم **علاج** تنقیهٔ بدن بمنضج و مسهل بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و
اگر نزول آب مستحکم شود رجوع بکحالان نمایند و در ابتدای نزول تخم نیل در شهد سائیده بچشم
کشند و بعد تنقیه مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه فلفل
چهار ماشه کوفته بیخته قدری سعوطاً استعمال کنند **فصل در امراض گوش**
درد گوش اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخی رو و گرانی سر و درد شدید و هوای سرد
خوشش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند و روغن گل در سرکه چندان جوش دهند تا سرکه
سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند یا شیر دختران با روغن کدو نیمگرم بچکانند و گل
خطمی و عنب الثعلب خشک و تخم خبازی و شاهتره در آب جوشانیده بخار آن بگوش رسانند
و بخار آبیکه برگ نیب دران جوش داده باشند نیز مسکن درد است و اگر درد بسیار
شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران ممزوج کرده در گوش
بچکانند و اگر از گوش ریم آید انزروت سوده با شهد آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند
و اگر گوشت برآید ببرند و آب برگ سکهدرسن نیمگرم در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر فائده
نشود فصد قیفال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجه و سرخی و تلخی دهن
و خشکی آن **علاج** اخراج صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج درد دموی فرمایند
و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتفاع بچیزهای گرم و رطوبت بینی
علاج تنقیهٔ بلغم نمایند و بعد تنقیهٔ دماغ حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط و روغن بابونه
نیمگرم در گوش چکانند و اگر بسبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیمکوفته
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیمگرم بچکانند **صفت**
روغن ترب آب ترب یک جزو روغن کنجد سه جزو هر دو را بهم آمیخته بجوشانند
که آب بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند **صفت روغن بابونه** گل بابونه

و بروغن کنجد و سرشت کرده در آفتاب دارند و قتیکه گل پرورده شوند بکار برند همچنین بعمل آرند و ترکیب روغن بنفشه
و روغن گل وغیره همین است **صفت روغن قسط** قسط ده درم شب در سرکه تر دارند
صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته باز بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند نگاه دارند و اگر بسبب امتلای معده بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب
از دهن و دوار و سر **علاج** تنقیهٔ معده بقی و اصلاح حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت
آن دوی و طنین و درد سر **علاج** تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزلهٔ حار باشد
علاج آن لعاب بهیدانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب در عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر از نزلهٔ بارد بود **علاج** گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس مقشر نیلوفر عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا [illegible]
اسطوخودوس حل کرده بنوشند **طنین و دوی** اگر باریک و تیز باشد طنین گویند
و اگر غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد باشد **علاج** اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش
گلقند آفتابی در عرق بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تربد سفید غاریقون سائیده
در بلیلهٔ مربی سرشته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیلوفر تخم
کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند **نقصان سمع**
اگر خلقی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروش شده
گردد علاج ندارد و اگر از غلبهٔ صفرا باشد **علاج آن** استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد
علاج آن تنقیه فرمایند بعده روغن بابونه بچکانند یا ابهل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از
غلبهٔ خون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند و باطریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم
حار گوش بود **علاج آن** علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش
چکانند و اگر بسبب ورم بارد بود بعد تنقیهٔ بلغم روغن ترب در گوش چکانند و صاحب
مجمع الحکمت مینویسد که زهرهٔ گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف
کرده در گوش چکانند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سیر را در روغن بادام
تلخ بجوشانند که سوخته شود و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عضو
دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند **فصل در امراض بینی رعاف** اگر بسبب
بحران باشد بند نباید نمود و اگر بسبب حدت خون بود علامتش آنست که اندک اندک آید

و رقیق بود علاج فصد قیفال زنند و شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ عناب
در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و مازو و گل ارمنی و
کندر سائیده در بینی دمند و جالینوس گوید که اگر قدری شب یمانی سائیده در بینی دمند فوراً
رعاف را بند سازد **بطلان شم** مرضی است که آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند و اگر
کند همه بو را یک طور احساس کند علاج تنقیهٔ دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده
بخار آن در بینی کشند و مشک و فلفل سائیده سعوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس کند علاج آن به
تنقیهٔ بلغم کنند و عنبر بید ستر در بینی دمند **قروح بینی** اگر ذی رطوبت باشد که پیدا شود از مادهٔ
فاسد و نازل بود از دماغ در بینی علاج آن باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیهٔ دماغ فرمایند
و اگر ذی یبوست باشد که از اخلاط محترقه حادث گردد علاج آن از پیه لطیف بینی را چرب سازند
صفت مرهم ابیض موم سفید ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون ۳-۳ توله بعد از گداختن
موم از آتش برگرفته سفیدآب از زیر لقدر ۳ توله آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون اضافه
سازند مناسب بود **صفت موم روغن معمولی که برای قروح بینی مجرب
است** روغن بادام یک مثقال گرفته موم روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه
یک مثقال را در آب جوشانیده مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند
و نگاهدارند عند الحاجت بکار برند **فصل در امراض زبان و دهن و لب ورم
زبان** اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخی و سوزش لعاب علاج شیرهٔ تخم کاهو
شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا
آش جو و شله و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن علاج آن تنقیهٔ
صفرا کنند و لعاب اسبغول شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب
برآورده خفنض مکی آمیخته مضمضه فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت
آن بیخوابی و خشکی دهن علاج ترطیب دماغ فرمایند و مضمضهٔ مذکور که بالا گذشت بعمل آرند و
روغن کدو و روغن کاهو بر سر بمالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
آروغ دودناک و دفع نشدن خلط لقی علاج آن تنقیهٔ معده کنند و اگر بسبب غلبهٔ خون بود
فصد زنند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا باشد تنقیهٔ آن کنند و از شیر بز و لعاب اسبغول
مضمضه سازند و کتهٔ سفید طباشیر سفید خاکستی سوخته مرجان سوخته هر یک ۲ ماشه همه را سائیده

بہ زبان پاشند علاج کہ آن را جوشش دہن گویند اگر از غلبۂ خون بود علاج آن فصد قیفال نمایند
و شیرۂ تخم کشنیز خشک شیرۂ تخم کدو شیرین شیرۂ تخم کاہو در آب برآوردہ شربت
نیلوفر حل کردہ بنوشند و مضمضۂ مذکورۂ بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و کتیرا سفید نر و ورد مقشر
کنول گٹہ کافور سائیدہ بر زبان پاشند و اگر از غلبۂ صفرا بود نیز ہمین معالجہ نفع دہد و اگر از
غلبۂ بلغم شور باشد تنقیۂ بلغم نمایند **بطلان ذوق** اگر از غلبۂ صفرا بود تلخی دہن بران گواہ
بود علاج تنقیۂ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضہ کنند و اگر از غلبۂ خون بود
علاج آن نیز قریب بہمین است کہ بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیۂ بلغم کنند و از خردل و عاقرقرحا
و از خمر مضمضہ سازند **کثرت لعاب و سیلان آن** اگر از غلبۂ حرارت و رطوبت
معدہ بود علامت آن زیادہ شدن در خلو معدہ و تسکین یافتن از سیری شکم علاج
فصد باسلیق کنند و شیرۂ زرشک در آب برآوردہ شربت انار یا رب بہی حل کردہ بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضہ کنند و اگر از غلبۂ برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیۂ معدہ کنند
و بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند **شقاق لب** و سببش ہمانست کہ
در شقاق زبان ذکر شدہ علاج آن لعاب بہیدانہ و لعاب خطمی بر لب مالند و قیروطی
معمولی نفع تمام بخشد **صفت** طباشیر سفید چہار ماشہ کتہہ سفید شش ماشہ دانہ ہیل ۲ ماشہ
کافور یک ماشہ موم و پیہ ماکیان را در روغن زرد گداختہ ادویۂ مذکورہ سائیدہ در ظرف آہنی از
دستۂ آہنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند **فصل در امراض دندان و لثہ**
درد دندان اگر از حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثہ و از آب سرد
راحت یافتن علاج فصد قیفال یا چہار رگ زنند و لعاب اسبغول مسلم شیرۂ عنب الثعلب
خشک شیرۂ تخم کشنیز خشک در آب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و عنب الثعلب
خشک تخم کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گزمازج عدس مسلم در آب
جوشانیدہ مضمضہ کنند و طباشیر سفید سماق زرد و رد کشنیز خشک ہر واحد یک ماشہ کوفتہ بیختہ
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسبغول مسلم در گلاب و سرکہ برآوردہ قدری
کافور اضافہ نمودہ مضمضہ سازند و از گوشت و شیرینی پرہیزند و اگر بسبب برودت باشد
علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزہای سرد علاج آن بر شعثا اول بخورند
بالائیش گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس دانہ ہیل در آب جوشانیدہ صاف نمودہ

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کهنه و پوست بیخ کنار در آب جوشانیده
مضمضه کنند و عاقرقرحا بورهٔ ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یکماشه کوفته بیخته
بر دندان مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج آن** تخم ترب بر آتش نهند و دود آن
بر دندان رسانند و با برنگ مقشر یک توله کافور ۵ سرخ گرفته ۳ پوٹلی بندند یک پوٹلی از آن
گرفته در دهن گیرند جمله کرم در پوٹلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور حسب حاجت
باقی دو پوٹلی استعمال نمایند **صفت برشعشا که معمول و مجرب است**
فلفل سیاه فلفل سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند بعده وزن
کنند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس**
یعنی کند شدن دندان از چیزهای ترش **علاج** شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک
و عاقرقرحا سائیده بر دندان بمالند **تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان اگر بسبب
نزلهٔ بارد بود **علاج آن** منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزرالبنج پوست کوکنار
سعد کوفی زنجبیل در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا مصطگی رومی و کندر و مازو
برابر کوفته بیخته سنون سازند و اگر بسبب نزلهٔ حار باشد **علاج آن** فصد قیفال نمایند
و بعد فصد عناب خمیرهٔ گاوزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج
صفراویت بود بجای خمیرهٔ گاوزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم
کشنیز خشک در آب جوشانیده لعاب اسپغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند
و مازو زرورد طباشیر سفید کتهه سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته
کوفته بیخته سنون سازند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه بود یا سبز از غلبهٔ سودا باشد
و اگر زرد باشد از غلبهٔ صفرا **علاج** در صفراوی بعد از تنقیهٔ صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه
مضمضه کنند و در سوداوی بعد تنقیهٔ سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیده
بر دندان بمالند **ورم لثه** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود
آنچه در درد بارد دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثه و محکمی دندان معمول
و مجرب است صـ زنجبیل سوهن مکهی با برنگ هیراکسیس کتهه سفید سپاری سوخته
سوخته همه را باریک سائیده سنون سازند **دیگر** برای خون که از لثه دائم سائل باشد

حص شب یمانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده باشند یک جزو نمک هندی دو جزو زرنباد
برابر هر دو کوفته بیخته سنون سازند **ایضاً دیگر** دم الاخوین پنج ماشه کته سفید چهار ماشه
دانه الایچی بریان طباشیر سفید فوفل سوخته هر یک پنج ماشه کهربا سه ماشه همه را کوفته بیخته سنون
سازند

فصل در امراض حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه ورم اللهات

یعنی آماس ملازه **علاج ان** حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبهٔ خون و صفرا بود بسرکه و گلاب
و آب عنب الثعلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبهٔ بلغم بود خردل و عسل را در آب جوشانیده
غرغره کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود مغز فلوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند **استرخاء
لهات** یعنی ملازه سست شود و فرو تر افتد **علاج** اگر از غلبهٔ خون بود رگ قیفال زنند
و کشنیز خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضافه
نموده غرغره نمایند و گلسرخ صندل سفید گلنار کافور باریک نموده بر گذارند و اگر از غلبهٔ
بلغم باشد بعد تنقیه بماء العسل غرغره کنند و شب یمانی سوخته شاخ گوزن سوخته
نوشادر باریک ساخته بر کفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر سریش گداخته در سرکه و
اسپغول آمیخته بر گذارند تا ملازه را بالا کشد **ذرور** برای زخم لهات و کام نافع **صفت
آن** گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته ساییده قدری
کافور اضافه کرده بکار برند **خناق** و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود و مانع
نفوذ روح بطرف قصبهٔ ریه و مری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبهٔ خون بود
علامت ان سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلای عروق و حلاوت دهن
و عظم نبض و بسیار تنگی نفس **علاج** فصد قیفال زنند و هفت هفت زلو پس هر دو گوش
بچسپانند و بروز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم سه عدد
عناب سه عدد تخم کشنیز خشک در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت
توت حل کرده بنوشند و اگر احتیاج مسهل شود درین نسخه مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی
روغن بادام افزوده مسهل دهند و غذا بوقت دوپهر نخود آب و بوقت شام شله بجای
آب قبل از غذا عرق عنب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشخاش
عدس مسلم عفص مکی گلنار گزمازج عناب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و
وهنگامیکه ورم سترخی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک ساییده در روغن گنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زند غرغره نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد بوقت
ضیق نفس وشدت عطش و تلخی دہن و بیخوابی بر وگواہی دہد علاج فصد قیفال کنند لیکن
بوم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسبغول بشش ماشه و شیره مغز تخم کدو شیره
تخم کاہو شیره عناب در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند
و باقی علاج انچه در ورم گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت آشجو با شربت نیلوفر بوقت
شام شله کهچری ملایم و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت لعاب و تہیج رو و قلت درد گواہی دہد
و اگر از سودا بود علامت آن خشکی دہن و تیرگی رنگ علاج ہر دو پرسیاوشان ہفت
ماشه برگ چقندر پانزده عدد سنا مکی توله اسطوخودوس بادرنجبویه ہر یک ہفت ماشه
بسفائج ۹ ماشه ترید سفید ۹ ماشه زنجبیل ۴ ماشه در ۳ آثار آب بجوشانند تا ثلث حصه
ماند بمالیده صاف کرده مغز فلوس ۱۲ توله گلقند آفتابی ۶ توله غاریقون شحم حنظل ہر
یک دو ماشه روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تیار سازند و اول باب گرم حقنه کرده
بعد ازان نصف دوا مذکوره در محقنه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گهری نصف دیگر را
در محقنه انداخته بعمل آرند بعد تنقیه پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در
در آب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و بجاء العسل غرغره کردن فائده عظیم
می بخشد غذا قلیه و خشکه گرفتگی آواز اگر از نزله شود بعلاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب
گرمی حنجره بود چنانچه بعد امراض حاده لاحق میشود شیره تخم خیارین شیره تخم کاہو
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند
و اگر از سردی حنجره بود چنانچه در ایام سردی لاحق میشود گاوزبان پرسیاوشان عناب
دانه الایچی نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ ماشه
با ۳ توله نبات سفید جوشانیده صاف کرده بنوشند انطباق مری یعنی بہم
شدن آن علامت اش آنست که چیزی سست مثل آب و شوربا اصلا فرو نشود اما
لقمه بزرگ بفراغت بی ایذا خورده شود علاج گاوزبان عناب انیسون سنبل الطیب
تخمین نسخ جوشانیده صاف نموده عسل خالص حلکرده بگرم جرعه جرعه بنوشند
و اگر مصطگی سائیده سرد برد کرده دہند فائده بسیار بخشد و بعد تنقیه مسہل بلغم
بعمل آرند و حجامه ناری ریز ریخ سهند و پاکی زده چند بید سه ما الله استرخاء حنجره

یعنی سستی حلقوم نشان دهی نفس تنها مدن انست یا بعسر آمدن علاج آن مثل علاج انطباق
مری کنند **فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس سعال**
یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان زوفای
یابس عناب بادیان نیکوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه حل ساخته
بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد سناء مکی مغز فلوس
غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بر فوز تبرید شیرهٔ گل گاوزبان
شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیه عام تنقیهٔ دماغ
کنند و بعده برای تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول بخورند
بالاسیش گاوزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف
کرده عسل خالص آمیخته بنوشند و حب جدوار نافع ترین اشیا است **صفت**
لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه
تخم خبازی تخم خطمی هریک سه ماشه بهیدانه یک درم پوست خشخاش دو توله در
۳ آثار آب بجوشانند و با نبات سفید [illegible] بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ مغز بادام مقشر
شیرهٔ تخم خشخاش سفید هریک یک توله بیفزایند بعده کتیرا صمغ عربی رب السوس
هریک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و با زیادتی خون
بود **علاج آن** فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیرهٔ بنفشه ۲ توله در عرق
عنب الثعلب و عرق گاوزبان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو
در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد **علاج** لعاب
اسبغول مسلم لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ
آلوبخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
افتد مسهل صفرا دهند و پوشیده نماند که ترشی آلوبخارا السرفه مضرت نمی رساند بلکه
مفید است و مجرب کما فی بحر الجواهر و مجمع الحکمت و قسمی است از سرفه که آنرا سرفهٔ یابس
گویند و آن چنین باشد که در وی هیچ دفع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفهٔ
بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند علامت و علاج آن
علامت و علاج نزلهٔ بارد است دوم سرفهٔ حار که خلط رقیق حار مدام از دماغ بطرف

سینه میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفهٔ خشک بغیر از برآمدن چیزی از سینه
و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز علاج دیاقوزا اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه لعاب اسپغول اسلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا اسفیجوبا یا اسفاناخ یا خشکه یا شله و در سرفهٔ بارد غذا
کباب دراج یا تیهو یا آب قلیه با خشکه روغن حب که با کثر اقسام سرفه مفید اند
صفت گل پسته پوست هلیله مساوی الوزن گرفته در عرق ادرک سائیده بقدر نخود
حب بندند عند الحاجت یک حب در دهن نگاهدارند سل حدوث این مرض بعد از ذات
الریه یا ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال طویل عارض گردد علامت
آن ظهور مده در سرفه و فرق در میان مده و بلغم باین طور می کنند که بر آتش گذارند اگر بوی
چرم سوخته آید مده است والا بلغم و سبب این علت قرحهٔ ریه میباشد علاج کثیرا
رب السوس سائیده در دیاقوزا آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین
شیرهٔ تخم خرفه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان برآورده شربت خشخاش با
گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه
شیرهٔ اصل السوس در عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند
و شیخ الرئیس گوید که مسلول را گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیاست
بلکه باید که نانخورش هم گلقند باشد و وقتیکه خون برآمدن شروع شود فصد باسلیق
زنند و قرص کهربا و شربت حب الآس بدهند صفت سفوف سرطان سرطان
سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم کتیرا سه درم
جمله را بکوبند و سفوف سازند صفت قرص کهربا صمغ عربی نشاسته کهربا کتیرا مغز
تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته در لعاب
اسپغول اقراص سازند شربت از ۵ ماشه تا ۷ ماشه و پوشیده نماند که طریق سوختن
سرطان آنست که سرطان را در کوزهٔ گلی نهند و سر کوزه محکم بند کنند و یک شبانه روز
در تنور نهند بعده بکار برند نفث الدم و آن آمدن خون بود و از راه دهان یا از
دماغ بود و آن بتنحنح آید و گاه رعاف همراه بود و یا از اجزاء حلق مثل حنجره وغیره بسبب آواز
شدید یا قی شدید یا از ضرر دیگر برآید و این به تنحنح نباشد و یا از سینه بود و او به قی

استسقا با سرفه شدید بقدر اندک برآید یا از اجزای دهن مثل لثه وغیره برآید و علامتش ظاهر است
که از علامات مذکوره هیچ نبود و با بزاق آمیخته برآید علاج کهربا سائیده در خمیرهٔ خشخاش یا دیاقوزا
آمیخته اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیرهٔ ریشهٔ انجبار شیرهٔ تخم خرفه در آب بادآورد
شربت حب الآس حل کرده با بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر ازین به نشود فصد باسلیق
زنند و قرص کهربا یا قرص گلنار بدهند و این قرص در دهن دارند **صفت** اقاقیا کهربا
مروارید ناسفته بسد طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی
کتیرا مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسپغول مسلم اقراص سازند
صفت قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر
یک سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته با آب گلنار اقراص سازند و کشتهٔ مرجان اگر بصاحب
نفث الدم دهند فائدهٔ عظیم می بخشد **صفته** شاخ مرجان را در شیر آک هفت مرتبه گرم
نموده سرد کنند بعده در شیر آک سائیده اقراص ساخته خشک نموده در دو سکورهٔ گلی
نهاده گل‌حکمت کرده در ده آثار پاچک دشتی آتش دهند شربت یک سرخ با شربت انار غذا
شله و دال خشکه و ماء الشعیر و اگر خون از اجزاء دهن برآید علاجش آنست که گلنار انجبار
فوفل مازو همه را سوخته با مصطکی سائیده بر دندان مالند و انجبار گلنار کزمازج فوفل حضض
در آب جوشانیده مضمضه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض عارض گردد
علاجش آنست که مدرات حیض دهند و فصد صافن زنند **ضیق النفس**
و آن مرضیست که شخصی محنت و حرکت نکرده باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از
نزلهٔ بارد بود علامت آن آواز خرخر از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد
منجر باستسقاء گردد در آن وقت شیر شتر دهند و هر چه در استسقاء گفته آید بکار
برند و اگر از نزله باشد **علاج** گل گاؤزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس
مقشر نیمکوفته سبوس گندم در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان جوشانیده صاف
کرده شربت زوفا حل کرده بنوشند غذا قلیه با نان خمیری و اگر این مرض از استرخای
عضلات تنفس حادث گردد و علامت آن تنفس متضاعف است **علاج آن**
مثل علاج فالج کنند و اگر از تصاعد ابخرهٔ گرم بود که از دل بسوی شش آیند علامت
آن احساس تصاعد ابخرهٔ گرم بود و عظم نفس و نبض و شدت عطش **علاج** فصد

باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهدانه لعاب اسپغول مسلم شیرهٔ مغز تخم
کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر جو۔
لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسبت دارد معمول این دودمان۔
صفته مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
بارزیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا تخم کتان
بهیدانه کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند
صاف نموده عسل یاو آثار داخل کرده بقوام آرند شربت از ۵ ماشه تا دو درم **معجون** از
تالیف جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر بتجربه رسیده
صفته مرمکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنجدرم کندر زراوند قردمانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنجدرم مویز منقی ده درم همه را کوفته
بیخته صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند۔
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال و ضیق النفس
و درد در مقدم سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض **علاج** فصد
باسلیق زنند و برای تلیین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان تخم خطمی در آب جوشانیده
صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه در شش ورم رخو بلغمی
عارض شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن و زکام و سرفه
علاج نضج و مسهل بلغم دهند **ذات الصدر** و آن ورم غشای منصف سینه است
علامت آن تب دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده حنجره درد ناخوش دریافت
کند **ذات العرض** و آن ورم موخر غشای منصف سینه است که جانب فقرات
حادث گردد علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه و مریض بر پشت نتوان
خفت **علاج** هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای
وضع ادویه مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات
العرض ما بین کتفین و در ذات الجنب بر پهلو ضماد کنند **ذات
الجنب** و آن ورمی باشد در پرده که اضلاع را پوشیده است
یا در حجاب حاجز علامت آن تب دائمی و منشاریت نبض۔

نفس واگر این مرض از مادهٔ گرم حادث میگردد **علاج** تا روز سوم فصد باسلیق از جانب مخالف
زنند واگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان
حلکرده بنوشند واگر مسهل حاجت افتد اول برای نضج ماده عنب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان
در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند روز دوم گل
نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه گل بنفشه تبدیل نمایند و بروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر
تخم خطمی عنب الثعلب خشک عناب سپستان در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
خیسانیده شربت نیلوفر حلکرده شیرهٔ تخم کاهو بالا ریخته خاکشی پاشیده بنوشند
و بروز هشتم گل سرخ مغز فلوس شیرخشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند
و بروز تبرید لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق گاوزبان
برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و ضماد در ابتدا بهر رجوع ماده صندل سرخ
آرد جو باب خرفهٔ سبز و قدری روغن بنفشه سائیده ضماد نمایند و چون زمانه ابتدا بگذرد
گل بابونه گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا عنب الثعلب خشک مغز فلوس در
روغن بابونه سائیده ضماد کنند

فصل در امراض قلب

خفقان حرکتیست
اختلاجی در دل که برای دفع شئ در دل میشود **علاج** اگر از غلبهٔ صفرا بود تنقیهٔ آن کنند و مفرحات
و مبردات که در موقع تحریر می آیند بعمل آرند و اگر از غلبهٔ خون بود فصد باسلیق زنند بعده
فصد صافن کشایند و آملهٔ مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب
اسبغول شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق
کیوره برآورده شربت انار شیرین با خمیرهٔ صندل حلکرده تخم فرنجمشک پاشیده
بنوشند یا آملهٔ مربی اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین در عرق
گاوزبان و بیدمشک حلکرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه ماء الجبن
بطریقیکه در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورانند **طریق اخذ**
ماء الخیار بگیرند خیار را از سر کارد چند جا نیش زنند پس گل حکمت نموده در تنور که گرمی آن
فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآورده گل حکمت دور نموده
سر آنرا بریده بیفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حلکرده بدهند
و قدری قدری هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء القرع هم همین است

ومداومت خمیرهٔ مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین اشیا است و
دادن قرص کافور نیز مفید است **صفت خمیرهٔ مروارید معموله** کوبه ابریشم برادهٔ
صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک رطل تر دارند صباح جوشانیده صاف
کرده با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک رطل بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفته
یک توله یشب سبز یاقوت لب هر یک دو توله مشک خالص ۲ ماشه همه را سائیده
داخل سازند بعد ازان ورق طلا ورق نقره هر یک شش ماشه داخل کرده خوب حل کنند
و بکار برند **صفت شراب صالحین** بیارد گل گهرل که گلیست مشهور در هند صد
عدد و سبزی آن دور کرده در آب لیموی کاغذی پاو آثار مالیده شب در پیالهٔ چینی نگاه
دارند صباح با شربت نبات که یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑه و گلاب بقوام
ساخته باشند یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد اندر آن
شیشه را نگاه دارند پس بعد چهار روز که جوشش خورده باشد برآورده صاف
کرده نگاه دارند از دو دام تا شش دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید
مشک آمیزند بهتر باشد **صفت قرص کافور** کافور سه جزو زعفران چهار جزو و
مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته
بیخته در عسل سرشته اقراص سازند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر
قلب طلا کردن فائدهٔ عظیم می بخشد و سیب و بهی و انار خوردن خفقان را مفید آید
و اگر از سوء مزاج بارد بود دواء المسک حلو اول بخورند بالایش شربت گاوزبان
در عرق گاوزبان و عرق پان حلکرده بنوشند یا عنبر اشهب سائیده در گلقند سیوتی
آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش
خفیف داده صاف کرده شربت زوفا حل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند
یا خمیرهٔ ابریشم اول بخورند بالایش شربت بنفشه در عرق گاوزبان و عرق مکو حل
کرده خاکشی پاشیده بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در
روغن گل سائیده بر دل طلا کنند و اگر بشرکت معده بود علامت آن حدوث
غثیان و بعد از قی تخفیف یافتن پس اگر در معده صفرا باشد **علاج آن** سکنجبین
در آب گرم حلکرده بنوشند و بعد یک گهڑی قی کنند بعده خمیرهٔ صندل و ورق نقره

پیچیده اول بخورند بالائش شربت سنبل در گلاب حل کرده بنوشند غذا آشجو با شربت
انارین و اگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوشداده قی کنند بعده شیرهٔ بادیان
در عرق گاوزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند غذا
نخود آب و اگر تدبیرات مذکوره سود ندهد تنقیهٔ خلط نمایند و اگر در معده سودا بود ماء الجبن دهند
و اگر خفقان بسوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالائش گلقند آفتابی در عرق گاوزبان
و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و اگر بضعف معده بود
علاج جوارش مصطگی یا مصطگی سائیده در خمیرهٔ صندل آمیخته اول بخورند بالائش شیرهٔ
دانهٔ هیل در عرق گاوزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و اگر بسبب ضعف
قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک حرکت
نفسانی مثل غم و فرح حادث گردد علاج خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک بارد یا خمیرهٔ گاوزبان
عنبری اول بخورند بالائش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاوزبان
و بیدمشک حل کرده بنوشند غذا پلاو و قلیهٔ جوزه مرغ صفت دواء المسک بارد
طباشیر ۹ ماشه گلسرخ ۹ ماشه کهربا ۳ ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قرفه ۲ ماشه
مشک خالص دو سرخ کافور ۴ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید هشت توله
بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
آن برودت اطراف و نفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و گلاب
بر رو زنند و بوهای خنک بویانند و بر آبخورهٔ گلی آب نارسیده یا کلوخ گلاب پاشیده
بویانند و دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلک نمایند و کشیدن بشاخها بر
ساقین و قدمین مفید بود و اگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع فرمایند فصل
در امراض پستان قلت لبن یا بسبب قلت خون بود که مادهٔ لبن است
یا بسبب غلبهٔ اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبهٔ اخلاط بود تنقیهٔ آن نمایند بادویهٔ خفیفه
و اولی آنست که فقط از ادویهٔ معدله تعدیل اخلاط نمایند و شیرهٔ تخم شبت ۶ ماشه در
عرق گاوزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیرهٔ کرمانی
۶ ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود ادویهٔ مولدهٔ خون بکار برند
و زیرهٔ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد غذا پلاو مرغ یا قلیهٔ خشکه تناول نمایند

ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض علاج فصد باسلیق جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن از پای موافق زنند و خرقه در سرکه تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای تنضیج ضماد نمایند و بعد از انفجار این مرهم بعمل آید صفت سفیده یک توله مردارسنگ ۶ ماشه موم سفید یک دام روغن کنجد ۲ توله بطریق معروف مرهم نموده استعمال کنند و غذا نان و قلیه بدهند و پوشیده نماند که اگر هر دو پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند

فصل در امراض معده

وجع الفؤاد و آن درد فم معده است اگر از انصباب صفرا باشد علامت آن ظاهر بود **علاج** فصد باسلیق زنند و شیره زرشک یا آب تمر هندی در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده بنوشانند و گلسرخ طباشیر زرورد در گلاب سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بیّن دهد و اگر از ریاح بارده باشد **علاج** آن از حکایت مفصله ذیل برگیرند

حکایت شخصی را وجع الفؤاد بارد لاحق شد رجوع با حقر آورد روز اول شیره دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده و عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضماد کنانیده شد تا ۳ روز همین طریق معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده گاوزبان بادیان نیم کوفته تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته داده شد روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عناب بنفشه افزون ساخته بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز مسهل پرسیاوشان مویز منقی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیره بنفشه شیرخشت روغن بادام اضافه کرده مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده شربت بنفشه حل کرده نوشانید همین نمط ۳ مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد و چونکه برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود دوای مخترع حکیم علویخان در برگ تنبول داده شد صحت کلی یافت

صفت دواء مخترع علویخان نمک ترب نمک پودینه نمک بنگ هر یک ۳ ماشه جوهر لوبان ۵ سرخ نفاح اذخر

یک مثقال دانه هیل دو درم همه را در عرق نانخواه ۳ توله کهرل کنند تا خشک شود پس نگاه دارند عند الحاجت بقدر ۳ سرخ در برگ تنبول نهاده بخورانند **وجع المعده** اگر از ریاح بود قراقر و انتقال وجع گواهی دهد **علاج** جوارش کمونی اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر از فساد غذا بود **علاج** قی کنند و سکنجبین ساده گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حلکرده بنوشند **تخمه و هیضه** تخمه آنست که معده اصلاً در غذا تصرف نکند و هضم نکند و هیضه عبارت از آنست که غذا هضم نشده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب بود باسهال **علاج** اگر طبیعت مستعد بقی باشد از آب گرم و سکنجبین و گلاب قی فرمایند و الا شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی در عرق بادیان و گلاب برآورده صاف نموده سکنجبین ساده حلکرده بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل تربد سفید مجوف خراشیده سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شربت دینار یا شربت ورد مکرر یا شربت سنا در عرق بادیان و عرق گاؤزبان حلکرده بنوشند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود **علاج** بقی تنقیهٔ معده کنند بعده سکنجبین ساده سکنجبین لیموی در گلاب و عرق عنب الثعلب حلکرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف برای حبس اسهال طباشیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ سماق شیرهٔ طباشیر سفید در آب بهی شیرین برآورده شربت حب الآس حلکرده بنوشند و اگر از غلبهٔ بلغم بود **علاج** بعد تنقیهٔ معده عود سائیده در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالایش شیرهٔ دانه هیل در عرق گاؤزبان برآورده شربت انار شیرین حلکرده بنوشند و اگر هیضه از فساد هوا بود که آنرا هیضهٔ وبائی گویند **علاج** خانه را از عطریات و بخورات خوشبو سازند و سکنجبین لیموی و سکنجبین ساده در گلاب حلکرده بنوشند و از قند لیمون و گلاب و آب خالص آبشوره تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و جدوار [illegible] نارجیل دریائی و زهر مهرهٔ خطائی و پپیته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده بنوشند و شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاؤزبان برآورده شربت انارین حلکرده بنوشند و کشنیز سبز ببویند **وجع کلیه** و آن یا از

آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانچه طبع سگ میباشد سبب این مرض اگر از
ریختن سودا بر فم معده باشد علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها
هر ساعت و شورش کنند و دغدغه فم معده و اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج
تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن فرمایند غذا نان و قلیه مرغ **جوع البقری** و این مرضیست
که دران بطلان شهوت طعام بمرتبه شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم رساند
و اعضا نهایت محتاج بغذا می باشند و اکثر با غثیان و غشی باشند و لاغری بمرتبه
بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق است و این مرض را بولیموس هم میگویند
و اگر از سبب مصادمت هوای سرد و ملاقات ثلوج عرض این مرض از سوء مزاج
بارد مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه از فم معده بطلان یابد
و درد در معده احساس کنند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس شود
علاج جوارش کمونی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطگی یا جوارش عود
آمیخته اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده
صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن
گل و روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر با لینت طبع باشد دانه
هیل زیره سیاه زرورد اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین
آمیخته بخورند غذا زرده تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیر کرده
باشند و کباب مرغ و اگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش
تشنگی و قبض طبیعت بود و بوقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غشی کند **علاج**
بوقت افاقه شیره زرشک در عرق کیوره و گلاب برآورده شربت انار یمن
حل کرده بنوشند و غذا نان گندم را در آب انار و سیب تر کرده بدهند **عطش
شدید مفرط** و آن را سه سبب اند سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا
خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سودای احتراقی در معده جمع شود و طبیعت از آن متهادی
گردد و مشتلق آب شود تا باستعانت آن اجزاء خلط مذکور را نرم ساخته دفع
نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف گردد
و دائما عطش بحال خود ماند و انسان سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند

وخاصیت این عطش آنست که هر قدر آب بران صبر کنند یا چیزی گرم مانند زنجبیل بخورند تسکین
یابد علاج شهد خالص یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط سبب دوم آنکه حرارت یا یبوست
بر معده مستولی گردد و ازان باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت
و یبوست سازج بود یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره علاج لعاب
اسبغول مسلم با شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلوبخارا در گلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر حاجت تنقیه بود مسهل و قی بعمل آرند غذا ماء الشعیر سبب سوم آنکه
از حرارت خارجی مانند هوا که از استنشاق بر تشنگی حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش
آب حاصل آید علامت آن آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج
تبرید کرده بند و در خسخانه و یا در جای سرد سکونت ورزند و خمیرهٔ صندل ابل بخورند بالاشیر
شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان و عرق کیوره برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و صندل سفید و خیار بویند ورم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن
سوزش معده و لزوم حمی و تشنگی بسیار و قی و عظم نبض و سقوط شهوت علاج اول فصد
باسلیق زنند بعده اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف
کرده روغن بادام بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و بروز تبرید لعاب
اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و در ابتدای ورم صندل سرخ ربوب گلسرخ در آب عنب الثعلب
سبز سائیده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز
سائیده ضماد کنند بعده سنبل الطیب زر ورد افزایند غذا آشجو و بعد از تنقیه بروز
پنجم آب عنب الثعلب سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق بشربت بزوری شیرین
ساخته بدهند و اگر ورم منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه
معده قرص کهربا وغیره استعمال نمایند غذا آشجو با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت
آن تپ نرم و سقوط اشتها و سوء هضم و تهیج روی علاج بماء الاصول اول نضج بلغم کنند
بعده سنا مکی غاریقون فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول
اضافه کرده مسهل دهند و درین مرض استعمال ادویه حریفه مثل شحم حنظل وغیره نفع بخشند
و باضافه سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود بعمل آرند ضعف ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر هریک ۱۰ درم انیسون تخم کرفس هریک ۲ درم
غافث افسنتین شکاعی بادآورد هریک ۵ درم قنطوریون ۳ درم همه را در ده من آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده هر صبح ۶[?] درم باده درم گلقند آفتابی بنوشند
و اگر ۳ درم مصطگی رومی سائیده سر داروی کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت
آن تلخی موضع و سواد رنگ و افکار ردیه و عفوصت با ترشی دهن علاج فصد باسلیق
زنند و ماء الجبن بکار برند و حلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضماد
کنند و غذا آشوربای طیور و آب نخود و قی در جمیع اقسام مضرت دارد زیراکه جذب مواد
بطرف معده می نماید **نفخ معده** و آن سوء مزاج بارد ساذج در معده حادث شود پس هرچه
خورده شود بسبب برودت مستحیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام باد انگیز مثل باقلا و لوبیا
ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی یا سوداوی یا صفراوی در معده بود پس بسبب حرارت
معده ریاح ازان متولد گردد **علاج** اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ مراقی بود حسب خلط
مسهل تنقیه کنند و اگر از جهة ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند بالایش انیسون
بادیان نیمکوفته تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی یا بهیده
بنوشند غذا نخود آب و از اطعمه غلیظه و اشیای نفاخ و ترشی پرهیزند **قی و تهوع**
و غثیان قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در وی است از راه دهن و تهوع
حرکتی است بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت
پس اگر خلط در جوف معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود تهوع
پس خلطیکه در معده ریخته باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن و خشکی زبان
و قی صفراوی علاج از سکنجبین و آب گرم قی کنند بعده زرشک سماق در سکنجبین شربت
انار ترش سائیده آمیخته بلیسند و بجوارش مصطگی معمولی بداومت سازند صفت
مصطگی رومی ۳ توله زرشک یک توله دانه الایچی خورد ۲ توله نبات سفید ۳ چند بدستور
معروف تیار سازند غذا آشجو و اگر بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر
علاج تخم ترب تخم شبت اصل السوس غیر مقشر در آب جوشانیده صاف کرده
قی کنند بعده جوارش مصطگی اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره پودینه
خشک در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد

وعلامت برودت ظاهر بود جوارشش مصطگی وجوارشش عود ترشش وجوارشش عود
شیرین تناول فرمایند واگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین وجوارشش انارین
فائده میکند **قی الدم** یعنی برآمدن خون از معده بقی وآن باز انفجار فوهات عروق حوالی معده
بود علاج فصد باسلیق از دست راست زنند ودم الاخوین کهربا اقاقیا سائیده در رب
بهی شیرین آمیخته بلیسند وباقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکه با رب بهی
شیرین **فواق** حرکتی باشد از جمیع اجزای طبقهٔ داخلی معده برای دفع موذی وآن یا
بسببی باشد وعارض میشود بعد استفراغهای مفرط واین قسم علاج ندارد ومنجر به هلاکت
است وعلامتش آنست که بعد استفراغ وحمیات حاده می افتد علاج شیر زن بنوشند
ولعاب بهیدانه لعاب اسبغول با روغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا
از بلغم بود علامت آن قلت تشنگی وخواهش چیزهای گرم ولینت نبض علاج اگر ماده
کثیر بود تنقیح ومسهل بلغم دهند واگر کثیر نبود بقیات معده را پاک سازند وعود سائیده
در عسل خالص آمیخته بلیسند غذا شوربا ویا از ریاح بود علامت آن درد وانتقال آن
وتسکین فواق باخراج ریح واین اکثر بعد از تخمه عارض شود وصبیان را اکثر بود علاج
جوارشش کمونی بخورند ونمک سبوس تکمید سازند وبعض اطبا در تصانیف خود ا
آورده اند که در فکر انداختن وترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است
لیکن نزد احقر السبب آنست که مرتکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت
بسبب انصراف خود از اندفاع واصلاح موذی باز ماند وماده که در معده موجود است
بسبب قیام خود وبجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند **ذرب**
واین علت است که هرچه خورده شود تغیر نیافته برون آید واین را اسهال معدی هم
گویند واین مرض مزمن میباشد وحادث میگردد از ریختن صفرا بر معده علامت
آن حادث شدن عقب حمیات صفراوی یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویهٔ حاره
وخروج صفرا در اسهال علاج گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاوزبان خیسانیده صبح
مالیده صاف کرده مغز فلوس گلقند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین
بالا ریخته بنوشند بدستور وقت دوپهر آب مونگ وبوقت شام خشکه یا شله
برود تبرید لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم در عرق گاوزبان

وعرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و بعده برای قبض طبیعت بعد
از تنقیه دانه هیل طباشیر سفید زرورد سائیده در شربت حب الآس یا رب بهی آمیخته بلیسند
یا از بلغم بود علامت آن کثرت بزاق و غثیان و قی بلغمی **علاج** اول بادویه خفیفه تنقیه
کنند بعده جوارش مصطگی اول بخورند بالائش شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره
دانه هیل در آب برآورده صاف نموده شربت حب الآس حلکرده بنوشند غذا یخنی پلاو

سفوف برای ذرب از هر نوع که باشد مجرب و معمول است

صفت موچرس مائین خورد گل دهاوه هریک یکدام مصطگی دو دام هیل گری کوکنار
رال خشک هریک دام کوفته بیخته سفوف سازند و یک ماشه صبح و یک ماشه شام
بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ و نوعی است از ذرب که آنرا اسهال دماغی گویند
و سبب آن آنست که از نزله که از دماغ بر معده ریزد غذا مزلق شود علامتش آنست که
بعد خواب زیاده شود **علاج** اگر غلبه از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند و در تجفیف
جدوار مداومت نمایند و خوردن افیون هم نفع دارد **حرقت معده** اگر از خوردن
غذای غلیظ بود **علاج** قی کنند و مسهل تنقیه سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت
معده نمایند و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بسبب صفرا بود **علاج** لعاب اسپغول
مسلم لعاب بهیدانه شیره آلوبخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انارین
یا شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و اگر از خون بود
فصد زنند و اگر بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده بود علامت آن آنست که بعد
اکل غذا ساکن شود **علاج** از دست چپ فصد اسلیم زنند و بهیله مربی یا آمله مربی
مداومت سازند و اگر حاجت افتد بار انجبین استعمال کنند **فصل در امراض
جگر و طحال و مراره** **ورم جگر** اگر از غلبه خون بود و در مقعر جگر باشد علامت
آن احتباس بطن و غشی و برد اطراف و فواق و سقوط اشتها و درد شدید و اگر در
محدب باشد علامت آن سرفه شدید و ضیق النفس و احتباس بول و ورم
هلالی شکل باشد **علاج** فصد باسلیق زنند و سکنجبین در آب انارین حلکرده بنوشند
غذا آشجو و بدانند که در محدبی رعایت ادرار و در مقعری رعایت اسهال واجب است
و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاهره **علاج**

گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته تخم خیارین نیمکوفته زرشک بیدانه یعنی منقی
شب در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر یا گلقند آفتابی
داخل کرده بنوشند و بعد نضج باضافه مغز فلوس خیارشنبر خشت گلقند آفتابی روغن بادام
شیرین مسهل دهند و بروز تبرید لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و اگر حاجت بود شیره تخم خیارین نیز داخل
کنند و در ابتدا صندل آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد
کنند و در تزاید اکلیل الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحطاط
زعفران عود افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت
آن تب ملایم و بلغمیت براز و سفیدی قاروره **علاج** اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال
جوارشات و معاجین مقوی جگر فرمایند **سوء القنیه** و آن مقدمه استسقا است
و سبب آن ضعف کبد و سوء مزاج بارد است و علامت آن تهبج اطراف و سفیدی
رنگ و ترهل جلد **علاج** از اغذیه غلیظه لزجه پرهیزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند
و نخود آب و چوزه مرغ و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند **استسقا**
و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و
تورم اعضا میباشد و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد و
چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد
از خواب حادث گردد یا از ضعف معده بود که غذای را نخوبی هضم نکند و کیموس خام
بکبد رسد و کبد نیز از نضج آن عاجز بود و پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا
کند علامت آن سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن
دوم زقی و آن از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ثرب و امعاء حادث گردد
و این بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند
یا مریض از پهلو به پهلو غلطد آواز پدید آید سوم طبلی و وی آنست که ریاح غلیظ عسر التحلیل
در مکانیکه اجتماع رطوبت زقی میشود مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن
ناف و چون دست بر شکم زنند آواز طبل برآید و این هر سه قسم بی ضعف جگر نمیشوند

ونیز علاج هر سه مشترک است **علاج** و بیا لور داهال بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث
هندعرقیات برآورده شربت دینار با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند و تا سه روز همین قدر بنوشند بعده یک یک
دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقلیل غذا فرمایند تا چند
یک وقت شله با آب نخودی بخورانند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه افتد تنقیه
کنند و آب بمستسقی ندهند فقط بر عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا
ورزند و اگر بجای آب شیر شتر دهند هم مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود
جوارش مصطگی تا هفت ماشه بدهند و در طبلی ادویهٔ کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان و
شیرهٔ دانه هیل و جوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقاء زقی استعمال مدرات
ضرور نیست و گاه استسقاء بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مروق یا
دواء الکرکم یا معجون کلکلانج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای
مستسقی ورم کنند زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از هر یک
چهار ماشه مرصبر ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه پشک بز پشک گاو خشک
هر یک یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه همه را در آب سائیده نیمگرم ضماد کنند **یرقان**
و آن مرضیست که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر
سیاه بود از سودا پس سبب یرقان اصفر چنین است که در میان مراره و جگر سده
افتد پس صفرا از جگر بمراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد
علامت آن قی صفراوی و تلخی دهن و ثقل قلیل در موضع جگر و سفیدی براز و تیز بول
علاج شیرهٔ مغز تخم خربزه شیرهٔ مغز تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا اش جو **حکایت** شخصی را یرقان قبل از بلوغ
افتاد آنرا شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ زرشک در آب برآورده
شربت بزوری حل کرده در یک روز سه مرتبه داده شد و روز دوم خراطین خشک
سائیده در شربت بزوری آمیخته اول بلیسانیده بالایش شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ
مغز تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین نیمکوفته تخم کاسنی خار خسک

در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری حل کرده دادم تجدید بروز هشتم
مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دادم بوقت صبح روز دوم اجابت
شد براز سفید رنگ بقبض برآمد دانسته شد که سده درمیان مراره و امعا نیز حادث
گشته پس برای تلیین طبیخ آلو بخارا گلقند آفتابی افزوده داده شد بوقت سه پهری قولنج
افتاد حال مریض متغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف رو نمود پس ازان حسب حاجت
سه مسهل بعمل آورده شد و بعد مسهلات آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد
بفضله تعالی صحت یافت وگاه بحدوث سده بسبب غلبه صفرا یرقان حادث میشود علاج
آن تنقیه صفرا است و یرقان اسود بسبب وقوع سده درمیان کبد و طحال حادث
میگردد و علامت آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست **علاج**
خراطین خشک سائیده بنات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره تخم
کشوث در آب برآورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و مسهلات تنقیه سودا نمایند
و بالجبن نفع عظیم می بخشد و فوفل مصطگی افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند **ورم سپرز** اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض و تشنگی و سیاهی و
غلظت قاروره وگاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید **علاج**
فصد باسلیق از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی ضماد
سازند روز سوم بابونه غذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز
درمیان شدت نمودن آن و زردی چشم و زبان **علاج** منضج و مسهل صفرا دهند
و عنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک در سرکه و آب
عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش و زیادتی
حجم سپرز **علاج** سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش سکنجبین در
عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و کنجد و پشک بز پشک گاو خاکستر چوب آکهه در
سرکه سائیده نیم گرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره مسهل دهند و علاج
نفخه طحال قریب همین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری تیار کرده باشند
و عرق گوگرد بنفخه طحال فائده عظیم بخشد و نفخه طحال از ریاح سوداوی حادث میشود
و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ سپرز است **فصل در امراض امعاء**

و مقعد و گرده و مثانه اسهال اگر بسبب فساد غذا بود یعنی غذا که بکثرت خورده
شود یا بی اشتها خورده شود و از آن باعث اسهال لاحق شوند علاج شیرهٔ بادیان در
عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند و از غذا منع فرمایند
و باقی علاج آنچه در تخمه و هیضه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات باشد که از دماغ
بمعده فرود آیند علامتش آنست که بعد خواب طویل حادث شوند علاج آنچه در
ذرب گفته شد بعمل آرند و اگر بسبب انصباب خلط بر خمل معده بود پس اگر انصباب
صفرا باشد علاج آن تنقیهٔ صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند
صفته گلسرخ پنج درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ
عربی هر یک سه درم کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند و اگر از انصباب سودا بود علاج
تنقیه سودا فرمایند و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری بود و نیز
بدانند که اکثر اسهال کبدی در شب می باشند پس اسهال اگر دموی باشند علاج
بند نکنند و فصد باسلیق یا اکحل کشایند و وقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر
سفید دم الاخوین سائیده در شربت حب الآس آمیخته اول بلیسند بالایش لعاب
ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار حل کرده تخم ریحان پاشیده
بنوشند و اگر صفراوی باشد تبرید نشاید کرد لیکن برای تسکین کبد صندل سفید
سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسپغول مسلم پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین قسم ادویه مسکنه که دران قبض کثیر نبود استعمال نمودن
جائز است زحیر و آن حرکتیست از معای مستقیم جهت رفع فضله بر سبیل اضطرار که در
ترک او اختیار نبود و بتقاضای شدید چیزی کم دفع شود و تقاضا باقی میماند و اکثر باد و خون
هم بود و سبب آن یا رطوبت مالحه اخلاط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و
خروج رطوبت علاج لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده
گلقند آفتابی مالیده شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر درد
و پیچش زیاده باشد روغن بادام اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب
اسپغول افزایند و بعد از سه روز بهدانه و اسپغول را بریان کنند و لعاب برآورده
استعمال فرمایند و اگر بسبب ریاح درد شدید بود شیرهٔ بادیان داخل سازند

واگر قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ دانه هیل شیرهٔ زرشک در عرقیات
برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند واگر خون بسیار آید شیرهٔ انجبار افزایند غذا
دال و خشکه واگر زحیر سدی باشد یعنی ثفل در روده بند شود و باعث آن زحیر حادث
گردد علامت آن درد و قبض دائم و خروج ثفل یابس علاج فلوس خیارشنبر اول
بلع نمایند بالاپیش لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند
پس اگر فلوس خیارشنبر در براز خارج نشوند تا برای تنقیهٔ سده مغز فلوس در لعاب ریشهٔ خطمی
مالیده شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین با لارنجته بنوشند غذا میانهٔ روز آش
مونگ شام دال خشکه واگر زحیر بمجامعه حادث گردد از کثرت استعمال مزلقات اجتناب
نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند واگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه
در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام بالارنجته بنوشند
واگر قبض مطلوب باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین چرب نموده بدهند صفت آن
اسپغول تخم ریحان تخم مرو بریان نشاسته تخم حماض تری بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
سفید همه را مساوی الوزن گرفته بغیر از سه تخم کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند مغص
و آن درد امعا است اگر از بلغم بود تنقیهٔ آن کنند واگر از صفرا بود علاج لعاب اسپغول
مسلم لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند واگر
از ریاح بود علاج شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان
برآورده شربت بنفشه با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند واگر بسبب دیدان بود علامت
آن احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی علاج اول دوشیره در شیر گاو با نبات شیرین
کرده بنوشند بعده کمیله تربد سفید مجوف خراشیده شحم حنظل حب النیل سائیده در
گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند قولنج سده ایست که در امعا اسفل خصوصاً
در قولون واقع شود و آن از درد بسیار و اجابت فضلهٔ براز متعسر گردد و سبب سده
بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال اطعمهٔ
غلیظه و شدت احتباس براز علاج شربت دینار و شربت ورد مکرر در عرق بادیان
حل کرده بنوشند واگر ازین کار برنیاید روغن بیدانجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی

آمیخته بخورند بالایش شربت سنار در گلاب وعرق بادیان حلکرده بنوشند واگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشه سنارمکی خربق ابیض هریک ۲ ماشه بسفایج فستقی ۳ ماشه
قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید ۹ ماشه زنجبیل چهار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل ۳
ماشه روغن بیدانجیر توله سردار و نموده حقنه کنند وطریق استعمال آنست که آنرا دو حصه
نمایند یک حصه اول تعجیل آرند و عندالحاجت حصهٔ دوم پس از چهار گهڑی پس اگر
شفا یافت فبها والا منضج بلغم داده مسهل دهند حقنهٔ دیگر جادمین تالیفات
حکیم عبدالهادی صاحب مجرب مولف صفت آن برگ کلم برگ
چقندر برگ کرفس از هر یک دسته آب اینها را گرفته سبوس گندم آرد جو از هر یک کفی
لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد
سفید زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر
بیخ کرفس بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل
خطمی تخم خبازی اذخر مکی افسنتین رومی اغاریقون کمافیطوس کمادریوس حلبه سورنجان
از هر یک دو مثقال انجیر زرد عناب ترمس اصفهانی از هر یک ده دانه مویز منقی سپستان
از هر یک بست دانه سنارمکی چهار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند
تا سی صد مثقال آب بماند پس صاف نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت
ترنجبین گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال روغن نارجین روغن حب الخروع روغن بادام
تلخ از هر یک چهار مثقال ریوند چینی سوده یکدرم بورهٔ ارمنی نمک طعام سوده از هر یک یک
مثقال سر دار کرده اول یک دفعه با آب نمک حقنه کنند پس چهار مرتبه با آب مطبوخ
مذکور حقنه نمایند و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است واین حقنه برای قولنج
و جمیع امراض بلغمی چون صرع وسکته و فالج ولقوه فائدهٔ عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج
بسبب ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمهٔ بارده نفاخه وانتقال
مدد و علاج جوارش کمونی اول بخورند بالایش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس
اذخر مکی مویز منقی در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند واز
آرد ماش هندی نان بپزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل

در روغن بابونه یا روغن قسط و روغن بید انجیر مالیده بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور حلتیت و زنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمی حاده و عطش
و قی مراری و درد در عروق و این قولنج بتدریج افتد علاج فصد باسلیق از جانب موافق
زنند و فرق در قولنج و درد گرده آنست که درد گرده بجای گرده بود و مائل بطرف قطن
باشد و درد قولنج مائل پیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد **بواسیر**
زیادتی بود که در فوهات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی ثولولی که مشابه
ثولول بود دوم عنبی که مشابه دانهٔ انگور باشد سوم توتی و آن مشابه توت سیاه بود
و این هر سه قسم یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود
و هر واحد ازین یا خونی بود یا غیر خونی خونی آنست که ازوی دم سیلان نماید و غیر خونی
خلاف آن علاج لعاب ریشهٔ خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر شکایت قبض بود هلیلهٔ مربی شسته اول بخورند بالایش
دوا مذکور بنوشند و اگر حرارت در مزاج بود شیرهٔ تخم کاهو اضافه کنند و خون بواسیر
ابتدائش یکدو دو وقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاثا اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان
برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
سنگ جراحت سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش آب آهک
در آب ترکرده آب زلال گرفته شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
فصد باسلیق زنند و اگر خون سوداوی بود تنقیهٔ سودا نمایند و اگر سوزش بدرجهٔ کمال بود
حضض مکی مغز نبولی هر یک شش ماشه کافور سه ماشه در آب برگ نیب سائیده
پنبه دران ترکرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند
و در شیر خر جوش دهند و سه روز دران شیر دارند بعده برآرند و بمقدار نصف
نخود بر دانهٔ بواسیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق عمل آرند پس همه
دانه ها بی اذیت خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوای مذکور حجمه بر مقعد گذارند
و در میان استعمال دوای مفرح یاقوتی یا خمیرهٔ مروارید یا دوار المسک برای تقویت
قلب خورده باشند **صفت سفوف مقلیاثا** تخم تره تیزک ثابت ۲ درم

زیره کرمانی در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم گندنا تخم کتان هلیله سیاه
در روغن زیت بریان کرده هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال همه را غیر از تخم تره تیزک
کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم با آب سرد و قسمی است از ریحی که مسمی است بریح
البواسیر و آن ریحی است غلیظ عسر التحلیل که حادث میکند درد شدید و از بطن تصاعد
میشود با خصیتین و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سودای غلیظ بود **علاج** منضج و مسهل
سودا تنقیه کنند و اطریفل مقل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال فرمایند **صفت
اطریفل مقل** مقل شش درم پوست هلیله زرد آمله منقی پوست بلیله هر یک ده درم
مقل را در آب گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند پس
ادویه دیگر کوفته بیخته دران داخل کنند **صفت حب مقل** پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم
خردل دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و دارو های دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند
و حب بندند **صفت معجون خبث الحدید** خبث الحدید مدبر پانزده درم
هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی کومازج از هر یک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکی
سعد کوفی زنجبیل فلفل گرد کندر از هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربی سه چند
بدستور معروف معجون سازند شربت بقدر یک جوز بزرگ **تدبیر مدبر کردن
خبث الحدید** خبث الحدید را در سرکه انگوری شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل
سرکه کرده باشند بعده سائیده بکار آرند **خروج المقعد** و آن بر دو نوع است
یکی آنکه بسبب ورم عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد دوم آنکه بسبب
استرخا و تشنج بود علامتش آنست که مقعد بآسانی اندرون رود و باز بیرون آید
علاج گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مقعد را بطریقی که در
امراض اطفال گذشت اندرون رد کنند **ورم مقعد** اگر حار بود و بعد استعمال ادویه
حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد علامت آن سوزش و تقطیر بول **علاج**
فصد باسلیق زنند و مرهم سفیداب بر مقعد گذارند و عنب الثعلب خشک اکلیل الملک
تخم خطمی در آب جوشانیده بآن آب استنجا نموده باشند و از ادویه و اغذیه
قابضه پرهیز کنند **صفت مرهم سفیداب** موم سفید یک مثقال را در روغن گل

پنج مثقال گداخته سفیداب مروارید سنگ از هر یک یک مثقال سائیده مخلوط کرده مرهم
سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد و کافور ۲ ماشه افزایند
خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد و اگر از غلبهٔ خلطی
بود تنقیهٔ آن کنند و روغن گل مالیده باشند و اگر مقدمهٔ بواسیر بود آنچه در بواسیر گفته شد
بعمل آرند **ورم گرده** سبب آن یا غلبهٔ خون صفراوی باشد علامت آن برون
آمدن صفرا در قی و شدت عطش و زردی بول **علاج** فصد باسلیق از طرف مخالف
زنند و لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا از بلغم بود علامت آن بطوء نبض و سفیدی بول و براز و مریض
راست نتواند استاد و در روی و چشم و تمام بدن ترهل ظاهر شود **علاج** تنقیهٔ بلغم کنند
و اکلیل الملک گل بابونه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند **درد گرده**
اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع و تمدد بی گرانی **علاج** شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم
کشوث در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا ماء الاصول که سابق
ذکر یافت باضافهٔ خارخسک و تخم خربزه استعمال کنند و حلتیت در روغن بابونه
سوده نیمگرم طلا سازند و برگ پان بران بندند و بابونه شبت اکلیل الملک سبوس گندم
در آب جوشانیده مریض را دران نشانند و اگر از ضعف گرده بود علامت آن
ضعف باه و آمدن بول مثل غسالهٔ گوشت **علاج** اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل
آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت و اگر غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن کنند و اگر بسبب کثرت جماع
یا کثرت استعمال مدرات بود شیر شتر برب بهی بنوشند و اگر ضعف گرده از
لاغری آن بود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن
علاج از مغز بادام شیرین مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند و با
آن مداومت کنند غذا نان میده روغنی و کلهٔ گوسفند یک ساله و اگر در گرده از رمل و
حصات بود پس آنچه در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند **رمل و حصات**
کلیه سبب این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بمرور زمان رطوبت
آن را لطیف کند و متحجر گرداند پس اگر ماده بسیار و در غایت لزوجت بود حصات
پیدا گردد و الا رمل متولد شود پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد

در موضع گرده و بیاض بول و رقت آن و علامت ریگ ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر
بول و صفای آن و خروج ریگ سرخ در آن علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول
بخورند بالای آن شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند **صفت سفوف حجر الیهود** حجر الیهود شش درم کلتی پانزده درم
تخم خربزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر هریک چهار و نیم درم سیسالیوس دو درم
صمغ عربی ۶ درم نشاسته کتیرا از هریک سه درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم **صفت معجون حجر الیهود** مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین مغز تخم خربزه حب کاکنج هریک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم عسل خالص سه چند ادویه
بطریق معروف معجون سازند سه درم شربت است و اگر حاجت افتد فصد باسلیق
از جانب موافق زنند اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود اخراج ماده از
منقیات بلغم نمایند بعد از آن گل بنفشه عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان
تخم خربزه عناب تخم بلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ
بنفشه شربت بزوری داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز
سنا مکی گلسرخ مغز فلوس خیارشنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل
دهند بروز تبرید لعاب ریشهٔ خطمی لعاب بهیدانه در آب برآورده شربت بزوری معتدل
حل کرده بنوشند و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی
دارد حصات را بریزاند و مرتبهٔ دیگر متولد شدن ندهد **حصات و ریگ مثانه**
سبب این حصات و ریگ نیز همانست که در بحث حصاة و ریگ کلیه مذکور شد علامت
آن سفیدی و رقت بول و عسر آن و غلبهٔ نعوظ و درد موضع مثانه و بقراط گوید که فرق
در ریگ مثانه و ریگ گرده آنست که ریگ مثانه سفید بود و ریگ گرده سرخ
علاج آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی تر ازو و استعمال معجون که از تجربهٔ صاحب ریاض است
کنند فائدهٔ عجیب بخشد **صفت** حب بلسان خولنجان سلیخه مساوی الوزن گرفته
بعسل معجون سازند و هر روز بقدر جوز با آب ترب بخورند و اگر گل داودی خشک گرفته
سفوف ساخته هر صباح کف دست بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند مضایقه ندارد
مقدار شربت از یک درم تا چهار درم **ذیابیطس** و آن مرضیست که تشنگی

قالب باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند لیکن باراده بخلاف
سلس البول که او بی اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد در گرده پس جذب
کند مائیت را از کبد و او از ماساریقا و او از معده و دفع کند گرده مائیت مذکور را بطرف
مثانه و لیس چونکه همین نمط مائیت را جذب نموده باشد ازین باعث تقاضا
آب و دفع بول علی سبیل الاتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی و رقت بول
و سفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابطیس اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کاهو
شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند
غذا آشجو و درین مرض از ادویه مسهل پرهیزند و قرص ذیابطیس که خوانند نیست صفت
قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاهو هر واحد ده درم تخم حماض کشنیز خشک
گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی صمغ عربی از هر یک دو درم کافور
نیم درم همه را کوفته بیخته در شیرهٔ خرفه یا کاهو یا آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند
و بوقتیکه این مرض مزمن شود و مگسها بر بول هجوم نمایند آن وقت کلونجی خشک را بسایند
با شکر تری آمیخته دو کف هر روز بخورند در راه روند و یا کلونجی و گوکهرو و جو کوفته کرده در
چهار کوزهٔ آب بجوشانند وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم
داخل کرده بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند
که خشت نیم پخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد و نمک
کهاری یک اثار یا و بالا در صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش خوب سرخ
کرده در آب نمک سرد کنند بحدی که آب مذکور در خشت بالکل جذب شود بعد
ازان خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرهٔ
برم ڈنڈی سبز هشت بار سرد کنند بعده در شیرهٔ اونٹ کٹاره هشت مرتبه سرد
کنند و همین نمط در شیرهٔ سنگهاهولی سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام
موچرس یک دام یا کهان بید یکدام الایچی خورد یکدام ستاوری یک دام پوست بیخ درمه
ابنه گوکهرو خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دام ست گلو شش دام نبات
سفید هموزن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف ساخته ۳ درم بشیرهٔ خار خسک بخورند
حرقت بول اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علامت آن صبغ بول علاج شیرهٔ

تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت کاکنج
حلکرده بنوشند و اگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده با خون **علاج**
فصد باسلیق زنند بعد از آن جناورق الغبره یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش شیرهٔ
تخم خیارین شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ خارخسک در آب برآورده شربت
بزوری حلکرده بنوشند و بعد از تنقیه مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر موی سوخته پوست
کدوی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیدآب از هر یک دو ماشه سرمه ساکرده قدری از آن در شیر دختران حل
کرده در احلیل بچکانند **سفوف** از بیاض حکیم اجمل خانصاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و همو زن آن سرپاره
یا واثار سنگ جراحت و نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر باده گاو خورده
باشند. **ایضاً** سفوف دیگر برای قرحهٔ سوزاک از تجربهٔ جناب حکیم محمد شریف خانصاحب
مغفور **صفت** طباشیر سفید دانهٔ هیل ست گلوکباب چینی از هر یک دو ماشه قلمی کشته
نیم ماشه ست سلاجیت ۳ ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جملهٔ یک خوراک است همراه
شیرهٔ تخم خیارین بخورند **احتباس بول** یا بسبب ورم کلیه یا ورم مثانه یا از جهت حصاة
باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود که
در مثانه عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تاکل اطعمهٔ غلیظه **علاج** پرسیاوشان
اذخر تخم کرفس در آب جوشانیده صاف نموده شربت بزوری حار حل کرده
بنوشند و قدری زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالایش مطبوخ
مذکور بنوشند مناسب بود و گل تیهورا در آب پخته بر مثانه بندند **تقطیر بول** اگر از صفرا
بود علاج آن مثل حرقت البول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد **علاج** معجون خبث الحدید اول بخورند بالایش
شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
حلکرده بنوشند و روغن ترب بر مثانه بمالند **سلس البول** و آن مرضیست که در آن
بول بی اراده برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود **علاج**
معجون کمونی یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطگی بخایند

در گلقند آفتابی آمیخته بخورند و نشاسته در گلاب سرشته بر عانه ضماد کنند و خوردن گوند سیاه
بوقت خواب یک توله یا نیم توله سفید بود و سنگھاڑہ و نبات هموزن گرفته سفوف ساخته
علی الصباح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن
احتراز کنند زیرا که سلس البول پیدا میکند **بول الدم** سبب آن انفجار رگیست از رگها علامت
آن خون همراه بول یا پی بول آمدن **علاج** فصد باسلیق زنند و بعده در ابتدا احابسات
خون باقدری مدرات استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا حابسات خون فقط استعمال
کنند که بارها ذکر یافته اند

فصل در امراض رحم و انثیین و قضیب عقر

یعنی بچه ناشدن و آن یا از جانب زن بود یا از جانب مرد و امتحانش چنان بود
که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و ته نشین نگردد
عقر از جانب آن باشد **علاج** اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
مرد و زن بالتوافق باشد **سفوفی که اصلاح منی کند** شقاقل مصری ثعلب مصری
مصطگی رومی دارچینی طباشیر تج نوتال مکھانه گوکھرو سنگھاڑہ خشک پستان از هر یک
یکیک توله نبات سفید سه دام کوفته بیخته بوزن برابر چهار ده توری بهند هر روز یک گهری با شیر
ماده گاو تازه پاو آثار پخته خوردن بفرمایند و در اثنای خوراک از ترشی و جماع پرهیزند و
اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس ساذج یا مادی بود علاج
آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته **کثرت اسقاط** پس اگر از عوارض خارجی
مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از آن ورزند و اگر از اسباب داخلی بود مثل سیلان رطوبت
رحم پس باپنجه و سیلان رطوبت رحم گفته اید بکار برند و اگر علامت اسقاط شروع شود برای حفظ جنین خمیرهٔ مروارید
اعمال بخورند بالایش شربت الجبار در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیره
دوا رنید یا قوتی معتدل یا دوا المسک کنند هم شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر
شود آنوقت نگاه ندارند بلکه برای مدد اخراج جنین بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته
پرسیاوشان اذخر مکی در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند
و بعد اسقاط گره بانس پنج عدد پوست اخروٹ دوده کپاس هر یک ۲ توله پوست
سیاه [illegible] یک توله فلوس مس هفت عدد در ده آثار آب بجوشانند تا
به ثلث رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب [illegible] [illegible]

قدری قدری نوشانیده باشند و بروز سیوم گره بالس و فلوس سس و پوست سیاه املتاس
قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان موثه بقدر دو درم
و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان دهند و تا چهل روز از روغن
وغیره پرهیز کنند **عسر ولادت** یا بسبب فربهی زن یا بسبب ضیق رحم یا از جهت ضعف
واقع باشد **علاج** بروغن بابونه و روغن گل از عانه تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان
تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب جوشانیده قند سیاه کهنه داخل
کرده بنوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر جنین در شکم بمیرد علامت او آنست
که حرکت جنین مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس بتواتر آید **علاج**
مطبوخی که در اسقاط گذشت باضافه اجواین خراسانی و ابهل بعمل آرند و فرزجه استعمال
نمایند **صفت** زراوند مدحرج ابهل حب الرشاد مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در
زهره گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که
اجواین دیسی اگر موسم سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد
شش ماشه در آب سه پاو جوشش دهند تا یک و نیم پاو بماند پس یک پاو
شکر سفید انداخته باز بجوشانند تا قدری آب بسوزد و بعده روغن زرد یک پاو
گرفته قرنفل دو عدد دران انداخته بر آتش گذارند و وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن
مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سرد نموده
بنوشانند و تا سه روز بهمین نمط بعمل آرند و بجای آب عرق گاوزبان و عرق بادیان
داده باشند و غذا هیچ ندهند و روز چهارم از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته
کشمش نبات روغن زرد حلوا ساخته بخورانند و اگر دختر بود صمغ عربی در حلوا افزایند
و بروز ششم شوربای مرغ با شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرهیز دارند و
که در روغن زرد بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند
و در میان چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهلم غسل داده باشند و سر زچه
را بروغن کنجد تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن
زنند **کثرت طمث** و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتیکه قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد **علاج** بعد تنقیه بوقت حدوث

ضعف مفرط قرص کهربا اول بخورند بالایش شیره ریشه بیخ الجبار شیره حب الآس در
عرق گاوزبان بر آورده رب بهی شیرین حل کرده تخم بارتنگ پاشیده بنوشند
وسفوف معمولی استعمال فرمایند **صفت سفوف معمولی** سنگ جراحت
دو دام گوند ڈهاک یکدام مائین خورد نیمدام نبات سفید دو دام همه راکوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یک کفدست با یک پاو شیر ماده گاو تازه **فرزجه** از مجربات
جناب حکیم محمد واصل خان صاحب مرحوم برای حبس دم طمثی **صفت** گلنار فارسی
هر یک چهار ماشه کندر سه ماشه سرمه اصفهانی سه ماشه اقاقیا سه ماشه شب یمانی نیم
ماشه همه راکوفته بیخته درآب بارتنگ سرشته فرزجه کنند و جناب نیایا صاحب
اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خان صاحب مغفور در مظفری ارقام فرموده اند که اگر
جنطیانا را سائیده مساوی آن حنا سائیده گرفته درآب سرشته مریضه مبتلای کثرت
طمث بر کفدست و پا ضماد کرده تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند بفضله در
تکرار عمل احتباس طمث گردد بگذا فی علاج الامراض و حرزباه کرار امرار اً **احتباس و**
قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاجش مثل علاج ورم رحم کنند و اگر
بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف و زردی بدن و تقدم استفراغ
خون مثل فصد و بواسیر وغیره **علاج** ادویه مقویه اعضای رئیسه استعمال کنند و
مدرات ندهند و اگر از غلظت خون که از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود **علاج**
فصد صافن و یا باسلیق زنند و شیره تخم خیارین شیره خار خسک شیره
تخم خربزه درآب بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
برای نضج ماده گل بنفشه عنب الثعلب خشک پرسیاوشان تخم خطمی خار خسک
تخم خربزه ابهل شکطرامشیع در عرق بادیان جوشانیده صاف کرده شربت
بزوری یا عسل خالص حل کرده بنوشند و بروز مسهل ادویه مسهله بر منضجه افزوده و ادویه
مدره کم نموده مسهل دهند بروز تبرید شیره تخم کشوث شیره تخم خیارین در عرق
گاوزبان بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند **سیلان رطوبت از**
رحم باید که مریضه پنبه سفید وقت شب یک پاره بر دارد صبح بر آورده خشک ساخته
ببینند از رنگ آن غلبه خلط که سیلان رطوبت از وست دریافته میشود مطابق

نیافت علاج کنند پس اگر از غلبه صفرا بود علاج باز ادویه سرد ضج واده تنقیه صفرا کنند
واگر از غلبه بلغم وسودا بود تنقیه آن کنند بعده تخم تمر هندی را در آب یک شبانه روز تر
دارند پس برآورده مقشر نموده باز دران آب ترکنند تا آب خشک شود ربع وزن آن
مغز تخم بکاین وهشتم وزن آن صندل سفید وهموزن ادویه نبات سفید بگیرند وهمه را کوفته
بیخته استعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسی شیر ماده گاو وفرزجه که در کثرت طمث
مذکور شد بعمل آرند **ورم رحم** اگر حار بود علامت آن حمی حاد وانتفاخ رحم وتشنگی **علاج**
اول فصد باسلیق زنند وبرای حمی شربت بزوری در عرقیات حل کرده خاکشی پاشیده
بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم خطمی تخم خیارین
نیمکوفته تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند صبح مالیده صاف
نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند وبوقت ظهور نضج بروز مسهل
گل سرخ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دهند بروز تبرید
شیره عنب الثعلب خشک شیره تخم خیارین در عرق گاوزبان برآورده شربت بزوری
حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند وبعد از الفراغ مسهلات آب کاسنی سبز مروق
با شربت بزوری استعمال فرمایند ودر ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض ملی در آب
عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند ودر انتها گل بابونه گل خطمی عنب الثعلب
اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد
کنند واگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه وتخم کتان
رحم را حقنه کنند وگل خیرو در آب جوشانیده مریضه را دران نشانند وگل بابونه تخم
حلبه تخم کتان آرد باقلا در آبیکه انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه
ورم نضج یافته منفجر گردد برای تنقیه ریم شیر گاو با نبات شیرین کرده در محقنه انداخته رحم را
حقنه کنند یا بماء العسل حقنه سازند وبعد تنقیه برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون در روغن
گل آمیخته حمول سازند واگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند **اختناق الرحم**
این مرض مشابه بصرع بود ونوبت ودور غشی آید بسبب بخارات که از رحم بطرف
دماغ متصاعد گردند وفرق درین مرض ودر صرع آنست که عقل درین مرض بالکل
زائل نگردد وچون صاحبش بهوش آید هر چه در غشی بر وگذشته باشد آنرا بیان کند

علاج در وقت نوبت دست و پاها بر بندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند و جند بیدستر
ببویانند و وقت هوش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی در اوعیه آن باشد تنقیه
بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر از احتباس طمث بود فصد صافن زنند و مسهل
سودا دهند و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود علامت
آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب اسپغول
مسلم شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای
آب عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرقه در لعاب اسپغول و گلاب تر کرده بر
موضع ورم نهند و در ابتدا گل خطمی عنب الثعلب خشک حضض یکی در آب کشنیز سبز
سائیده ضماد کنند و در تزاید تا انتها آرد جو آرد نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه
اکلیل الملک در روغن گل سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود مسهل گرم تنقیه کنند
وجع خصیه اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج
خرقه در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز آب کدو تر کرده
بران نهند و اگر درد شدید بود قدری افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت
آن قلت درد و نبودن سوزش باشد علاج مال الکنکنی بلدی مغز بادام مغز بیدانجیر در شیر
میش پخته ضماد کنند بالای آن برگ پان بندند و اگر از ضربه و صدمه بود علاج فصد
باسلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند و از آرد
گندم و بلدی در روغن زرد حلوا پخته بربندند که فائده عظیم بخشد فتق و آن مرضیست که
بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجرئین که بالائی انثیین در کنج ران اند جسمی بکیسه
انثیین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة المعا گویند و اگر ریح بود قیلة الریح نامند
و این مرض یا از حرکت مفرطه یا از ضربه و سقطه یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث
میگردد و علاج پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف علاج می کنند علاج از دست رد کنند
و کندر مصطگی جوز السرو اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و از
همیانه خصیه را بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند بالای آن
شیره بادیان شیره انیسون شیره زیره سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی سائیده
بنوشند و روغن قسط مالیده باشند و از فواکه رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع

قضیب علاج آن مثل علاج ورم ووجع خصیه است **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف
اعضای رئیسه بود تقویت آن کنند واگر حدت منی بود **علاج** طباشیر سفید سوده شیره عناب
آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند وغذای بارد خورند وثعلب خشک ساخته
هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کفدست بخورند **سفوف**
دیگر اسپغول مسلّم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یک درم ونیم غیر از اسپغول اجزا
کوفته بیخته اسپغول مسلّم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال واگر از ضعف ماسکه
بسبب برودت ورطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود **علاج**
تنقیه بلغم کنند وروغن بابونه وروغن ترب بر عانه مالند وباین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگهاره خشک هریک ۵ ماشه
تال مکهانه مازو سنبر تودریتین هریک چهار ماشه دانه الایچی کلان مصطگی رومی هریک ۲ ماشه
نبات سفید هموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند **جریان منی** پوشیده نماند
که منی فضله هضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود **علاج** جماع کثیر
کنند وتقلیل غذا سازند واستعمال این سفوف مقلل منی کنند **صفت** تخم کاهو
تخم خرفه از هریک ده درم کشنیز خشک اسپغول مسلّم از هریک سی وسه درم گلنار گل نیلوفر
از هریک دو درم کافور یک ونیم دانگ ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول داخل
کرده سفوف سازند شربت سه درم واگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه
در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند **سفوف برای جریان منی** که از رقت
آن باشد مجرب مؤلف از بیاض والد ماجد **صفت** بیج بند تال مکهانه سمندر سوکه
تج گوند ڈهاک مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات سفید هموزن ادویه آمیخته سفوف سازند
شربت از هفت ماشه تا یک توله **نقصان باه** اگر از ضعف بدن بود که نحافت
آن بر وگواهی دهد **علاج** برای تقویت بدن ادویه مقویه واغذیه لذیذه خورند وبر بیضه نیمبرشت
مداومت سازند وترک جماع کنند ومعجون لبوب خورند **صفت** مغز بادام شیرین مغز
چلغوزه مغز حب القرطم مغز حب البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته
مغز نارجیل مغز حب القلقل تخم خشخاش سفید تودریین کنجد مقشر تخم خربزه تخم جرجیر
تخم پیاز تخم شلجم تخم رطبه بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل

تخم بلبیون خولنجان مساوی وزن گرفته کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند
و اگر از قلت منی بود که سبب آن سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند به تدبیر که
بار ها ذکر یافت و اگر سبب عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کماحقه موجود بود الا حرکت
نکند و لذعه و دغدغه در ذاتش نماند و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت
ظهور نیابد و علامتش آنست که نعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد
علاج بلبوب مذکوره بالا مداومت سازند و بروغن بابونه دهن کنند و اگر از
استرخای آلت بود پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر بر کثیر
اتفاق افتاده باشد علاج بآب گرم نطیل کنند و ترک سبب سازند و طبع را
از شنیدن حکایات جماع وغیره بر مجامعت متوجه کنند و اگر نقصان باه از ضعف
دل یا دماغ یا جگر یا معده یا گرده بود علاج تقویت اعضا مذکوره کنند پس اگر از
ضعف دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معموله که در بحث خفقان گذشت استعمال
کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان معمولی بخورند صفته گاوزبان گیلانی
سه دام گل گاوزبان کشنیز خشک بهمن سفید ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سرخ تخم خرفه خشک هریک یک توله عنبر اشهب نیم درم غیر از عنبر ادویه را در
دو آثار آب تر کنند صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات یک آثار
عسل یا و آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا و رق نقره شش ماشه
اضافه کنند و هر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم و چون یاقوت و مروارید
و زهر مهره هریک یک مثقال اضافه کرده می شود حکم تریاق پیدا میکند و اگر از ضعف
جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفته زعفران دو مثقال یاقوت
مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک انار دانه بریان زوفا هریک
یک مثقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس نار مشک پوست بیرون
پسته پوست ترنج ساذج هندی عود قرنفل حب بلسان تخم کاشم عود
بلسان سعد مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون لک افسنتین
رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب جرانیه کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث

فقاح اذخر ناردین افتیمون مرزنجوش حاشا سنبل‌الطیب ابریشم ورق نقره ورق طلا عنبر
اشهب مشک خالص هریک نیم مثقال با شهد قند بسرشند شربت یک مثقال و اگر
از ضعف معده بود معجون سنگدانه معموله استعمال کنند صفته پوست سنگدانه مرغ طباشیر
سفید هریک دو مثقال گلسرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج
پوست بلیله زرد هریک یک مثقال بهمنین صندلین سعتر کشنیز خشک بریان حب الآس
هریک دو درم کوفته بیخته بشراب فواکه معجون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف
گرده بود برای تقویت آن این معجون مکرر به تجربه رسیده صفته مغز بادام مغز پسته
مغز چلغوزه مغز حب السمنه تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب القلقل مغز
حبة الخضرا دارچینی خولنجان موچرس از هریک سه ماشه تودرین بهمنین دانه الایچی خورد و کلان
از هریک چهار ماشه کشمش مویز منقی هریک شش ماشه خرمای سلیمانی یک توله شقاقل
مصری تخم کرفس لسان العصافیر درونج عقربی پودینه مصطگی رومی طباشیر سفید
تال مکهانه کبابه چینی بسباسه زنجبیل دارفلفل پوست اترج خشک مربی قرنفل تخم
نزروک تخم هلیون تخم شلجم مغز تخم کونچ زرنباد مغاث بغدادی هریک دو دو ماشه
سنبل الطیب عنبر اشهب از هریک یک ماشه چوب چینی دو دام مجیثه ۲ ماشه قند سفید
چهارده دام ترنجبین سفید نیم پاو عسل سفید ۱۴ دام زعفران یک ماشه بدستور معروف
معجون سازند ۹ تدبیر مربی کردن خسک آنست که خسک خشک را بکوبند و بیزند در
آب خسک سبز سه شبانه روز در آفتاب پرورند و هر روز آب خسک سبز تازه کنند
چنانچه آب خسک سبز سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند
و اگر نقصان باه بسبب جلق بود علاج از نسخه‌های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب قوت
و حال مریض بود استعمال نمایند. ضماد اسگند ناگوری مصطگی بوراده دندان فیل مساوی الوزن
گرفته باریک ساخته سه پوٹلی بندند و با شیر میش تا چهار گهری تکمید کنند و بروز چهارم این
ضماد بعمل آرند صفته بیر بهوٹی بسباسه سیماب خراطین خشک مصطگی رومی اسگند رومی
اسگند ناگوری تخم دهتوره سیاه کهوے تکنجے سفید هریک شش ماشه روغن گاو
۵ توله ادویه را کوفته بیخته در روغن گاو آمیخته خوب کهرل ساخته قدری از آن گرفته ضماد
کنند و بالایش برگ پان بندند و همین نمط تا پانزده روز بعمل آرند ضماد دیگر که فائده

عجیب بخشد صفت برادۀ عاج آبنه هلدی کهوپره کهنه کلونجی کنجد سیاه مال کنگنی عاقرقرحا کوفته بیخته ده پوتلی بندند و باشیر میش از زیر ناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی که پنج توله شیر جذب شود پس پوتلی کشاده دوا در شیر حل نموده بر قضیب بندند بوقت صبح واساند

طلا هرتال ورقی زرنیخ موصلی سیاه بیربهوتی هریک یکدام سهاگه تیلیه کهونچی سفید قرنفل دارچینی تخم کونچ بیخ بل پوست انار خراطین پیپر شیر هریک دو دام پوست بیخ کنیر سفید مرچ سیاه که تازه باشد کژدم سیاه هریک یک عدد کلیکرا منیدک ساندہ ریگ ماهی هریک دو دو عدد دواهای کوفتنی کوفته جانوران را ریزه ریزه کرده همه را در شراب دوآتشه ۲ اثار بیست شبانه روز تر کرده نگاهدارند پس مثل چوبه تا آتش یا چلک تشتی روغن کشند

طلاء اخری مغز خر سنبل سنکهیا هریک ۵ توله دارچینی عاقرقرحا دانه الاچی کلان هریک هفت ماشه همه را باریک سائیده حب بسته در شیشه آتشی انداخته روغن کشند پس **معمول** پارچه سفید شش گره را در شیره آبنه هلدی هفت بار تر کرده خشک کنند و بهمین نمط در شیره اک و شیره تهار هفت هفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاو گرفته بهیری مال کنگنی را دران سوخته و پارچه مذکور را دران بریان کرده بدارند و عند الحاجت بقدر مطلوب ازان گرفته دو ضعف و نصفه را گذاشته بر قضیب بندند **طلاء** از بیاض حکیم اجمل خانصاحب مرحوم مغفور

صفته شحم کدوی تلخ دو دام زهر پچناک یکدام کهونچی سفید مقشر نیم دام عاقرقرحا نیم دام بیخ بل یاو دوام فلفلموییه فلفل دراز هریک یاو دام کوفته بیخته بروغن گاو تا سه روز سحق بلیغ کنند هر چند خوب سحق خواهند کرد نفع بهتر خواهد شد پس مقدار دو سرخ ازان گرفته بر قضیب طلا کنند بالایش برگ پان بندند **نطول** که برای خشک کردن زخم قضیب که از طلا و ضماد وغیره افتاده باشد مفید است **صفت** پوست بیخ کنار وحشی را در آب جوشانیده صاف کرده نطول سازند **آتشک** و آن مرضیست که در کتب متقدمین یافته نمیشود الا متاخرین بتحریرش پرداخته اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی هم باشد لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و عام است که سوداوی دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده ملحوظ خاطر دارند و ماده این مرض اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق میگردد **علاج** گل بنفشه گل نیلوفر عناب انجبار شنک گاوزبان افتیمون بسفایج شاهتره چرایته تخم خطمی بیخ کاسنی شب در آب گرم تر کرده صباح

مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت
اجزای بارده و حاره حسب ماده و حاجت برای طبیب است و بعد نضج بروز مسهل هلیله سیاه
پوست هلیله زرد مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام داخل کرده مسهل
دهند و اگر مسهل قوی خواهند ترید سفید حب النیل غاریقون صبر وغیره ادویه مسهله حسب
حاجت افزایند و بروز تبرید لعاب بهیدانه شیره گاوزبان شیره عناب در آب برآورده
شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد مسهلات پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل
زنند و اگر حاجت بود استعمال ماء الجبن کنند **نسخه مسهل معمولی** که در تنقیه سودای عجیب
است و بارها به تجربه رسیده و ماده آتشک را مستاصل سازد **صفت** سیماب و گندک
مساوی الوزن را کجلی نمایند و هر چند سحق بلیغ کنند ابلغ خواهد بود و اما قی بکثرت خواهد آورد و اگر کم سحق
کنند قی البته می آرد و وقتیکه از کجلی فارغ شوند برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته هر سه را
سحق نمایند چون سحق خوب شود بعد از ان سنگ بصری مساوی هر واحد سیماب گندک
گرفته باز سحق کنند وقتیکه باریک شود همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده بینداز[ند]
و گل را بآب شسته در ظرف اندازند و قدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب
بالای دوا بایستد پس بر آتش نهند تا آب خشک شود و هنوز قدری رطوبت
و آب باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه نهاده و بالا کرده نگاه دارند تا آب
جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال او دو سرخ است
و باید که دوا را در دهن انداخته همراه لسی شیر باده گاو فرو برند و احتیاط کنند که بدندان دوا
نرسد و بعد خوردنش هرگاه قی آید کمی در اسهال نخواهد شد بلکه اسهال بی اذیت و کثیر
خواهد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر هیچ نخورند و چونکه مسهل قوی است بجز اقویا نباید داد
حب مسهل که تنقیه سودا نماید و با آتشک نافع و بیک نار در تجربه مولف هم
آمده **صفت** حب السلاطین کتیرا گلسرخ کهته سفید هر یک یک توله دوای اول را مقشر
نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند در سبوچه گلی انداخته بر آتش
نهند تا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده برآورده سه چهار بار در آب شسته
دو پاره نموده پرده اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کرده جمله ادویه را
کوفته بیخته با جزو اول آمیخته بقدر باجره حب بندند و طریق استعمال چنانست که حب داده

منضج داده روز اول مسهل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدری گلاب باو ممزوج کرده باشند بدهند واگر اسهال تقصیه کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه خواهند که اسهال اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین نمط حسب حاجت دو سه مسهل بعمل آرند در هر مسهل سه قی و ده دوازده اسهال خواهند شد واگر معده قوی بود بعد مسهل دوم از چهار سرخ قدری بیفزایند **حب آتشک** که بارها به تجربه رسیده **صفت** اجواین دیسی اجواین خراسانی اجمود هریک یک توله قند سیاه دو توله هر سه دوا را خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق بسکھپره که لال شاخ داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیده پس پشت خود اندازد و شش حب که باقی ماند یک حب ازان گرفته خورد خورد ساخته همراه پیچ پیچ بخورند و بر دندان نچسپانند و هر دو وقت برنج بی نمک روغن انداخته بخورند پس تا شش روز همه شش حب بخورند و روز هفتم کله پایه با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد ازان هرچه خواهند بخورند وکسی را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم مرغن تا سه روز بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد **دوای آتشک** که به تجربه رسیده عجیب و غریب است **صفت** شنگرف سیماب ابنه هلدی تخم هلیون از هریک سه ماشه جمله ادویه را کوفته سه پڑی بندند یک پڑی صباح بر تماکو نهاده آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن باز مانند و یک پڑی بوقت دو پهر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد پخته بخورند دیگر هیچ نخورند و بروز سوم هرچه خواهند بخورند شفاء کلی ان شاء الله حاصل آید **فصل در اوجاع پشت و مفاصل** درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم خوردن اشیاء بارده **علاج** تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث وجع مفاصل ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت آن سرخی موضع و درد تمام پشت و تشنگی **علاج** فصد باسلیق زنند و شربت آنارین در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب حل کرده

بنوشند **وجع مفاصل** وآن دردی بود که در مفاصل بدن عارض شود پس اگر در مفاصل
قدمین باشد مثل کعب و اصابع خصوصاً با بهام نقرس نامند واگر در مفصل ورک بود و تجاوز
ازان نه نماید وجع الورک خوانند واگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت وکثرت
ماده ممتد شود وران را باریک سازد واعوجاج پیدا کند آنرا عرق النسا گویند وسبب
این اوجاع ضعف مفاصل وانصباب مواد است بجانب آن وعام است که مواد
یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا ووجع مذکور اکثر از خون وبلغم می باشد واز سودا بندرت
واگر مفاصل صلب وبسته شوند تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شدت
ضربان وسرخی رنگ وسرخی قاروره وعظم نبض **علاج** فصد باسلیق از طرف
موافق زنند واگر هر دو جانب بود از هر دو جانب زنند وبعد ازان عنب الثعلب گاوزبان
تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف
کرده گلقند آفتابی داخل کرده زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند
بعد نضج بروز مسهل پوست هلیله زرد هلیله سیاه مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل
کرده مسهل دهند بروز تبرید سورنجان شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
بالایش شیره مغز تخم خربزه شیره خارخسک در عرقیات بر آورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند وگلسرخ صندلین فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد
کنند واگر درد شدید بود افیون اضافه کنند ودر انتها تخم خطمی بنفشه ودر اخلاط بابونه
اکلیل الملک افزایند وضماد بعد از تنقیه بعمل آرند واگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک هم نیست
واگر ماده بارد بود علامت آن سفیدی رنگ وانتفاخ سحنات ودرد در عمق مفاصل
وغلظ وسفیدی قاروره **علاج** گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیم کوفته اصل السوس
مقشر مویز منقی بیخ کاسنی اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی
مالیده زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست هلیله کابلی
سنا رکی انجیر زرد مغز فلوس شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسهل دهند
غذا قلیه وخشکه ودر مسهل سوم حب ایارج یک پاس شب باقی مانده بعرق گاوزبان
بلع نموده بخوابند صباح از نسخه مذکور مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کرده بد
دهند وبعد تنقیه روغن معمولی مالند **صفت روغن** تماکو مقرض ۳۲ سی ودو درم گل بابونه

یک نیم توله زنجبیل توله شب در یک رطل آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاهدارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق النسا و نقرس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولی تدهین نمایند که برای این اوجاع بهتر ازین روغن دوا دیگر نیست صفته جهیته یا واثاریج کائیپهل چیر چهریلا هر یک چهار توله سنبل الطیب ناگرموتهه هر یک دو توله تیزپات قرنفل دارچینی هر یک یک توله زرچوب هشت توله کچله دو توله الایچی خورد سه توله جوتری مشک خالص هر یک شش ماشه پوست درخت چوب سیده براده صندل سفید هر یک ۲ توله زعفران ۴ ماشه زرد چوب دار هلد عود غرقی هر یک یک توله گلاب قسم اول یک اثار روغن کنجد ۲ اثار همه ادویه را جوکوب نموده در گلاب ترکرده بدارند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملایم دهند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد ممزوج ساخته آتش بطور معهود دهند تا تمام آب خشک شود پس روغن را از پارچه گذرانیده در شیشه چینی نگاهدارند و یک هفته در زمین دفن کنند بعد ازان برآورده وقت حاجت هنگام شب یکتوله بمالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند

خاتمه در اسباب و علامات امراض که خصوصیت بعضو واحد ندارند بلکه بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات و اورام وغیره و نسخه های مرکبات مستعمله ضروریه و این خاتمه منقسم است بر سه قسم **قسم اول در حمیات** بدانکه حمی حرارتیست غریبه که در قلب مشتعل شود و بواسطه خون و روح و شرائین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش بافعال طبعیه لاحق میباشد و عام است که اشتعال حرارت در قلب بواسطه بود یا بلا واسطه و نیز عام است که ضررش بجمیع افعال بود یا بعض و اجناس عالیه حمی سه اند یکی حمی یوم دویمی حمی دق سویمی حمی خلطی **اما حمی یوم** و آن تپی است که اول حرارتش بروح عارض گردد بعده در قلب رسیده در جمیع بدن منتشر میشود و تعلق حرارتش بروحی که بود آنرا بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمی یوم حیوانی خوانند و اگر بنفسانی بود حمی یوم نفسانی و اگر بطبعی بود حمی یوم طبعی و نیز این تپ بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچه اگر از غم بود حمی یوم غمی و اگر از هم بود حمی یوم همی و اگر از تخمه و نزله بود تخمی و نزلی خوانند و قس علیٰ هذا مابقی و پوشیده نماند که این تپ از فزع و فکر و غضب و فرح و سهر و استفراغ و

وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب وغیره می باشد
و حمی یوم بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند و جالینوس
گفته که حمی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تپ آنست که یکسان غیر سوزان مثل
حرارت که بریاضت لاحق میشود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عفنی متبرا بود و از اسباب
مذکوره از هر سبب که بود تقدمش بران گواهی دهد علاج از هر سببی که باشد در دفع آن
کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سده بود تفتیح سده نمایند و اگر از تخمه بود
تقلیل غذا کنند و هرچه در تخمه گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود ازاله آن کنند و خمیره مروارید
و مفرحات بارده خورند و قس علی هذا مابقی و پوشیده نماند که چونکه تعلق حمی یوم بروح میباشد
پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما قال الابقراط یکفی لها مجالسة
الاحباب وسماع الاغانی والنظر فی المبتهجات اما حمی دق و آن تپیست که حرارت غریبه
در اعضای اصلیه خصوصاً در قلب منبث گردد و بعد ازان بارواح و اخلاط ساری شود
و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر انتقالی بود و گاه از اسباب
بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی حادث گردد و این گاه تنها بود
و گاهی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض و دقت و خفت و تواتر
آن و هرگاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هرگاه دست دیرتر بر بدن
بمانند حرارت زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت کم محسوس شود و حرارت
یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع شرائین گرمتر از سائر بدن
باشد و در بول هنیت دریافت شود و پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد و هرگاه
از ابتدا تجاوز کند و تجدد ذبول رسد در نبض صغر و صلابت پدید آید و غور عینین بظهور
انجامد و صدغین در نشینند و پوست پیشانی کشیده شود و رونق و تازگی از چهره زائل
گردد و سر و بینی و گردن باریک باشد و مویهای دراز شوند و سپیدی بسیار
پیدا آید و خشکی جلد و جفاف پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و
دهنیت در بول زیاده پدید آید و هرگاه با ول درجهٔ سوم رسد مویهای بر ریزه و ناخنها
کج گردد و سوای پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کند
پس در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود علاج

در درجه اول برای تبرید مؤثر طبیب شیره تخم کدو و شیره تخم تربوز در عرق گاوزبان برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجه دوم علاج قوی باید کرد پس شیره
تخم خرفه شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوزبان
برآورده سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالای شیره
تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز
شعیر مقشر در آب جوشانیده در نیم گرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه
چنانکه احداث حرارت کند و نه سرد بود که باعصاب مضرت رساند و بعد یک
لحظه برون آرند و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در آن مرغ
فربه و اسفاناخ پخته باشند بحسب قوت و هاضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت
زرشک بلعابیات و شیرجات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب
داند قدری سکنجبین بماء الشعیر بیامیزد که تجوید ماء الشعیر می نماید چنانچه تجربه رسیده
و پوشیده نماند که آنکه در اول کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را بماء الشعیر
نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد
نه از مقدار قلیل سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب
نقصان نخواهد شد و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودی شیخ الرئیس
با مزاجش امر نفرمودی چنانچه در حمی بلغمی فرموده که هر دو را ممزوج نموده بدهند و اگر
حمی دق از حمیات عفنه کدام حمی دیگر یار بود شیر دادن نهایت مفید پنداشته
اند و بهترین شیرهای شیر آدم است پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان
وقت دوشیده باشند و در شیر خر شرائط آنست که خر ماده جوان باشد
و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند و علف آن جو و کاهو و اسفاناخ باشد و طریق
استعمال شیر خر ماده و بز ماده چنین است که روز اول نیم سکرجه و روز دوم یک
سکرجه که وزنش سه اوقیه بود بدهند و نیز معتبر همین باد که سکرجه کبیر بوزن هفت اوقیه
می باشد پس بتدریج شیر را اضافه کنند که روز هفتم به نه سکرجه رسد بعد از ان
هر روز نیم سکرجه کم کنند و روزی که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و
صغیر معلوم نمایند دانند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم و قوی

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بریاحین بارده معطر سازند و مسکنی باید که متصل بآبشار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع مریض را برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرقه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف و سینه گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف پدید آید خمیره مروارید خورانند اما حمی خلطی و آن تپی بود که اول حرارت غریبه در آن لاحق اخلاط گردد پس از آن بقلب و روح و سائر اعضا رسد و این حرارت از دو شق خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوشش و غلیان خلط باشد و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنی نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده بزودی به تحلیل نرود و متعفن سازد چیزی را که مجاور دوست و بسبب مواصلت قلب اذادنی بسبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح و دم و شرائین و بر جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی می نماید لیکن اشتداد حمی بنوبتیکه مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه طبیعت تمامه متعفن نمی شود زیرا که اگر دم تمامه متعفن شود زیست بعلیل محال گردد و اگر تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده که بخارج عروق متعفن میشود در جای واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه حرارت معفنه در مدت نوبت بر وی حادث شود در رطوبت آنرا که حرارت بلو قائم باشد فنا سازد و آن را از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید پس از فنیت آن ماده بماند که نه ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس بالضرور حمی باطل شود پس باز بمرتبه دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آنوقت حرارت که از تعفن سابق بمن وجه موجود بود بر و گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمی بلغمی هر روز بود زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل التجمع

والتعفن است و نوبت حمی سوداوی بروز چهارم بود زیراکه سودا بسبب قلت و یبوست خود عسر التحریک
بالتعفن است و نوبت حمی صفراوی بروز سوم بود زیراکه صفرا در قلت و کثرت متوسط بینهما است
و بدانکه اقسام عالیه حمی خلطی موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد
و آنرا علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
که آنرا غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آنرا غب دائره خوانند و ماده غب لازم اگر
قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر مادهٔ غب صفرای رقیق و صرف باشد
آنرا غب خالص گویند و اگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه از تعفن بلغم عارض
شود پس اگر مادهٔ آن داخل عروق بود آنرا لثقه گویند و اگر خارج عروق باشد مواظبه
خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ربع لازمه گویند
و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند و بدانکه ترکیب حمیات
یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطی یا از اجناس متقاربه باشد
مثل ترکیب حمی صفراوی بدموی و مثل آن و چون از بیان مجمل حمی خلطی الفراغ شد
بیان هریک بالتفصیل نگاشته می شود **سونوخس** و آن تپی است که از جوش
خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد عروق و
گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت ملمس و عدم قشعریره **علاج** اول
فصد زنند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برآرند و اگر بعد از فصد قدری
تپ باقی ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر لیکن قبل از فصد
نباید داد کما قال صاحب التذکرة لایسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد و جالینوس گوید که هرگاه
مریض عرق نکند و او را عافیت نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث
سرسام است **حمی مطبقه** که از تعفن خون حادث گردد و او سه قسم است یکی متزاید
یعنی هر ساعت قوت و حدت و گرمی دران زیاده محسوس گردد و عفونت دران
زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقصه یعنی دران تحلیل زیاده
از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم متشابه یعنی تعفن و تحلیل دران
هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی روی و چشم و قلق و کرب و ضیق نفس
و سرخی و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلاء در نبض و صداع و ثقل بدن

ودرین تپ قشعریره نمایان باشد وحرارت مثل حرارت حمام بوده عرق نمی آید مگر در روز
بحران واین تپ صبیان را وکسانی را که پرگوشت باشند ودر ایام بهار بیشتر عارض شود
علاج فصد باسلیق یا اکحل زنند بعده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو در عرق شاهتره
برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند یا عناب آلو بخارا شاهتره در عرق عنب الثعلب
خیسانیده صاف کرده شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو وشله بی روغن واگر
ضعف قوی بود قلیه بی روغن **غب خالص دائره** علامت آن تشنگی وصداع
وبیخوابی وکرب وخشکی لبها وخشکی زبان وتلخی دهن وسرعت نبض وغثیان وناریت بول
ونرمی شکم وقشعریره ولرزه وفرود آمدن تپ با عرق بسیار وسبب لرزه آنست که
چون صفرا از مستوقد عفونت متحرک شده بر اعصاب وعضلات ولحوم حساسه میگذرد
بسبب حدت ولذع آن ایذا پدید می آید وبرای دفع آن قوت دافعه هر جزو بدن را حرکت
میکند وبالضرور لرزه پدید آید وشیخ الرئیس گوید که لرزهٔ حمی بلغمی بسبب لزوجت بلغم
شدید است زیرا که قوت دافعه بی حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند وجالینوس
بخلاف آن گوید که لرزهٔ حمی صفراوی بسبب لذع وحدتش غالب است وباعث
احساس سردی در حمی آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن
بدن می گریزد پس بر ظاهر بدن برد قلیل غلبه میکند ودر وجود مواد بارد برد کثیر غلبه
میسازد وسبب گریختن حرارت غریزی سوی باطن وتاثیر برودت ماده **علاج**
در ابتدا ادویه مدره مثل تخم خیارین وتخم کاسنی وشربت بزوری ندهند زیرا که درو
تحریک است ونیز چون از استعمالش مادهٔ رقیقه اخراج یابد مادهٔ باقیه غلیظ القوام
بدیر نضج پذیرد واین امر باعث اطالت مدت مرض میگردد پس باید که تا روز چهارم
شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین در آب برآورده شربت نیلوفر حل
کرده بنوشند بعده گل نیلوفر عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاوزبان تر دارند
صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند وبروز مسهل گل بنفشه گلسرخ
آلو بخارا تمر هندی سفید خشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین اضافه نموده مسهل
دهند واگر سرفه باشد زرشک وتمر هندی داخل نکنند وبروز تبرید آمله مربی
شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه

سطبرو مغز تخم کدوی شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و پوشیده
نمانند که استعمال لعابیات بعد مسهل ازین باعث نموده می آید که بقیه بازلاق دفع شود و
تسکین حرارت هم منظور است و روز دهم که روز راحت افتد باز مسهل دهند و بروز تبرید
تبرید مذکور عمل آرند و باز بروز دوازدهم که یوم راحت است بدستور مسهل دهند و بداخل
کردن سنا رکمی بروغن بادام چرب کرده و هلیله و تربد و غاریقون اگر ضرورت بود در
مسهل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق با شربت
نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواهند قرص طباشیر ملین با شربت
نیلوفر آمیخته اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق حلکرده بنوشند
غذا آشجو یا شله یا دال خشکه و پوشیده نمانند که استعمال ماء الفواکه تا روز هفتم نیز جائز
نیست **غب لازم** علامت و علاج آن مثل غب دائره باشد **حمی محرقه** علامت
آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم معه
باقی علامات غب خالص **علاج** مثل غب خالص کنند لیکن از و قوی تر باید و خیار
جو بیند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حلکرده بلیسند **غب غیر خالص**
در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دو [illegible] ساعت
علاج تا سه روز شیره مغز تخم کدو شیره عناب در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حلکرده بنوشند بعده گل نیلوفر گاوزبان اصل السوس مقشر نیم کوفته عناب زرشک
در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حلکرده بنوشند بروز مسهل گل بنفشه تخم خیارین
نیم کوفته پرسیاوشان مویز منقی مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین
اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان
برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند غذا خشکه بی روغن با دال مونگ **حمی بلغمی**
دائره علامت آن شروع بنافض صادق البرد نماید و تا دیر بر دوام ثابت باشد
و کمی تشنگی و صغر نبض و قی برآمدن بلغم و تهبج و سفیدی روی و کثرت بزاق و سفیدی
و رقت قاروره **علاج** سه روز شیره گل گاوزبان شیره عناب و عرق عنب الثعلب
برآورده شربت بنفشه حلکرده بنوشند تا تلطیفه عفونت شود که باعث حمی است
و استعمال اشیاء حاره نمایند که موجب مضرت است بلکه در نسخه منضج نیز قدری

ادویه بارده استعمال کنند و بعد نضج ماده در روز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص غافث
در شربت گاوزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز
مروق حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش اینست
که خاکشی یکتوله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند
و روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و بهمین طریق تا
یک هفته یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک
جوش کم نموده باشند و اگر سرفه باشد با لعوق سپستان دهند و اگر صداع بود
استعمال خاکشی جائز نیست و اگر بضرورتی کنند اول کتیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند
بالایش مطبوخ خاکشی بنوشند **حمی لثقه** علامات آن موافق علامات دائره است
مگر آنکه باین تپ نافض نبود و عرق نمی باشد مگر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه
می باشد بدق و فرق آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی نمی شود **علاج** آن
مثل علاج نائبه کنند **حمی ربع دائره** علامت آن ابتدا نافض و برد قوی و صلابت
و صغر نبض و ظهور آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کثر
از غب ~~فیض~~ علالت میکند برین تپ مزاج بارد یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس
و بادنجان و اشیاء مولد سودا و این علامت وقتی بود که سودای سوداوی باشد
و اگر از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه و کمی در سرعت
نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و اگر از احتراق
صفرا بود بعد از غب حادث گردد **علاج** اگر از سودای دموی بود فصد باسلیق
از جانب راست زنند و اگر از سودای بلغمی بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر از سودای
صفراوی بود تنقیه آن سازند و اگر از سودای سوداوی بود تنقیه سودا سازند بطریقیکه
بارها ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند **ربع لازم** علاجش
مثل علاج ربع دائره کنند **حمیات مرکبه** و ترکیب یا بر سبیل مداخلت بود یعنی
یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگر می آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی یکی
برود و دیگری شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اخذ
هر دو یکی باشد و ترکیب بیشمار است آنچه نام معین دارد شطر الغب و غب [illegible]

شطر الغب تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم تمیز باشند
و ترکیب این بچهار قسمست یکی آنکه هر دو دائر باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفراوی
دائر و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا
و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ اعتقاد
بر دور و نوبت نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض
سریع و قلق و اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و نافض و برد کمتر بود و در نوبت بلغم نافض
شدید باشد و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و در غب خالص
آنست که در غب خالص فرق درمیان نوبت صفرا و بلغم نبود و بسبب شدت امتزاج
هر دو و این تپ تا دیر باقی ماند زیراکه صفرا مستفرغ شود و بلغم لزج بماند علاج هرچه
در غب غیر خالص گذشت بعمل آرند **فائده** در بیان بقیه اقسام حمی **خمس
و سدس و سبع** از مواد غلیظه متولد شود و علاجش مثل ربع کنند **حمیات
مختلفه** تپی باشد که ادوار آن محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح
تدبیر کنند و پوشیده نماند که چونکه در تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکنند این
باعث حمیات مختلفه از وظهور می یابند زیراکه حمی موافق هر خلط دور خواهد بود پس
بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود تلطیف و استفراغ
آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت **حمی الفیالوس** تپی باشد که دران ظاهر
بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه مادهٔ این بلغم زجاجی است پس وقتیکه
بعضی اجزاء بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی مانند پس هرگاه از اجزای متعفنه
بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد
و چونکه حرارت عفونت اجزاء متعفنه اجزاء غیر متعفنهٔ بلغم را در باطن بدن از اعضاء
مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت مادهٔ اعضاء
غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت و بالضرور علیل در باطن خود سردی
دریافت خواهد کرد **علاج** مثل علاج حمی بلغمی کنند **حمی لیفوریا** تپی باشد که دران
ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود پس اگر از صفرای غلیظ بود بسبب حرارت و برودت
عفونت اینست که طبیعت در وجه تمام برای دفع موذی بباطن میل خواهد کرد و ظاهر بدن

سرد خواهد ماند و در باطن بدن ظاهر است که حرارت صورت خواهد بست واگر از بلغم غلیظ بود
بسبب برودت و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح بسبب آنکه موذی قوی نیست
من وجه میل بباطن خواهد نمود پس بالضرور برودت قلیل بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و
هرگاه بخارات ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدان خواهد رسید
پس بباعث برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن خواهد
کرد و برودت غلبه خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن
حرارت جمع خواهد آمد **علاج** اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند واگر از بلغم
بود علاج مثل حمی بلغمی **حمی حصبه و جدری** بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث
امراض اطفال گذشت **حمی غشی** یعنی تپی که بیهوشی آرد و او دو نوع است یکی آنکه از بلغم
خام افتد و این چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد و تپ آرد
و چون تپ آید ماده حرکت کند و قدری ازان بقلب و حوالی آن ریزد پس بالضرورت
قوت مقهور شود و غشی افتد و باشد که بسبب ضعف فم معده غشی رو نماید و تپهای
بلغمی از ضعف معده کمتر خالی باشد علامت آن تهیج روی و دوره تپ مع افزونی
دوره تپ بلغمی و دوم آنکه از صفرا بود و آن چنان باشد که صفرا رقیق شود و عفن گردد
و میل بهیئت نماید و عند الحرکت ماده از حرارت تپ قدری ازان بدل ریزد و
غشی آید علامت آن آنست که بدن روز بروز لاغر شود و تپ موافق غب دائره
دوره کند **علاج** بوقت غشی انچه در بحث غشی گذشت بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود انچه
در حمی بلغمی گذشت بعلاج آن پردازند واگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی
محرقه کنند **حمی وبائی** که بسبب تعفن و فساد هوا عارض شود و کسی که کثیر الجماع و ضعیف القوی
و واسع المسام و ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد و علامت آن تپ حاده
ظاهر گردد و غشی و خروج مواد ردیه درقی و کرب و تشنگی و تواتر نفس **علاج** اگر بدن ممتلی
بود تنقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارده مانند گلاب و کافور وغیره معطر سازند
و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه و استعمال مبردات مفید بود **قسم دوم در**

علامات و معالجات اورام و بثور و لدغ حیوانات وغیره

بدانکه اورام و بثور زیادتی غیر طبیعی است که بسبب انصباب ماده فضله متمدده در اعضا

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و الم پیدا کنند و اورام بزرگ می باشد و بثورات خورد
فلغمونی ورمی است که از ماده خون عارض شود **علاج** فصد زنند و حضض مکی صندل
سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده آواز دفع اعضای
رئیسه باشد و در ورم شدت باشد الوقت ضماد بر نفس ورم نه نمایند تا که ماده را
سوی اعضای رئیسه رجوع نه نماید بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از
شدت وجع جذب میشود آن را آمدن ندهد و ردع نموده باشد و پوشیده نماند
که در زمان ابتدا ادویه رادع مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال
کنند تا که ماده دیگر را آمدن ندهد و نیز ماده مستحصله را ردع نماید و در تزاید با ادویه رادع ادویه
محلله مرخیه چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحصله تحلیل پذیرد
و ماده دیگر جمع نیاید و در زمانه انتها با ادویه رادع ادویه محلله بالمناصفه آمیزند برای آنکه درین
وقت با ادویه رادعه بسبب نبودن رجوع ماده سوی محل ورم چندان ضرورت نیست
و در انحطاط فقط ادویه محلله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان حضض مکی استعمال
کنند تا ماده را تحلیل کند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر ضماد نمایند تا پخته شود و پس اگر از خود بشگافد فبها و گرنه ادویه منفجره یعنی شگافنده مثل
سرگین کبوتر وغیره بران بنهند یا بآهن شگافند و باید که در زمانه ابتدا برای تسکین
لعاب اسبغول مسلم صندل سفید سائیده شیره عناب در عرق شاهتره برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس
بنفشه شگوفته عناب در عرق شاهتره خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند
بر روز مسهل اجزاء مسهله بیفزایند و بر روز تبرید لعاب بهیدانه شیره تخم خیارین در عرق
گاوزبان برآورده شربت بنفشه حل کرده اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن
زلو بر نفس ورم یا قریب آن بسیار نافع اگرچه زمانه ابتدا بود **طاعون** ورمیست که
اکثر در ایام وبا پدید آید و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا
سیاه یا سبز باشد **علاج** تقویت دل و دماغ کنند و گرداگرد ورم صندل سرخ
حضض مکی در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند و
بآب سرگرم بشویند و بعده اگر حاجت فصد بود فصد زنند **سرطان** ورم سوداویست

که از احتراق صفرا یا بلغم که با او قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود و علامتش آنست که
چون ظاهر شود مانند باد و ام بود یا خوره از او و بعده زیاده شود و مانند پایهای سرطان رگهای
سرخ و سبز گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسهل سودا دهند و در ابتدا
برادعات ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود کمیله در روغن کنجد سوخته استعمال کنند

عرق مدنی بفارسی رشته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر در آب
کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی حل نموده
قند سفید آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته
سر برآرد بر قطع اسرب بپیچند تا تمامه برون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود
و اگر بگسلد در طول بشگافند تا که ماده فاسده تمامه برآید و اگر در ابتدا ظهور رشته
برگ اسپ قدری گرفته بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود ان شاء الله العزیز **جذام**
علتیست که هیئت اعضاء را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز خاصه اوست
علاج فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بگشایند و خون را فراگیرند و در هر فصل
ربیع مسهل قوی بدهند و در هر ماه بطرف تلیین طبیعت و اخراج مواد متوجه باشند
بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات رطوبت پرهیز
احتراز ورزند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و دماغ
را بالغرغره و سعوط مناسبه پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو و شیر زنان
و امثال آن در بینی چکانند و بعد از تنقیه ماء الجبن و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت نافع است و علامت این مرض آنست
که سبوس از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی
احتمال کنند دادن شوربای افعی و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت
یا یک وجب از طرف سر و همین قدر از طرف پائین دور نمایند بعد از آن همراه شبت
و ملح پخته بکار برند و افعی زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوچه گلی اندازند و در سبوچه
سوراخ کنند و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند و قدری
عرق خشک شود آن نخود ها را نیز دهند باین طریق که روز اول سه ماشه و یک یک
ماشه افزوده باشند و شیر بز هر روز بگیرند و تازه بتازه به نخود دم دهند لیکن [illegible]

سه روز نمی دهند بعده سه روز از دادن نخود شیرها استعمال نمایند **جرب** عبارت است از شور
خورد که با خارش باشد و آن دو نوع است یکی جرب یابس و دوم جرب رطب **علاج**
اگر از زیادتی خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسهل حسب ماده دهند و این
دوا بر بدن بمالند **صفت** توتیای سبز شش ماشه رال پنج ماشه گندهک هفت ماشه سیماب
شش ماشه شنگرف ۵ ماشه همه را سائیده در روغن زرد که آنرا یکصد و یک مرتبه
در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن بمالند **حکه** یعنی خارش **علاج** سرکه و
روغن گل بهم آمیخته بر بدن بمالند یا عرق لیمون کاغذی بر روغن چنبیلی آمیخته بمالند **قوبا**
که بهندی آنرا داد گویند و آن خشونتی است که با خارش پدید آید **علاج** اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سوده طلا کنند و اگر سرایت در
گوشت کرده سیر یعنی لهسن را در سرکه سائیده بر وضماد کنند و بعد سه ساعت عضو را
پاک کنند و اگر سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول مسهل و فصد تنقیه سودا
کنند بعده بر نفس قوبا زلو چسپانند و پس از ان گلسرخ حضض یکی در آب عنب الثعلب
سبز سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود نکند **برص** سفیدی است غلیظ که بر
ظاهر بدن ظهور یابد **علاج** تنقیه بلغم کنند و کلا کلانج استعمال سازند و شب یمانی
فوفل شیطرج در ورد شراب سائیده طلا کنند **بهق ابیض** سفیدی رقیق است
که بر ظاهر بدن پیدا شود **علاج** آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکه
سائیده طلا کردن بغایت مفید است **بهق اسود** و آن سیاهی رقیق است که
بر جلد پیدا شود **علاج** اول تنقیه سودا کنند بعده خربق سیاه در سرکه سائیده طلا سازند
کلف فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه
ذی خشونت **علاج** پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سرکه انگوری سائیده
طلا کنند **صبغ** که کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آید **صفت آن** اندرجو
برنج خام حب یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید
پوست انار ترش پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی متساوی الوزن گرفته کوفته
بیخته نگاه دارند بوقت شب در سرکه انگوری آمیخته طلا کنند بوقت صبح از آب که در آن
برگ نیب جوشانیده باشند بشویند پس صدف مروارید در گلاب سوده طلا کنند

بعد یک دو ساعت بشویند و زعفران در گلاب سوده طلا کنند و بعد یک ساعت بشویند
لدغ عقرب چونه و نوشادر هر یک یکتوله با آب تر نموده در دست بوجه احسن بمالند
و ببویند که فی الفور نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچیته نیز مفید است **گزیدن افعی** چرک چیچه
حقه بخورند و تریاق فاروقی بدهند **گزیدن سگ دیوانه** بر زخم شرط زنند و ماده
را استفراغ سازند و تا یک مدت زخم را بستن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه
شود و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاقند آمیخته بخوردن
دهند و کچله در شیر آک ترکرده خشک سازند و هر روز ازان بقدر یک برنج گرفته در برگ
تنبول داشته خورده باشند **سقطه و ضربه** اگر بی ورم و تپ بود گل ارمنی در
سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تپ بود فصد زنند و حجامت مع الشرط بکار
برند بعده گلسرخ گل ارمنی زردچوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند و بر
عضو رئیس که افتد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی صبر آرد جو
در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوبک زده چنین کنند
که ابنه بلدی سیده چوب ساجی کهار در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده ضماد کنند **فائده**
در **علاج زهر خورده** علاج همه زهرها چنین است که با شیر و روغن گاو قی کنانیده معده
را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورند **علاج افیون خورده** تخم ترب
تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده قی کنند تا معده پاک شود
پس حلتیت سه ماشه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز پنبه دانه نیمکوفته و عسل خالص در آب
جوشانیده بنوشند که مفید است و چند بیدستر در شهد سفید سوده هم مفید **قسم سوم**
در نسخه های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده
لیکن نسخه ها در آنجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب
نیامده الا باستعمال آنها حاجت می افتد اطریفل معمولی
از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع **صفت**
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد بلیله سیاه آمله گلسرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم کشنیز مقشر
ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن بدستور
معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت الخ

دو مثقال تا شش مثقال **اطریفل کشنیزی** درد سر و چشم و گوش را که از بخارات
حادث شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر را نافع **صفت** پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن
گرفته کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده به چند عسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع
ادویه کشنیز میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخهٔ اطریفل صغیر است شربت از
دو مثقال تا شش مثقال و بعد دو ماه استعمال کنند **اطریفل زمانی** جهت اقسام
مالیخولیا خصوصاً مراقی نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی
ماند شربت برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک
مثقال تا دو مثقال بجمیع امزجه موافق **صفت** پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه گل بنفشه محموده هر یک ده مثقال ترید سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک
هر یک بیست مثقال پوست بلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته بیخته
بروغن چرب نموده عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال
جوشش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیرهٔ هلیله مربی و یک وزن عسل کف
گرفته بقوام آرند **انوشدارو ساده** تقویت معده و باه و اعضای رئیسه کند
شربت از یک مثقال تا سه مثقال **صفت** گل سرخ شش درم سعد کوفی تخم برجم
قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار بسباسه
جوزبوا قرفه زعفران زرنب هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و عسل
بالمناصفه صد و هشتاد مثقال آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز دارند پس
شسته در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از غربال بیرون کنند و با قند و عسل
بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند **انوشدارو لولوی** مروارید
ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض
طباشیر بسافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال
شیرهٔ آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند **سحیحو** جهت ساقط کردن
دانه های بواسیر **صفت** گوگرد ولا در اصل السوس بیخ کبر تکرار العمل آرند ۞

ایضاً دیگر تربد زرنیخ سرخ بلادر اجزای مساوی گرفته اقراص کنند و تبخیر سازند **بنادق البزور** برای قرحهٔ مجاری بول نافع **صفت** مغز تخم کدو شیرین دو درم مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم بزرالبنج سفید خرفه مقشر هریک دو درم تخم خطمی کتیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند **جوارش شهریاران** برودت جگر و معده و قولنج و عسر البول را نافع **صفت** قرنفل قرفه دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا دانهٔ الایچی خورد مصطگی دانهٔ الایچی کلان حب بلسان زعفران از هریک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف حب النیل از هریک هشت درم قند سفید بوزن برابر ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشند شربت چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم دهند **جوارش اترج** معده را قوت دهد و اشتهای طعام آرد **صفت** پوست اترج خشک شش درم قرنفل جوزبوا دارفلفل قرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هریک یکدرم مشک دو دانگ کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش عود ساده** عود هندی پنجدرم پوست اترج مصطگی از هریک یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه با آن بسرشند **جوارش عود شیرین** عود هندی دارچینی جوزبوا قرفه قاقلهٔ صغار قرنفل خولنجان دارفلفل از هریک پنجدرم اسارون زعفران از هریک دو درم نبات نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات سه وزن ادویه بدستور معروف جوارش سازند **جوارش عود حامض** نافع برای برودت معده که هرگاه دهن تلخ و تشنگی بود بکار آید **صفت** عود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقلهٔ صغار زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویه مصطگی طباشیر سفید از هریک یکدرم آب سیب ترش پنجاه مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید عسل خالص از هریک هفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش انارین** تقویت معده کند و اشتها آرد **صفت** آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هریک اثار آب نعناع سبز گلاب هریک هفت درم سنبل الطیب مصطگی هریک دو درم دانهٔ الایچی کلان پوست ترنج هریک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدرم الایچی خورد

سه ماشه بدستور تیار سازند **جوارش جالینوس** مقوی معده و هاضم طعام و دافع نفخ
و مقوی امعا و جگر و سیاهی مو نگاهدارد و سودا را نافع و گرده را گرم کند و خلط خام را از مفاصل
دور سازد و روشنی چشم و عقل و باه بیفزاید و ریاح بواسیر را نافع و رنگ صاف کند
و فربهی بدن آرد و محتاج به پرهیز نیست **صفت** سنبل الطیب قرنفل قاقله دارچینی خولنجان
زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط بحری سعد عود بلسان حب بلسان حب الآس
اسارون قصب الذریره هر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر هموزن ادویه عسل دو چند
ادویه معجون سازند و بعد هشت روز بعمل آرند هر قدر کهنه شود بهتر **جوارش کمونی**
کمون کرمانی مدبر بریان بست درم فلفل سیاه شش درم بوره ارمنی یکدرم با سه چندان
عسل مصفی بقوام رسانند شربت از چهار درم تا شش درم بعد یک هفته استعمال کنند
و بعضی هفت درم پودینه باغی درین جوارش زیاده کنند **جوارش مصطگی**
سردی معده و جگر را نافع و آب رفتن از دهان باز دارد **صفت** مصطگی سه مثقال
کوفته در یکمن قند سفید و شش درم گلاب بقوام آرند و بر روی سنگ که از روغن بادام
چرب نموده باشند بریزند **جوارش ملکی** مقوی باه **صفت** مشک یک نیم دانگ
قاقله کندر هر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب بسباسه لسان العصافیر پنج انجره زنجبیل
دارچینی مصطگی عود هندی زعفران از هر یک سه درم اشنه سه مثقال قند و گلاب
هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر
آتش نهند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویه کوفته بیخته بر آن افشانند و بکفچه
زنند تا یک سرشته شود و شربت یک مثقال **جلنجبین گل** سرخ از سبزی وغیره پاک
کرده خوب بمالند و یک روز بگذارند که رطوبت جذب شود پس برای هر یک
من دو من قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز و هر روز صبح و شام بر هم زده
باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسلی خواهند بجای شکر عسل اندازند
جلنجبین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید **صفت** گل سیوتی
صد عدد و قند سفید صد درم بدستور معروف ساخته گلاب پاشیده در سایه
نگاهدارند **جلنجبین چاندنی** ورق گل چاندنی صد عدد و قند سفید صد درم بدستور
ساخته گلاب پاشیده در مهتاب دارند **حب بواسیر** سوت مغز تخم بکاین

مساوی در آب ترب سائیده حب بندند مقدار نخود شربت یک حب صبح و یک شام
حب هلیله هلیله سیاه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی پوست بلیله گل سرخ از هر یک چهار
ماشه سنای مکی هشت ماشه بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم حب
شبیار مسهل اخلاط ثلثه و جهت ثقل و جمیع امراض اذن و حمیات کهنه و اورام
طحال و کبد و معده نافع صفت ایارج فیقرا لبست و چهار درم هلیلهٔ سیاه پوست
هلیلهٔ زرد هر یک شش درم گل سرخ چهار درم مصطگی انیسون عصارهٔ غافث
هر یک دو درم کوفته بیخته در آب حب بندند و در سایه خشک کنند شربت از
یکدرم تا دو درم پیش از خواب حب برای قبض دائمی و کسی که از مسهل کراهت
کند صفت تربد ۲ ماشه بادیان انیسون هر یک ۳ ماشه گل بنفشه ۶ ماشه پوست
هلیلهٔ زرد کشمش هر یک یکتوله سنای مکی ترنجبین گلقند آفتابی هر یک دو توله بدستور
حب بندند جهت اسهال دو توله و برای قبض دائمی ۹ ماشه حب سرخ برای
رمد و تحلیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر رمد استعمال کنند و در ابتدا نیز فائده
عظیم می بخشد صفت گیرد چهار دام افیون یکدام زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع دام
همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد بآب کشنیز سبز و برای مواد که نازل بطرف چشم
شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت بر چشم طلا کنند حب دبه
توتیای سبز بریان سهاگه نیم بریان هر یک یک جزو هر دو را در آب یا شیر بز حل
کرده بقدر دانهٔ باجره یا بیشتر ازان حب بندند وقت حاجت یک حب یا
دو سه حب در شیر مادرش بدهند حب جدوار تالیف حکیم علوی خان
مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون گازرونی پنج توله عشر وزن
آن زعفران و خمس وزن آن جدوار کوفته در میان نارجیل یا و اثار پر کرده و در خمیر
گرفته در پانزده آثار شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر بحد سوختن رسد بعد ازان
بهمین دستور در روغن گاو بپزند که روغن بالای آن برسد تا که خمیر سرخ شود
بجوشانند پس برآورده خمیر را دور ساخته پوست سیاه نارجیل دور کنند
و نارجیل را مع اجزا اندرونی خوب بسایند تا چون مرهم شود و اگر نارجیل علیحده
اول در هاون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد ازان این مرهم بجای هر نشست

مثقال بسباسه بهمن بادرنجبویه از هریک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر
از هریک یکنیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزرالبنج بیخ لفاح جوزبوا از هریک چهار دانگ
روغن بلسان نبات از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب
یکجا خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حبها بندند و در ورق نقره پیچیده نگاهدارند
شربت از یک حب تا دو حب **حب الشفاء** زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو
جوزبوا ثل سه جزو جمله را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت
مقدار موشهه حب ها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
و جوانی و علل بارده نیکو دواست **حب که آنرا پنڈی گویند برای زنان
بسیار مفید است صفت** مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکهانه خرما هریک
نیم آثار مغز چلغوزه مغز اخروٹ صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هرکدام پاو آثار گل پسته
گل دهاوه گل سپاری موصلی سفید تخم جوزبوا بسباسه تال مکهانه دارچینی ماهی خورد
سمندر سوکهه خولنجان تعلب مصری قرنفل هرکدام نیم پاو میده گندم چهار آثار شکر و روغن زرد
هریک ۵ آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف پنڈی سازند **حب برای ازاله اقسام
تپ صفت** دار فلفل مغز کرنجوه هریک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هریک ۶ ماشه
ادویه را کوفته بیخته بمقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح و یک حب بوقت
شام و یک بوقت ظهر دهند **حب برای تپ ربع** از تجربه جناب حکیم احسن الله خانصاحب
صفت برگ دهتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد و فلفل سیاه پنج عدد کوفته بیخته حبها برابر
فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند **ایضا** افیون خالص تخم دهتوره هریک دو مثقال
ریوند چینی گل سرخ هریک یک درم زنجبیل گل ارمنی هریک ربع کم دو ماشه زعفران یکنیم ماشه
شیر خشت هفت ماشه ادویه را بکوبند و بیزند و شیر خشت را در آب حل کرده ادویه را در آن
بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت تا سه حب همراه آب نیمگرم قبل از نوبت **حلوای
تخم مرغ** زرده تخم مرغ بیست عدد نبات سفید پنجاه مثقال نبات را در
عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد از آن زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون ترحلوا شود پس جوزبوا بسباسه از هریک یک مثقال زعفران مشک
از هریک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال میتوان داد هر پیره بادام ده دانه تخم خشخاش ۶ ماشه مسکه
و نبات هر یک دو توله بدستور مرتب سازند واگر خواهند یکماشه زعفران اضافه کنند ۵

خمیرهٔ ابریشم برای تقویت اعضای رئیسه مجربست صفت پیلهٔ ابریشم صد مثقال
در عرق بیدمشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار آثار
بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک ۲۰ ال گل بنفشه سنبل الطیب اشنه گل
نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه مکد ۵ ل در عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک چهار آثار
علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و پس هر دو نقوع را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند
و آب سیب و آب بهی و آب ناشپاتی و آب انار هر یک ۲ آثار مروارید سوده هفت مثقال
ورق طلا یکنیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشنیز خرما هر یک دو مثقال
زعفران یک مثقال عنبر اشهب یکتوله اسطوخودوس دو مثقال اضافه کرده بدستور خمیره سازند

خمیرهٔ گاوزبان ساده آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید هر یک یکمن گلاب
بیست مثقال همه را بجوشانند و کف بر دارند و بقوام خمیره آرند واگر آب گاوزبان تازه
بهم نرسد گل گاوزبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند خمیرهٔ گاوزبان
عنبری برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار توله بادرنجبویه نیم پاو گلاب عرق بیدمشک
هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک سه ماشه قند سفید یک آثار بطریق
معروف تیار سازند خمیرهٔ بنفشه گل بنفشهٔ مصفی یک رطل و سه رطل قند سفید کوبیده
هر دو را باهم بکف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو
مخلوط شود و پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز بکف مال کرده باشند پس
نگاهدارند شربت تا ده درم خمیرهٔ صندل برادهٔ صندل ۲۰ مثقال در نیم آثار گلاب
تر کرده یک شبانه روز نگاهدارند پس ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یکمن
قند خمیره سازند خمیرهٔ خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند
و با دو من آب باران بپزند و بپالایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند واگر قوام رقیق
دارند شربت گفته شود دوا که برای ریم بند کردن گوش بعد ازانکه اخراج یاده
دیگر کرده باشند مفید است صفت پوست تخم مرغ خرمهرهٔ زرد مساوی گرفته
هر دو را سوخته در گوش [illegible] دوا که دعاف بند کند صفت پوست بلیله زرد

گل معصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کنند. دوا مر برای سرفه معمول و مجرب مولف صفت
رب السوس سهاگه حب الآس کاکرا سنگی مساوی الوزن گرفته در کوزهٔ گلی انداخته سرش
محکم بسته شب در تنور نگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت قدری
ازان در برگ تنبول داشته بخورند دیاقوذا نافع نزلات کند و سرفهٔ خشک را مفید
صفت خشخاش سفید با پوست بست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهیدانه
سپستان شیرین از هریک پنجدرم اصل السوس بست درم بزر قطونا ده درم مجموع را در شش رطل
آب باران تا دو شبانه روز بخیسانند پس بآتش نرم بپزند تا نصف شود چون آب
به نیمه آید صاف کرده یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دواء المسک حلو حار
نافع است از برای خفقان و فالج و لقوه و کزاز و مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک
سازد صفت زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا لسد از هریک ده درم ابریشم مقرض
شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج قرنفل قاقله از هریک پنجدرم اشنه
دار فلفل زنجبیل از هریک چار درم مشک سه درم عسل یک من همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند و بدستور تیار سازند شربت نیم مثقال دواء المسک حار مفرح
مقوی اعضای رئیسه و قوای صفت مروارید ناسفته نیمدرم گل گاوزبان گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی آبسد محرق از هریک یکدرم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هریک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوا مائل به برودت در درجهٔ دوم خشک است و ترکیب احراق لسد آنست
که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور
نهاده بردارند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برین منوال است دواء المسک معتدل
کافور نیمدانگ عنبر اشهب ربع دام مشک نیمدرم ورق نقره زعفران هریک یکدرم
دارچینی یک مثقال تخم کاهو یکنیم درم لسد ابریشم مقرض هریک دو درم مروارید ناسفته
گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هریک دو نیمدرم آمله زرشک
با گلاب شیره گرفته هریک شش درم عسل برابر اجزا و نبات سفید و چینی عسل مشک بید
گلاب عرق گاوزبان هریک ده تول بطریق معروف تیار سازند دواء الکرکم
ضعیف امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقائی را که بسبب

ورم جگر و سپرز بود نافع بود صفت زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم فقاح
اذخر قسط دارچینی هر یک یکدرم کوفته بیخته یک شبانه روز در شراب انگوری تر کرده دو
دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال دبید الورد برای استسقا بسیار
نافع است صفت سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط
شیرین غافث تخم کشوث فوه لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان
عود قرنفل هیل از هر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویه عسل سه وزن ادویه
بدستور تیار کنند شربت از یک درم تا دو درم دوا جهت اسهال و پیچش
که هیچ دوا از نرفته باشد سود دهد صفت هلیله اجواین زیره سفید هر یک هشت درم
جدا جدا بریان کنند و کوفته بیخته هر روز پنج درم با ماست بخورند دوا جهت پیچش که
با خون بود صفت هلیله سیاه زنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان
کنند تا منتفخ شوند پس کوفته بیخته با هم چندان شکر سفید آمیزند و ۶ ماشه از ان باب سرد
بدهند غذا برنج و ماست سازند دوا که کرم بیفگند صفت برگ نیب بابرنگ
کمیله هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته بلیسند دوا برای بواسیر خونی پوست
بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنج ماشه نوشادر پنج سرخ
کوفته بیخته مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا که تقویت باه کند
صفت پارچه بافته را که باریک باشد هفت مرتبه در شیر آکهه تر ساخته خشک کنند
کنند و هفت مرتبه در شیر تهوهر کناره دار تر کرده خشک کنند بعده چهل روز در درخت
جامن کاواک کرده پارچه مذکوره را در ان دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره
کرده در روغن گاو تر نموده حشفه را گذاشته بر قضیب بندند دوا برای قوت
باه که اکثر بتجربه رسیده صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا
قرنفل تخم کونچ مصطگی عاقرقرحا شونیز تال مکهانه بزرالبنج بسباسه مغز پسته مغز بادام هر
یک چهار و ماشه شیر گاو دو نیم آثار پس در شیر گاو خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیده
خسته خرما دور کرده ادویه کوفته بیخته اندرون خرما پر کنند و بالای آنها رشته خام بندند
بانه در رشته و دم خرماها را مثل هار منسلک ساخته هار را در دیگچی که در ان شیر انداخته
باشند بیاویزند و بجوشانند که بخار شیر با هار خرما رسیده باشد پس چون

سپس خشک شود خرما را برآورده در روغن زرد چهل توله بریان کرده در شهد خالص انداز ند
و هر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند **دوا امبهی دیگر** بیضه مرغ سیاه
یک عدد روغن زرد یک بیضه پر آب پیاز سرخ یک بیضه پر شهد خالص یک
بیضه پر آب زردک یک بیضه پر هر پنج جزو را آمیخته نیم گرم کرده خورده باشند تا چهل روز
و از جماع و ترشی و حمضیات پرهیزند غذا قلیه نخود و باقلا **دوا دیگر جهت امساک**
زعفران یک ماشه مشک خالص یک سرخ جوزبوا ۲ ماشه جاوتری ۲ ماشه عاقرقرحا
یک ماشه تخم دهاتوره ۳ ماشه طباشیر سفید ۳ ماشه قرنفل ۲ ماشه افیون مقطر ۱۰ ماشه
همه ادویه را کوفته بیخته افیون مقطر داخل کرده حب ها مقدار نخود ببندند و چهار گهری قبل
از مباشرت بخورند **دوا** که استحاضه را مفید است **صفت** تال مکهانه خرما سوت
مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات هم وزن آمیخته هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه با آب
برنج بخورند **دوا** برای تپ ربع **صفت** برگ دهاتوره سیاه برگ پان فلفل
سیاه هر یک دو نیم عدد باریک ساخته بقدر فلفل حب ببندند یک حب صبح و یک
شام با آب گرم بدهند **دوا** برای **خارش** گندهک آنوله سار شش ماشه
پاره ۳ ماشه نیله تهوتهه یک نیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام همه ادویه را
در ظرف آهن از دسته آهن خوب مخلوط کرده بکار برند **ایضاً دیگر** رال مردار سنگ
کمیله نیله تهوتهه روغن تلخ همه را آمیخته در آبیکه برگ نیب جوشانیده باشند یازده
بار شسته بکار برند **روغن بادام** تلخ گرم و خشک در دوم است جهت صداع
بارد و درد گوش نافع **صفت** مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات
آمیخته در طبق مسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده
بدست بیفشارند و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شده طرف پائین جمع شود
و همین طریق استخراج روغن بادام و پسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر
کنند و آبیکه دران سبوس گندم تر کرده باشند بر و پاشند و آنرا بقوت تمام
بیفشارند تا روغن جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبیکه در و مخلوط
شده بسوزد **روغن حواصل** حواصل از پر و استخوان پاک کرده یک عدد
در روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده

در شیشه نگاهدارند و اولی آنست که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته بیدازند و اگر خواهند باین
طریق تیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل
بنج نی زیره عود صلیب دارچینی از هریک دو ماشه قسط بحری قرنفل از هریک سه ماشه زعفران نیم
ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را معه خفاش و مواصل در دیگ مسی قلعی دار
کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب دو من بر سرش بریزند و آتش زیر
آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند **روغن برای سبیل نافع** صفت صابون
گجراتی کهنه ۴ دام نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر حل کرده
در چشم کشند **روغن بیدانجیر** مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت
بیدانجیر پاک و بریان کرده را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد
بماند پس کفها را بجوشانند که روغن صاف برآید **روغن** برای سعفه و دیگر قروح
مفید صفت کمیله نیم پاو در روغن کنجد نیم آثار بسوزند تا کمیله سوخته شود روغن را صاف
کرده بکار برند **روغن معموله** برای اوجاع مفاصل صفت برگ تنباکو هفت توله
زنجبیل گل بابونه هریک یکتوله برگ کنیر سفید بیست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح
روغن کنجد یکپاو اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تنباکو معموله که در معالجات تحریر یافت
دران نسخه و درین نسخه فرقست **روغن زرد** برای ضربه و سقطه صفت دیودار زرد چوبه
اصل السوس دود مطبخ هریک ۲ توله در آب شیرین یکصد و بیست توله تر دارند صباح روغن
کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند پس دم الاخوین ۲ ماشه سائیده پاشیده
نگاهدارند **سنون برای تقویت اسنان** صفت مصطگی مازو مائین
خورد و کلان هیرا کسیس پوست هلیله کلان پهٹکری بریان نیله تهوتهه بریان پوست مولسری
خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند که آب از دهن برود
سنون مسکن وجع دندان و مقوی آن صفت مصطگی کسیس تخم مین پهل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان سه به هریک یکدام فلفل کشنیز بریان
کتهه سفید زیره بریان هریک دو دام ناگرموتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان
نالند و بآب غرغره نمایند بالایش بیره پان خورند **ایضاً سنون** اصل السوس
عاقرقرحا هریک یک جزو شب گلنار مازو هریک دو جزو کوفته بیخته سنون سازند

ایضاً **سنون** جهة درد دندان **صفت** مرچ سیاه بریان یکتوله پهتکری بریان یکتوله اینله نیم
بریان ٣ ماشه مغز تخم کرنجوه بریان چهار عدد گل تمباکو یک عدد کوفته بیخته سنون سازند
سفوف که در امراض استسقا حکم اکسیر دارد **صفت** کهار نیملی کهار مولی کهار برگ لوبیه
کهار برگ کنای جمله کهار را جدا جدا نمک برآورده در ظرف تانجوزه که برابر مجموع باشد لسبایند
تا یکپاس پس نگهدارند شربت از نیم ماشه تا دو ماشه و ترکیب برآوردن کهار آنست
که ادویه مذکوره را سوخته خاکستر کنند پس در آب مخلوط کرده مثل ریتی بچکانند بعده چکیده
را جوشانیده آب خشک کنند و نمک که حاصل شود بکار برند ایضاً **سفوف**
هاضم نوشادر نیم اثار فلفل سیاه یکپاو دانه الایچی کلان ٣ دام کوفته بیخته در عرق
لیمون کاغذی بیزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پاو اثار سائیده آمیخته
سفوف سازند **سفوف برای جریان منی** گل ببول پوست ببول صمغ ببول
پهلی ببول برگ ببول همه را خشک کرده کوفته بیخته هموزن قند آمیخته سفوف سازند
وبکار برند خوراک شش ماشه **سفوف قلعی کشته** برای جریان وسوزاک مفید
صفت ست گلوست سلاجیت دانهٔ الایچی خورد پاکهان بید اصل السوس تال مکهانا
قلعی کشته طباشیر هر یک یکدام نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند
شربت از ٩ ماشه تا یک توله **سفوف** که همراه شیر شتر برای استسقا بروز هشتم
استعمال کرده میشود **صفت** عصاره غافث گل سرخ غاریقون تربد سفید
هر یک یکماشه ریوند چینی سنا رکی هلیله کابلی هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند
جمله یک شربت است **سکنجبین ساده** مدر بول رافع تشنگی تپهای حاره را نافع
صفت قند سفید یکمن در دیگ کنند و یک چهار یک آن سرکه صاف بر
سر آن ریزند و بپزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بران ریخته فرو گیرند **شربت**
افسنتین برای مالیخولیا مراقی وضعف معده بارد وسوء القنیه **صفت** سنبل الطیب
دو درم تربد سفید غاریقون از هر یک چهار درم افسنتین رومی ده درم گل سرخ
بیست درم با قند بقوام آرند **شربت اسطوخودوس** اسطوخودوس ده درم
بسفایج فستقی گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنجدرم همه را در یک رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد لشکر طبرزد بقوام آرند شربت تا یک اوقیه **شربت حب الآس**

حب الآس بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و بپالایند و هر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه
کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود **شربت زوفا**
ضیق و سرفه را نافع **صفت** زوفای یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب
بسیار گرم یک شبانه روز تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل
عسل یک رطل آمیخته بقوام آرند **شربت عناب** برای سرفه و درد سینه
و حلق و غلبه خون **صفت** عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام
آرند **شربت انجبار** مقوی قوت ماسکه و حابس خون **صفت** چوب انجبار
مع پوست و بیخ آن دو وقیه نیمکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس
جوشانیده صاف کرده بیک رطل شکر سفید بقوام آرند **شربت فریادرس**
برای سرفه و نزله نافع **صفت** گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب
هر یک دو توله اصل السوس رازیانج تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک توله مویز منقی
بست و پنج عدد خشخاش دو توله پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور
تیار سازند **شربت اناریین** منعنع قی و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد
صفت انار ترش و شیرین مع شحم باهم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس در آب مذکور
دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک ادقیه اضافه کرده بقوام آرند **شربت**
انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی بنشاند **صفت** آب انار شیرین
مروق گیرند و بجوشانند تا به نیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت
انار ترش سازند طریقش همین نمط است لیکن قند از آب دوچند باید **شربت**
توت آب توت سیاه دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد با سه رطل شکر سفید
بقوام آرند **شربت انگور** بگیرند انگور شیرین و در آب شسته شیره آن بگیرند و بجوشانند
تا که ثلث بماند برابر شیره خام قند سفید آمیخته کف برداشته بقوام آرند **شربت**
انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده شب در
شبنم نگاهدارند صباح مالیده آب آن بیفشارند و صاف کرده با دوچند یا سه چند قند
سفید بقوام آرند **شربت گاوزبان** مقوی دل و رافع خفقان **صفت** آب
گاوزبان تازه یکمن گرفته با یکمن قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند پس ثلث

مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند **شربت ورد مکرر** برگ گل سرخ دو و نیم رطل گرفته در دوازده
رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه دو رطل دیگر دروی
افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر یک و نیم رطل
دران افگنده بجوشانند که باز یکنیم رطل آب بسوزد و پس بپالایند و باز گل تازه یک رطل
آمیزند و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بپالایند و نیم رطل گل تازه دران انداخته مطبوخ
نمایند که یکنیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام
آرند شربت چهار اوقیه با نیم درم آب سرد برفی و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع صفرا
و بلغم نافع تر آید و خاصهٔ شربت ورد آنست که هر چند بعد او آب سرد بنوشند خوب عمل کند
تا که در معده باشد و اگر طبع کسی عاصی بود برای آن قدری سقمونیا مشوی نیز داخل نمایند
و بجهت مبرودین بجای قند عسل کنند و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محمودهٔ انطاکی را در
سیبی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته گردد پس برآورده
بکار برند **شربت دینار** جهت سدهٔ جگر و ماساریقا نافع و دافع یرقان و صلابت جگر
و مدر بول و ملین طبع **صفت** ریوند چینی چهار مثقال تخم کشوث پنج درم گل سرخ
پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیم کوفته بیست مثقال پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند را
نیم کوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب بخیسانند و قند سفید دو رطل آمیخته
بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک ساخته بران بپاشند و حل کرده فرود آرند
شربت از ده درم تا پانزده درم **شربت بزوری معتدل** تخم کاسنی تخم
خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو و نیم مثقال بیخ بادیان
یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق معروف تیار سازند **شربت
بزوری حار** پوست بیخ کاسنی سه درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یک شش
درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنج درم قند سفید
یکصد و نیم بطور معروف تیار سازند **شربت بزوری بارد** تخم کاسنی تخم
خربزه تخم خیارین هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیم کوب کرده جوشش دهند
در چهار صد مثقال آب تا به نیمه آید صاف کنند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آرند **شربت
کاکنج** جهت قرحهٔ مثانه و سوزاک **صفت** انیسون تخم کرفس هر یک دو درم بر سیاوشان

بنفشه گاوزبان هریک پنجدرم خارخسک هفت درم کاکنج ده درم تخم خیارین شش درم قند
نیم سیر بطریق معروف شربت سازند **شربت نیلوفر** گل نیلوفر یک اوقیه در آب
بجوشانند و قند سفید سه چند اضافه کرده بقوام آرند **شربت سنا** مسهل اخلاط
ثلثه **صفت** تخم کاسنی نیمکوفته چهار درم گل سرخ گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر
هریک پنجدرم تخم خیارین نیمکوفته شش درم سنای مکی مصفی بیست درم آلو بخارا پنجاه
عدد عناب شصت دانه سپستان [illegible] دانه ترنجبین خراسانی مصفی یک نیم رطل بطریق
معروف شربت سازند و اگر عوض ترنجبین قند کنند روا است و کسی که مبتلا به قبض الامعا
باشد آنرا ترنجبین ندهند زیرا که ترنجبین بالخاصیت مدر دم است **ضماد** برای قروح
وسقطه از بیاض جناب حکیم محمد واصل خان صاحب مرحوم **صفت** هالون هلدی پهوکر
مول تخم خراسانی لوده پتهانی مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در قند سیاه دو چند آمیخته
در آب پخته ضماد کنند **ضماد قرحه آتشک** خرمهره زرد سوخته چهار عدد نیله تهوتها برابر
بوزن دو خرمهره کتهه پاپڑیه مردار سنگ پارچه حیض سوخته هریک چهار ماشه همه را سائیده
در روغن زرد که آنرا ثلث ویکم ته در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضماد نمایند
طلا برای قوت باه خراطین خشک بیربهوٹی بسباسه هریک یکدام کیکڑا یک عدد
پوست بیخ کنیر سفید پاو آثار شیر ماده گاو هفت آثار ادویه را جوکوب نموده سرطان
را پارچه خورد کرده در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جغرات بندند و روغن برآورده
نگاه دارند عند الضرورت بکار برند **طلا دیگر** سنکهیا ۲ توله شوره قلمی چهٹانک روغن کنجد
پاو آثار در ظرف آهنی نهاده بسوزانند تا روغن فانی شود سنکهیا را بر آورده در پیاله چینی
در شبنم نگاهدارند که روغن شود پس بکار برند **طلا دیگر** سنبل سفید سنبل سیاه سنبل
سرخ سنبل زرد بیربهوٹی هریک یک توله خس سه دام عاقرقرحا شش ماشه
همه را جوکوب کرده روغن کشند **عرق پان** جهت درد معده و قولنج ریحی وغیره اوجاع
که از باد باشند **صفت** گل سرخ گاوزبان پودینه برگ تنبول از هریک پاو آثار
نانخواه سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی خورد هریک نیم پاو گلاب چهار شیشه
نبید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه شب ادویه را تر کرده صباح هفت هشت
آثار عرق بکشند **عرق پان دیگر** مقوی باه و رنگ رخسار را سرخ کند

شل کمون است که درسرکه تندیک شبانه روز ترکنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده بکار برند **معجون فلاسفه** اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت نماید و رنگ را نیکو گرداند و پیران راموافق **صفت** زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی آمله مقشر پوست بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه بال چهڑ از هریک دو درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی شش درم عسل مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **معجون سپاری پاک** سپاری پاو اثار خرما نیم پاو محبیٹه نیم پاو در ده اثار شیر گاو بجوشانند هرگاه ستهرا شود و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده نگاهدارند و گوند برشته پاو اثار آرد مونگ نیم پاو نشاسته برشته پاو اثار مغز بادام برشته نیم اثار علحده نگاهدارند و قند سفید سه اثار و روغن زرد یک اثار را قوام نمایند و نشاسته و آرد مونگ را دران بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه گوکهرو نیم اثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد زنجبیل از هریک چهار دام جوزبوا البسباسه هریک یک توله چنیا گوند پاو اثار گل پسته گل سپاری یک یک دام نارجیل پاو اثار چهال کچنال چهال گیکر چهال سنگهاهولی چهال مولسری از هریک شش ماشه کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند و زعفران ۲ توله مشک شش ماشه سائیده تیار سازند خوراک دو دام صبح و دو دام شام **مربی هلیله** تقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربی را تمام سال بخورند و از حموضات پرهیزند موی سفید نشوند و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند نفعش آنگه از هلیله خشک سازند اغلب بود و طریق ساختن انیست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سنگ نهند و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز بگذارند و در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند پس هلیله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعده در دیگ نهند و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف جو مقشر نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شوند پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نگردد و پس هر هلیله را با مکنه مختلفه بکونچه زنند پس در ظرف نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد و بیست روز بگذارند و بعد هفته

عسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند بلیله را چند جوشش خفیف باید داد و بعده نشف کرده عسل نقد مذکور را اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند کنند قلیل الحرارت باشد و اهل هند بلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع عفوصت و بعده طبخ میدهند و ترتیب مربی آمله هم برین منوال است **مرهم زرد** بیروزه پاو دام زرد چوبه نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند **مرهم آهک** برای سوختگی از آتش **صفت** آهک آب ندیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه ازان با دو اوقیه موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند **مرهم سیاه** هر نوع دنبل را پخته گرداند و چرک دور کرده به سازد **صفت** روغن کنجد دو نیم دام سفیده یکدام اول سفیده را خوب باریک صلایه کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب درخت نیب بجنبانند و وقتیکه بقوام آید از روی آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یک قطره از وی بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد **یاقوتی** مقوی اعضاء رئیسه و باه و مزیل توحش و ملال و دافع مالیخولیای مراقی **صفت** یاقوت رمانی پنج مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کهربا هریک هفت مثقال لاجورد مغسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هریک دو نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده ده مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشهب مشک هریک دو نیم مثقال گاوزبان گیلانی مصطگی خرفه تخم فرنجمشک هریک هفت مثقال ریوند چینی چهار مثقال تخم بادرنجبویه قرفه طباشیر نارمشک قاقله سنبل الطیب درج هریک سه و نیم مثقال تخم خیار تخم کاهو مغز تخم کدو شیرین هریک هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال شربت بهی یک آثار آب انار نیم آثار عرق بید مشک گلاب هریک یک شیشه نبات یک آثار شهد سفید پنج آثار بدستور معجون سازند **یاقوتی معتدل** یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته عنبر اشهب صندلین مصطگی پوست بیرون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هریک یکتوله مشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق نقره بسباسه قرفه هریک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده دام عسل خالص بست دام بدستور معروف تیار سازند **فائده** در ترکیب ماء الهندبا وغیره که باستعمال آنها اکثر حاجت می افتد ماء الهندبا مفتح سدة نماید و به تپ های دموی و صفراوی نافع و هرگاه بشربت بزوری

و شربت دینار دهند و نفع قوی گردد **طریق اخذ ماء الهندبا** ماء برگ کاسنی سبز بگیرند و
بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار صاف گردد چراکه شستن آنها روا نیست که کاسنی مرکب
است از جوهر لطیف قلیل الحرارت و از شستن زائل می شود پس باید که بعد پاک کردن
از جامه صلایه بکوبند و آب آن بیفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداخته بر آتش خفیف
گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرود آرند و در کرپاس دو ته
انداخته بپالایند و با شربت مناسبه بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب از کاسنی افشرده
در پیاله چینی انداخته شب نگاهدارند که اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه تمیز گردد و پس رقیق آن را صاف
کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند و تا بیک رطل یک یک توله افزایند و
اگر طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بیفزاید بعده یک یک توله بکاهد **ماء الهندبا
یابس** که عبارت از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده
باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد و طریقش آنست که چهار توله تخم
کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعده در صافی که چهار طرف
آن به چهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل رینی بچکانند بعد از آن صاف کرده با شربت
و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر است لیکن
گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده می آید چنانچه در اطفال از دو سه توله ابتدا می کنند و
دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز بنهایت چهل روز برای طبیب است **ماء
عنب الثعلب** جهة حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در هندبای
سبز گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن مورث جنون است
ماء شاهتره مروق جهة تبهای دموی با شربت عناب وغیره و جهة حمیات سوداوی
و جرب با سفوف لاجورد وغیره و جهة تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین و شربت بزوری
بدهند و هرگاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر با و ممزوج کنند
ماء رمانین مروق جهة اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با شحم بیفشارند
اسهال صفرا کنند و پوشیده نماند که انار شیرین مستحیل بصفرا نمی شود **ماء البطیخ الهندی**
جهت حمی دق و تبهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار قلیل
کنند و هر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت و قرص مناسب با آن استعمال کنند

وبدانکه بعضی گفته اند که مستحیل بصفرا مثل آب کدو می شود ماءالگلوی برای حمیات صفراویه مزمنه کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک وانیم وآنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف گلی انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی است والله اعلم بالصواب



قطعهٔ تاریخ از مولف به تخرجه لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت والطاف خالق اکبر
باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول سب بی شبها آورد
فلاح کار کجا و من خراب کجا
سنه ۱۲۷۹ هجری

قطعهٔ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدهٔ رؤسای روزگار سلالهٔ عقلای دهر ناپایدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتهه صاحب متخلص باکبری خلف الصدق دیوان دینا ناتهه صاحب سرکباتی مدار المهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگه بهادر سرکباتی والی لاهور

کتابی بهتر از قانون بجی پور کرد چون تصنیف
سلیم عالم طب باشفا گردید تمثالش
چو سال ابتدا پرسیدم از شیخ الرئیس ابب
ارسطو حاوی از طب نسخه کرد ایجاد شد سالش
سنه ۱۲۷۹ هجری

ایضاً قطعهٔ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لاهور

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود
برای فرحت دل نسخهٔ شفا آمد
سوال سال چو عطار کرد از من زار
دوای درد مریض از مطب ندا آمد
سنه ۱۲۷۹ هجری

قطعهٔ تاریخ اختتام از نتائج افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسهٔ جی پور متخلص چراغ

چون برای صحت اقسام اسقام انام — کرد تالیف کتاب طب طبیبی باوفا
از پی سالش صدای راحت افزای چراغ — دافع جملہ مرضہا آمد از دار الشفا
سنہ ۱۲۷۱ ہجری

قطعہ تاریخ از نتایج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل باکمال مولوی سلیم الدین صاحب متخلص تسلیم ملازم سررشتہ فوجداری راج سوائی جیپور

چون پر خرد حکیم محمد سلیم خان — تالیف کرد تازہ کتابی درین زمان
در فن طب کہ خود گل خود روی خاک اوست — مانند آن گیاہ کہ روید بہر کران
حاویست این کتاب بہر جزو کل طب — ہم علمی است و ہم عملی مندرج دران
تکلیف داد بندۂ تسلیم خستہ را — از بہر آنکہ سال تمامش کنم بیان
من دیدمش بہ نسخۂ افکار کاملش — زین راہ سو جیب فرو بردہ ناگہان
گفتم بدیہہ مصرع تاریخ ختم او — افکار باکمال محمد سلیم خان
سنہ ۱۲۷۹ ہجری

قطعہ تاریخ آغاز کتاب از نتیجہ فکر رسای عالم متورع واقف فقہ و اصول ماہر علم معقول مولوی یار محمد خان صاحب ساکن رامپور متخلص بہ محوی

چون محمد سلیم خان سلیم — شیخ وقت و رئیس کل حکما
نام جوی حکیم و اصل خان — اجمل عصر و اکمل الکملا
کرد تالیف نسخۂ در طب — ہوش افزای جملہ عقلا
پی تاریخ آن چو یک لحظہ — فکر کردم خوش کرد خادم طلبا
ملہم غیب گفت کای امی — سن انشا خذاقت حکما
سنہ ۱۲۷۲ ہجری

قطعہ تاریخ اختتام کتاب از نتایج افکار سر آمد فارسی دانان ایران سلطان الشعراء ہندوستان الحی نجم الدولہ دبیر الملک اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ المشہور مرزا نوشہ دہلوی متخلص بہ غالب

سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان ❊ حکیم حاذق و دانا ہے وہ لطیف کلام
تمام دہر مین اوسکے مطب کا چرچا ہے ❊ کسیکو یاد بھی لقمان کا نہین ہے نام
اوسے فضائل علم و ہنر کی افزایش ❊ ہوئی ہے مبدع عالم سے اسقدر انعام
کہ بحیثِ علم مین اطفال ابجدی اوسکے ❊ ہزار بار فلاطون کو دے چکے الزام
عجیب نسخہ نادر لکھا ہے ایک اوسنے ❊ کہ جسمین حکمت و طب ہے کی مسئلہ ہین تمام
نہین کتاب ہے اک منبع نکات بدیع ❊ نہین کتاب ہے اک معدن جواہر کام
کل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجھے ❊ کمال فکر مین دیکھا خرد سے نے بے آرام
لکھا یہ جلد کہ تو اسمین سوچتا کیا ہے ❊ لکھا ہے نسخہ تحفہ یہی ہے سال تمام

۱۲۹۰ ہجری

خاتمۃ الطبع

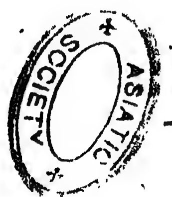
الحمد للہ والمنت کہ نسخہ تکشیف الحکمت تالیف شیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی مرضی و علاج امراض و ازاحت علل و شفاء اسقام حکم کبریت احمر دارد و حکیم صاحب موصوف نسخ مجربۂ خاندان عالی خویش درآن افزوده داد جودت ذہن و سلامتی طبع و اصابت رای و تجویز دوید و تشخیص امراض داده تفوق رتبت و علای منزلت بر عالمیان وانموده در مطبع نور حدیقۂ کمال گلدستۂ ریاض کرم و افضال عالی قدر ستوده خصال مشتری طلعت زہرہ تمثال منشی نول کشور با تمکین و اقبال بشفای طبع مزیل مرض انتظار مشتاقان گشت ❊ فقط

طبعزاد یادگار شاعران سلف شیخ اشرف علی اشرف شاگرد تسلیم دہلوی

کمال لطف سے کیا طبع یہ کتاب ہوئی ❊ سواد خط سے اوٹھایا بڑا مزا دل نے
خیال تھا کہ لکھون کوئی اسکی مین تاریخ ❊ عجیب نسخۂ حکمت چھپا کہا دل نے

۱۲۹۰ ہجری

تمام شد


ASIATIC SOCIETY

یا فتاح ۷۸۶ مسمی فلان فتح یاب شود

ع	ز	ی	ز
ز	ع	ز	ی
ی	ز	ع	ز
ز	ی	ز	ع

بحق اس تعویذ معظم مسمی فلان کا مقدمہ ہذا فتح یاب ہووے
و طرف ثانی ذلیل و پشیمان ہو جاوے فقط ~~ ~~ علی شاہ۔
ھ ھے ۱۱ ~~و~~ ع ع ع ع وبھی ص م

برای دفع وبا

بسم اللہ الرحمن الرحیم الہی بحرمت
حضرت خواجہ محمد صادق فاروقی نقشبندی
نسبہ ہندی۔ وبا دفع شود